

دلیل قاطع خداداد

۶۶۷۸
۸۷۲۶۸

دلیل قاطع خداداد انا فتحنا و فتح رحمت یزدان فوت مجموعه کمالات انسانی مرشد

آگاه باطن حقیقی و مجازی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی خلد الله ملکه ابدا

که سایه کرامت بلند پایه شفقت و رافتش بر مفارق خدمان درگاه سعادت و کرم

روان شد راه اطاعت و ارادت ممدود و مبسوط باد السبب و لی است ...

اقل خلق الله و اضعف عباد الله امان الله مخاطب بخطاب خانه زاد خان فیروز جنگ

چون سایه بلند پایه بیمصار تربیت و عاطفت جناب مستطاب معلی القاب خداوندگار

محرمان جواهر دانش و آگاهی گنجور اسرار حضرت شاهنشاهی خان ...

مبارز الدین ... افغان افسر فرزند این سرگشته بادیه خمول بود تهی دست

... رحم و داد را که ظل تربیت و رافتش صاحب آن استعداد ساخت که نام او ...

هم سعد و ... کند قطع ... دانست فرزندی و دولت بندگی ...

... عبارات ... از ارباب ... کرام بود از معارف ...

فیض هدایت موهبت آن مرکز کمالات صوری و معنوی مصدر تمهید تصنیف
این جواهرنامه بر مصطلحات اهل هند و لختی از گفتار یونانیان گردید و چون این
نسخه بر ذره‌ای اند از اسرار جوهرات مسمی بمرآت الجواهر گشت باشد که آویزه گوش
سامعه‌ها گردد امید که هوشمندان دانش پژوه و نکته سنجان گیتی شکوه
نظر رحمت الاهمیت خود انداخته خورده گیری و کارفرمای چراغی که شیوهٔ
[illegible] اصلاح را محتاج بوده
عیبناک نادر و مندی فسازند اگرچه چندین جواهرنامه را حکمای فرس تصنیف کرده‌اند
لیکن بسبب آنکه بیشتر معادن جواهر در بلاد هند است لازم می‌آید که مهارت جوهریان
هند را هیچگونه نسبتی توقف جوهریان فرس نباشد چه قول آنها با بعضی [illegible]
دارین نسخه باید اگاه هر دو طایفه ظاهر میگردد و این رساله که ترجمه
کتاب [illegible] و تای فوقانی و سکون نون و کسر های فارسی [illegible]

رای

رای مهمله و فتح جیم فارسی و های خفی و الف تصنیف اگست بفتح همزه و کاف
و سکون سین و تای فوقانی که بسر رکهتا و اهل هند او را ستاره سهیل دانند
به دوازده سلک ترتیب یافت سلک اول در بیان اصطلاحات جوهریان هند
و اوزان جواهر بطریق اجمال سلک دویم در بیان اقسام الماس و شناخت
آن سلک سیوم در بیان لعل سلک چهارم در شرح یاقوت سلک پنجم در تفصیل
مروارید سلک ششم در تبیین نیلم سلک هفتم در تحقیق زمرد سلک هشتم در بیان
عین الهر سلک نهم در شرح کومیدک و مرجان و لیلبرق سلک دهم در بیان
فیروزه سلک یازدهم در ذکر عقیق سلک دوازدهم در چگونگی سایر احجار
و علی الاعتماد ودیعة الافتتاح و الاختتام سلک اول در بیان اصطلاحات جوهریان هند
و ترتیب اوزان جواهر بطریق اجمال و این سلک مشتمل است بر یازده دانه
دانه اول در بیان اصطلاحاتی که در الماس استعمال کنند نخست کهنه بضم و الف و سکون

واو و میم کاف و سکون های خفی که بمعنی عیب بود و آن در الماس سه قسم باشد
اول رگت بند و فتح را و کاف و سکون تای فوقانی و کسر با و سکون نون و دال
دویم کاک بند بفتح کاف و سکون الف و کسر با و سکون نون و دال سیوم رنگ
سنک بفتح را و سکون نون و کاف فارسی و فتح باد های خفی و سکون نون
و کاف فارسی و تا نا جهدر بکسر جیم و های خفی و دال و رای مهملتین که مراد فتنه
باشد و آن در الماس چهار نوع بود اول برد هار بفتح بای فارسی و سکون تای
مثناة فوقانی و فتح دال و سکون ها و الف و را که او را استاملک نیز گویند بفتح
الف و سکون شین منقوط و بفتح تای هندی و سکون الف و نون و کاف یعنی الماس
هشت پهلو که او را ز بان پارس تیز بر گویند دویم پارتنگ بفتح با و سکون الف
و را و فتح تای منقوط و فتح تای را و سکون نون و کاف یعنی الماس که چون در آب
افکند فرو نرود و این قسم در کان پیرا کر پیدا شود و در کلمه کا نهای دیگر بهم نرسد

سیوم که

سیوم که چهال بفتح نون و سکون کاف و های خفی و فتح جیم فارسی و سکون های
خفی و الف و لام یعنی الماس ناخن تراش چهارم پهول بند بضم های فارسی
و سکون های خفی و کسر با و سکون نون و دال یعنی خالی سفید رنگ که در الماس باشد
و آن خال از جمله المحسنات و میمنت تمام دارد و اما استهاملک بفتح الف و سکون
شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی و الف و سکون نون و کاف و آن نوعیست
مصفا که محتاج بجلا دادن نباشد از کان پیرا کر بهم رسد و از کان کوکره
بهر دو کاف عربی و دیره بحبت و چهنه هر دو بجیم هندی که متصل بصوبه
او دیسه نیز پدید آید اما چابر بفتح جیم فارسی و سکون الف و کسر میم
و سکون یای مثناه تحتانی و فتح باد های خفی و فتح رای مهمله و سکون
الف باشد یعنی بوسه سفید نیز بالای الماس واقع شود که محتاج تیر اشیدن
باشد و چند نوع دیگر نیز منشود مثل چابر بفتح جیم فارسی و سکون الف و فتح تای

فارسی و سکون رای مهمله یعنی سطح دار کم حجم و جاپر سبع اندک حجم و غلظی با او بوده
الماس نوار کهنه نرم ترست چنانچه اگر کنارهای هر دو را بر یکدیگر بعنف بمالند
نو نقصان پذیرد و الماس کهنه از نو معتبرست و در جمیع جواهر این سه جز جوهریان
هند نیکو شمرند زنک بفتح رای مهمله و سکون نون و کاف و سنگ بفتح سین مهمله
و سکون نون و کاف و دهنگ بفتح دال مهمله و خفای ها و سکون نون و کاف
زنگ آنست که در رنگ خود صاف بر وجه کمال باشد و سنگ آنست که در حجرت خوش
تمام و با جرم باشد و دهنگ آنکه خوش اندام باشد و نیز در الماس و جمیع جواهر
تراش معتبرست و بهترین تراشها عمل فرنگست خصوصاً کار رد نیک
بفتح واو و نون کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و کاف اما دانگ بفتح
دال مهمله و الف و نون خفی و سکون کاف یعنی ورقی که در زیر اقسام الماس
گذارند سه قسمست بحسب دانگ نقره که در زیر الماس سفید نهند دوم دانگ

طلاکه

طلاکه در زیر الماس زرد و تعبیه کنند سیوم دانگ نقره که در زیر الماس تیره رنگ
گذارند بعضی گویند که دانگ طلا بهترست الماس کهنه سخت گران بهاست
و نرم کم قیمت و الماس نرم را سلهه گویند بضم سین مهمله و سکون لام
و فتح ها و نون و های مکتوب اقسام الماس هشتانگ گرامی و معتبرست چنانکه
گفته شد اما کهات بفتح کاف فارسی و سکون ها و الف و تای فوقانی یعنی اندام
الماس و آن بر انواع است اول کهات هشتانگ دوم کهات برگ پان
سیوم قطبی چهارم سنگهاره بکسر سین مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح ها و الف
و را و های مکتوب پنجم نصف خرما ششم کهات تور بضم تای فوقانی هندی و سکون
واو و رای مهمله سر تیز زنبر باشد هفتم کهات سپاری بضم سین و فتح بای فارسی
و الف و کسر را و سکون یای تحتانی هشتم قطبی مربع نهم قطبی طولانی دهم کهات
تعوید یازدهم کهات ذرا اما الماس قطبی معتبر بود و الماسی که بعد جامی بفتح جیم فارسی

طولانی

و سکون الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه داشته باشند یعنی بقدر بوستی و غلظی
بران بود از الجبر فولاد و ریزهٔ الماس جلا دهند تا شفاف و صاف گردد و الماس که اندک
تیرگی داشته باشد آنرا بر روی خشت پخته بمالند تا جلا پذیرد و روشن شود اما باده
بفتح بای فارسی و سکون الف و دال هندی و های خفی یعنی وقت دیدن الماس
و آن از اول روز تا یکپاس است و بعضی تا یک و نیم پاس و نیز روا داشته اند

دانه دوم در بیان اصطلاحات که در یاقوت استعمال کنند اما دوکهه
بفتح دال مهمله و سکون واو و کاف و ها یعنی عیب آن در یاقوت هشت است
اول پلولک بفتح بای فارسی و ضم لام و سکون واو و فتح لام دوم و سکون
کاف یعنی مایل بزردی باشد دوم چهینک بکسر جیم فارسی و سکون های خفی و یا
و فتح نای هندی و سکون کاف یعنی خالهای سیاه داشته باشد سیوم دودهک
بضم دال و سکون واو و فتح دال و های خفی و سکون کاف و آن در رنگ برده

سفیدیت

ترکش

سفیدیست که بر جسم پدید آید چهارم بفتح تا و واو و سکون و الف و شین یعنی جا
بجا ترکیده و خطوط سیم رسانیده باشد پنجم جاله بفتح جیم و لام یعنی ترکها بر روی
یاقوت پدید آید ششم کته و تور یعنی کلوخ و کته بفتح کاف فارسی و فتح تای هندی
و سکون های مکتوب یعنی کم سطح بود و ضخامت داشته باشد و تور بضم تای
هندی فوقانیه آنست که مدور باشد هفتم بارهلی بفتح بای موحده و سکون
الف و کسر رای مهمله و لام و سکون یای مثناة تحتانیه یعنی خطی که بسبب رنج
دوکهه بر یاقوت راست کنند هشتم کهولدار بضم کاف و سکون واو و لام
و فتح دال و الف و رای یعنی یاقوت را خالی و مجوف ساخته باشند اما یاقوت
نه قسم است اول لمکیه بضم هر دو کاف فارسی و سکون هر دو میم و های مکتوب
یعنی دو رخشند که نداشته باشد دوم تنه بفتح تای هندی فوقانی و نون و های مکتوب
یعنی از جهت لبوه رنگ که می باید لبوه رنگ داشته باشد سیوم بهنه بضم بای فارسی

وسکون نون و فتح ها و نون وسکون های مکتوب یعنی پنج بسو رنگ داشته باشد
چهارم مثل پسند یعنی ده بسو رنگ داشته باشد پنجم ترک پسند و آن پانزده بسو رنگ
میدارد لب غنچه شگفته می باشد ششم فرنگ پسند که بیست بسو رنگ داشته باشد
و این قسم اول است هفتم کالرنگ بفتح کاف وسکون الف و لام و فتح
را وسکون نون و کاف و آن نیز بیست بسو رنگ میدارد و سرخی آن
مایل به تیرگی بود هشتم ماسکهندی بفتح میم و الف وسکون سین مهمله و فتح
کاف و خفای ها وسکون نون وکسر دال هندی وسکون یای مثناه
تحتانیه یعنی مانند برنگ پاره گوشت باشد اما اگر آن یاقوت را برابر آفتاب
بدارند یا بر کف دست نگاه دارند نهم پدم راگ بفتح بای فارسی
و دال وسکون میم و این قسم نیز بیست بسو رنگ میدارد و آن از همه اقسام
یاقوت اول و اعلاست اما کهات یاقوت بفتح کاف و خفای ها وسکون تای

یکسان نماید

جهی کی

فوقانیه هندی یعنی اندام و آن بر دو قسم است اول کهات بکسر جیم فارسی وکسر
های تحتانیه وکسر کاف وسکون یای تحتانیه یعنی مشابه تخم تمر هندی دویم کهات
نصف بنولا بکسر نون و فتح بای وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناه
تحتانیه یعنی برابر نیمه بار درخت عنب که خاصهٔ زمین هندستان اما دانگ یاقوت
و رای فرنگ پسند رادری باشد بفتح رای مهمله وسکون الف و فتح واو
وکسر رای مهمله وسکون یای مثناه تحتانیه یعنی ورق طلا که بشکر داشته باشند و در فرنگ
با مس آمیخته میسازند و دانگ فرنگ یاقوت فرنگ پسند ورق دهنگ طلای
ساده است و دانگ سازی باید در صنعت خود کامل باشد و اگر یاقوت
سبز باشد دانگ را بستر جلا دادن ناگزیر بود و نیز یاقوت سخت و نرم
می باشد سخت گران بها و نرم کم قیمت است اما بادد یاقوت یعنی وقت دیدن
و آن از طلوع نیر اعظم است تا یکپاس اول روز و بعضی گویند تا یک و نیم پاس بتوان

دیده و در روشنای چراغ نیز می بینند اما یاقوت قطبی را شگرف شمرند و طریق
جلا دادن یاقوت آنست که تخته بر چرخ کرند بضم کاف و فتح رای مهمله
و سکون نون و دال هندی صاف کنند و پس از آن عقیق را سوخته و باب
سائیده بر چرخ روغن بمالند و یاقوت را جلا دهند و منی بفتح میم و کسر نون
و یا در اصطلاح ایشان جوهری را گویند که مابین دو مروارید گذارند و آن
در گوشواره مردان بود که او را چهه گویند بضم الف و دال مشدده و فتح رای
مهمله و الف و جیم فارسی و های هندی و یا در آویزهٔ بینی زنان که آنرا نتهه
خوانند بفتح نون و تای مثناة فوقانی مشدده و های هندی و جنس بهترین آن
یاقوت است آنگاه زمرد پس نیلم و نیز منی باید که گته باشند بفتح کاف فارسی و فتح تای
فوقانی هندی مشدده و های مختفی گرد و اکثر الجمله طول او در و بود بهتر باشد داغ سیوم
در اصطلاح که در لعل استعمال کنند اما کهاتهای او و آنرا هفت گونه بر شمرند

لعل [illegible] انداخته اند

کهات

کهات
کهات لعل گرده کهات پان کهات قطبی مربع کهات قطبی طولانی زمرد
کهات نلی بفتح نون و کسر لام و یای مثناة تحتانی و در لعل سه گونه عیب
بر شمرند نخست آنکه سیاه دل باشد دوم آنکه مایل بزردی بود مانند خون
سیوم ابهرک بفتح الف و سکون با و های خفی و فتح را و کاف و سکون
یای تحتانی یعنی بر یکطرف لعل سفیدی پیدا باشد و این عیب بهمه قیمت او
را کم کند اما باده یعنی وقت لعل و آن از طلوع نیر اعظم است تا یکپاس روز و نزد
بعضی یک و نیم پاس و لعل را بر چرخ بنج درخت آک بمد الف و سکون کاف که
ارور گویند بهندی بوم است بمیدهٔ عقیق سوخته که باب ساویده باشند
چنانکه پیش ازین نگارش یافته مالیده جلا بخشنده و دانک لعل او رست که
در رشتهٔ یاقوت پیش ازین منسلک ساخته شده اگر لعل تیره رنگ باشد
دانک او در بی را شب نهر جلا داده و در زیر آن بگذارند تا روشن نماید دانهٔ چهارم

در اصطلاحات که در مروارید بکار برند اما در مروارید سه عیب است
شمرند اول آنکه سیاه خال باشد دوم آنکه دو رنگ بود سیوم آنکه بر مروارید
جوششها پدید آید و داشتن این هر سه عیب بدین الکارند و باده یعنی وقت
دیدن مروارید و آن از اول روز یک و نیم پاس است و نزد بعضی تا دو پاس
و دانگ مروارید ورق طلای ساده است و ناسفته بیش بها باشد و مروارید
هشت لونو بود تخت غلطان و این قسم اول است دوم ... بکسر با
و سکون با و فتح تای هندی و خفای ها و کسر کاف و یای تحتانی ساکن یعنی
یکطرف آن مروارید چنان برابر بود که بر زمین چون بنهند آرند بهمان طرف
ایستد سیوم سیاره بضم سین و سکون الف یعنی مشابه بسیار باشد چهارم
چهارم مندلها بفتح میم و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون لام و فتح یای
مثناة تحتانی یعنی شبیه بکهاوج که ~~...~~ که از سازهای هندست و چون ... در کردن

انداخته می نوازند

انداخته
می نوازند بفتح بای فارسی و کاف و سکون ها و الف و فتح واو و سکون جیم
معجمه تحتانی پنجم سوزنی یعنی در زیر سوراخ باشد و از بالا باریک کردن بود چون
صراحی ششم چلبیا بفتح جیم فارسی و کسر کاف و فتح و تشدید یا یعنی کرد و بهین مانند
مانند جلبی که اطفال هندی نژاد ببازی آن طرب فزایند هفتم قلمانی یعنی در صورت
ناهموار بود هشتم سمتا بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح تای هندی فوقانی یعنی
جلا دانه پنجم در اصطلاحاتی که در عین الهر استعمال کنند اما عین الهر سه
قسم است اول ترسوتری بکسر تای فوقانی و سکون را و ضم سین و سکون واو
و فتح تای فوقانی و کسر را و سکون یای تحتانی یعنی سه زناره و این قسم کمتر بهم
میرسد و میمنت تمام دارد و اول است دوم دو سوتری و آن دو زناره است
و این قسم میمنت دارد سیوم یک سوتری یعنی یک زناره و این قسم بسیار بدید آید
و نیز بدینگونه سه قسم دیگر شمرند کنگ بکهار ک جهتر بفتح کاف و نون و سکون کاف

نانه و بکسر یای فارسی و سکون کاف ثالث و خفای ها و فتح رای مهمله و سکون نون
الف و کاف رابع و سکون جیم فارسی و های خفی و سکون تای فوقانی
و رای مهمله و مشابه برنگ لبلابی که مایل بزردی طلاست دوم گرگینک
یعنی مایل بسبزی باشد سیوم آنکه هم خود سفید باشد و هم زنار سفید درخشنده باشد
و این قسم بدیمن شمرند اما کم قیمت است اما عین الهر یک عیب دارد و آنرا
دهم چنبر گویند بضم دال و های خفی و سکون واو و میم و کسر جیم فارسی و کسر ط
و سکون یا و تای فوقانی و کسر را و سکون یای تحتانی یعنی شبیه رنگ دود باشد
و وقت دیدن عین الهر اول روز تا دو پاس است و در پرتوی چراغ هم
میتوان دید و در رنگ عین الهر ورق طلای ساده است دانه ششم
در اصطلاحات نیلم اما نیلم سه قسم است اول اندر دهنک بکسر همزه و سکون
نون و کسر دال و سکون را و فتح دال هندی و های خفی و فتح نون و سکون کاف یعنی

نانه

نانه قوس قزح از آن پیدا باشد و این قسم اول است و شگون بر گیرند
دوم چندالا بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح دال و الف و کسر لام و سکون
یای تحتانی یعنی مشابه بسنگ سبز و انها از درون یا بیرون آن ظاهر باشد
سیوم رکت بند بفتح را و کاف و سکون تا و فتح با و سکون نون و دال
یعنی نقطه سرخ داشته باشد و این هر دو قسم را بدیمن شمرند و دانگ نیلم
کبود است که فرنگیان بر سازند و اگر نیلم بسیار تیره باشد و انگ نقره در زیر
آن تعبیه کنند و وقت دیدن نیلم هوای ابر و باران است و طریق جلا دادن
آن همانست بروش جلای یاقوت است اما نیلم کهنه سیر رنگ است و در قیمت بیش
و آنرا سخت میگویند و نیلم نو کم رنگ و ارزان بهاست و آنرا نرم گویند
دانه هفتم در بیان اصطلاحات زمرد بکار رود اما کان زمرد دو گونه است
کهنه و نو اکنون کان کهنه نایاب است و آنچه از آن کان کهنه بهم رسیده کهنه و قسم اول است

و آنچه از کان نو پدید آید نو است و قسم دویم شمرند اما یا ده زمرد پیش وقت

دیدن زمرد و آن هوای ابر و باران است و زمرد را بر چرخ پیچ درخت

اگ و میدهٔ عقیق سوخته جلا دهند و آنکه زمرد چهار قسم است اول آنکه

در فرنگ بر سازند دویم ورق طلاست و سیوم در آنکه مخمل سبز چهارم در آنکه

مخمل سیاه و در سه اصطلاح جوهریان هند بر داشته دیدن جواهر را بیر گویند

بکسر تا و سکون یای تحتانی و را و آنه هشتم در بیان اصطلاحات که در لبراق

استعمال نمایند اما لبراق دو قسم است سخت و نرم و شناختن نرم و سخت

بدین طریق است که هر لبراق که بر چرخ پیچ درخت اگ و میده عقیق سوخته

جلا یابد نرم باشد و آنچه بر چرخ روئین و میدهٔ عقیق سوخته جلا پذیرد

سخت بود و آنکه لبراق ورق طلاست و وقت دیدن لبراق از اول

روز تا یک و نیم پاس بود و نزد بعضی تا دو پاس روز که آفتاب در پشت توان دید

اما لبراق سخت گران بها و نرم کم قیمت است و آنه نهم در بیان اصطلاحات

که در کومیدک استعمال نمایند اما و آنکه کومیدک ورق طلای ساده است

و کومیدک بر سه قسم می‌باشد اول سرخ مایل بزردی دویم زرد اندک مایل

بسبزی سیوم کم رنگ باشد و کومیدک سنگ نرم است و قیمت آن نیز سهل است و آنه

دهم در اصطلاحات که در عقیق بکار برند اما و آنکه عقیق در زیر عقیق و آنکه نقره و

طلا و آنکه اودی را نیز میده مند و عقیق یمنی آنچه قسم اول است رنگ آن شابه

لون یاقوت نرم باشد و روشنی و دهنیت داشته باشد و نگاه داشتن آن سمت

تمام دارد چنانکه خواص یمنی بعد ازین در سلک یمنی بتفصیل نوشته خواهد شد اما قیمت

جواهر در خور میزان است که گوزن کم باشد و در نمود زیاده از آن نماید و آنه

یازدهم در بیان وزن جوهریان هند و لغاتی که در وزن استعمال کنند رتی

سرخ هر رتی هشت لبوه است و یک لبو بوزن یک دانه السی کلان است و السی نخم

بفتح همزه و سکون لام و کسر سین مهمله و سکون یای تحتانی تخم کتان است و پنج رتی
جواهر بوزن یکماشه است و چهار ماشه یکتانک است و تانک یکمثقال و سه تانک یکتولچه
و قدر اوزان جواهر و طلا یکی است لیکن در میان رتی جواهر و رتی طلا اختلاف است
چندین نظر که رتی جواهر شش رتی یک ماشه است و هشت رتی طلا یکماشه اما در دیگر
اوزان موافق اند چه ماشه جواهر و طلا در قدر مساوی اند لیکن رتی جواهر را
کلان و رتی طلا را خورد قرار داده اند باید دانست که خرید و فروخت جمیع
جواهر بوزن است حتا که مروارید که مدار خرید و فروخت آن بر تانک است
یکتانک را چند مروارید میشود اگر دانه خورد است بها با تانک میکنند و اگر دانه کلان است
بعدد و بها قرار یابد مثلا اگر چهار دانه یکتانک باشد بر دانه بها نهند نه بر تانک
و در باقی جواهر که لعل و الماس و نیلم و یاقوت و عین الهر و لسنیا باشد
از ربع تانک و تا توله بها نهند سلک دوم در بیان اقسام الماس که او را هیرا گویند

بکسر ها

بکسر های تحتانی و سکون یای تحتانی و فتح را و الف و شناخت آن و وزن
و قیمت و خواص آن و چون الماس سلطان جواهر است منسوب بآفتاب بنا بر آن
در ذکر تقدیم یافت و این سلک بر سه دانه مشتمل است دانه اول در اقسام
و انواع الماس جوهریست هندی نژاد الماس در چهار قسم منحصر دانند و بدین
چهار نام که مخصوص گوهر مردم زادان بوستان این کراجی جوهر را بر خوانند
قسم اول برهمن دویم چهتری بفتح جیم و های خفی و سکون تای فوقانی
و کسر را و سکون یای تحتانی سیوم بیس بفتح با و سکون یای تحتانی
و سکون سین مهمله چهارم سودر بضم سین مهمله و سکون واو و دال
و رای مهمله نخستین سه گونه است اول برنگ سنگ بفتح سین و سکون نون
و کاف و های مکتوب یعنی سفید مهره دویم برنگ بلور سیوم برنگ هر دو این آمیز
نوع شفاف و صاف و لغزنده باشد چون این صفات از خواص برهمن گوهر ساز نژاد

واین سبز مایل است درین نوع پدید آمده ازین جهت بدین نام برخوانده اند
و دو مایل جتری بر دو گونه است سفید مایل بسرخی و سفید مایل بزردی اما خوش
اندام و صاف بودن در وی شرط است سیوم مایل بسبزی که آن سفید مایل بزردی و سبز باشد
لیکن سبزی او افزون تر چهارم مایل سود در رنگ او مایل بسیاهی است خواص بست
کمهد از آن قسم ولیکن آنست که خرد بخراید و در مذهب هنود داشتن آن توانگر
عقوبت و در محافظت وی این هرگز آسیبی بدین صاحب او نرسد و نجابت
افزون گرداند و در جنگ بر دشمن غالب آید و خصم بروی استیلا نیابد و دشمن از و
در هراس بود و خاصیت او آویختن سیوم این الماس که در خشم دوست و دشمن
خویش و بیگانه عزیز و توانگر گردد و اما سود را گرچه نهای نیک داشته باشند
با خود داشتن آن بدبختی این چهار قسم با عیب در خانه هر که باشد از مرگ
مفاجات و مرگ اختر امی و گزند مار و عقرب و سوختن از آتش و ضرر دشمن ایمن باشد

انواع علل این بود خاصه سه قسم اول در تمام الماس پنج منزوج عیب چهار در خزینه که
برشمرند و در قیمت وی از ده مرتبه برنشیند اما پنج عیب یکی نقطه یکی مل دوم بند سیوم جو
چهارم رکیکا بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف و های خفی پنجم کاک بر اما مل
بفتح میم و سکون لام در سیاهی الماس واقع شود که در دیار ابفتح دال مهمله و های خفی
و سکون الف و رای مهمله یعنی تبر الماس که مانند دم شمشیر است دوم در کجا سیوم این
در میان حقیقت اگر مل در وسط بود دارنده را بیم سوختن از آتش باشد و اگر مل در [illegible] بار را
بود از حیوان صاحب دندان مثل فیل و خوک و غیره ضرر رسد و اگر مل در کنجها باشد
داشتن آن مستحسن است و دارنده نیکنام گرداند بند بکسر با و سکون نون و دال مهمله
یعنی نقطه مدور و این بر چهار نوع است بحسب آوردن ت بمد الف و فتح واو و سکون رای مهمله
و سکون یای مثناة فوقانی یعنی خطوط مانند گرداب مدور گردان دوم برنگا بفتح ها
و سکون رای مهمله و کسر تای مثناة فوقانی و فتح کاف و سکون الف که مانند نقطه

[illegible] مدور سیم رکب
وکاف مفتوح و سکو
دکر با و سکون نون

نقطهٔ سرخ چهارم جواکرت بفتح جیم و سکون واو و الف ممدوده و کاف مکسور و سکون
رای مهمله و تای مثناة فوقانی ساکن یعنی مانند جو قلم دل در عمر و مال میفزاید؛
و قسم دویم از خوف و بیماری ایمن کند و نوع سیوم ضرر در مال و اولاد آورد و قسم
چهارم سبب جلای اوطان گردد و جواکرت سه رنگ دارد سرخ و زرد و سفید رنگ
سرخ باعث نقص دولت است و رنگ زرد سبب فوت اولاد و رنگ سفید موجب درازی عمر
و افزونی نعمت و مال اما ریکها بکسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح کاف
و خفای ها و سکون الف خط کشیده مثل الف را گویند و آن بر چهار نوع است یکی
در طرف راست الماس دویم در طرف چپ سیوم بالای آن چهارم خطی بود مستقیم
منفصل درین بهایات اگر طرف چپ واقع شود در عمر کاهد و اگر بالا بود بیم زخم
دارد و اگر آن خط بصورت مذکور منفصل در سنه باشد دارندهٔ آن در بند افتد اما کاکپد
بفتح کاف و سکون الف و کاف فارسی و فتح بای فارسی و سکون دال مهمله نام نای

کلاغ هر چند الماس آبدار و بی عیب باشد اگر نشان کلاغ پید در وی باشد دارندهٔ آن
از بیم موت ایمن نبود و اهل و اولاد او را نیز بیم باشد اما الماس خوش رنگ خواه شش بهلو باشد خواه هشت
بهلو جز ... و آبدار بود و بهلوی نیز بی عیب داشته باشد و هیچ هنر در وی بود نهایت
نیکوست و میمنت دارد اول تیر و بار یعنی سیر تر و تیزتر دوم بار ترنک آنکه در آب فرو رود
سیوم نکه جهال یعنی ناخن تراش چهارم ... پنجم آنکه خطی مثل قوس و قزح در رو
پدید آید اما درخشنده که بر چهار نوع است سفید سرخ زرد و سیاه خواص بار یک ... زرد
خواهد یا دویم در وزن الماس و قیمت و معدن آن و دیگر فواید بدانکه در وزن جواهر
بزعم صیرفیان هند هشت سرشف ابیض یک برنج است ... و زان از جانب فلک گشته
و الماس در وزن سه مرتبه نهاده اند اول ... دوم ... سیوم تحقیق آنکه کلان جثه کم وزن
باشد دویم آنکه در جثه و وزن برابر بود سیوم آنکه در جثه خورد و در وزن کلان آید
جنس اول ... بهاتر از دو جنس دیگر است و دویم بهتر از سیوم و قیمت نوع اول ... بود

دانه

واز دوم برنجش مرتبه وسیوم بر سه مرتبه قرار داده لیکن در معرفت الماس مدار بر نظر
ودریافت مبصرست و توانگر بودن جوهری نیز شرطست تا در قیمت عاجز نماند باید دانست که
اگر الماس درشتی وجثه برابر یک جو باشد و در وزن مقدار یک برنج قیمت آن بوزن پانصد جو
طلاست واگر برابر دو جو در صورت بود و در وزن یک برنج قیمت بود آن دو صد بیست
جو طلاست در وزن اگر بوزن سه جو بود قیمت آن بوزن سیصد و بیست جو طلاست
واگر بوزن چهار جو بود قیمت ششصد و شصت جو طلاست در وزن واگر الماس بوزن
پنج جو قیمت هشتصد و هشتاد جو طلاست در وزن اگر بوزن شش جو بود قیمت یکهزار و یکصد
جو طلاست در وزن واگر هفت جو باشد بها یکهزار و چهار صد و سی جو طلاست
و هر چند وزن الماس افزون تر قیمت نیز برافزاید بدان قیاس اما الماس اگر در وزن
یک برنج جواری باشد قیمت آن نهصد و نود جو طلا بود که سه توله و نیم ماشه طلا باشد واگر بوزن
دو برنج بود قیمت یکهزار و چهار صد و سی جو طلا باشد که پنج توله و سه برنج کم طلا بوده

باشند

باشند واگر بوزن سه برنج بود در آب فرو نرود و قیمت سه هزار و نهصد و شصت جو طلاست که
سیزده توله و نیم ماشه باشد واگر دانه الماس در وزن مقدار چهار برنج باشد و مدور
بود قیمت یکهزار و هفتاد و دو جو طلاست و الماس خرد و عیب دار بی نهایت کم قیمت است
و طریق شناختن الماس چنین نمط است که هر پهلوی الماس که خود در زر و روشن و درخشنده
تر از پهلوهای دیگر بود آنرا سر الماس گویند و در زیر همان پهلو نخود که اندک نخالت
وکند کم باشد آنرا گردن الماس انگارند و چون الماس را در طلا نشانند باید که
سر الماس بالا نمایان باشد و الماس را سه رس قرار داده اند بدین تفصیل یکی دهار بالفتح دال
و ها و الف و را و الف دوم جکر بالفتح جیم و سکون کاف فارسی و فتح را و الف سیوم
رشوه بکسر شین معجمه و سکون واو غرض از ان سه الماس آنست که اگر سر الماس دهار باشد
آنرا در وقت نشاندن در طلا یا سوراخ گردن از طرف پهن سوراخ کنند و در طلا نشانند
هر چند الماس عیب داشته باشد بدبختی آورد واگر وارد کونه نشانند وارند آنرا استبالی صاعقه رسد

و بزرگ‌تر از جهان بگذرد اما کان الماس در پنج محل واقع است یکی ولایت
پورکیه بفتح کهٔ پای فارسی و سکون یای تحتانی و تای فوقانی معروف است دوم
در کشمیر سیوم در کالنجر بکاف و الف و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و سکون رای مهمله
و او را بیراگده گویند بفتح با و سکون یای تحتانی و فتح را و الف و فتح کاف فارسی
و سکون دال هندی و های خفی و الماسی که از آن کان بهم رسد در دیگر کانهای هندوستان
بهید نیاید چهارم در دکن پنجم در مندل بفتح میم و سکون نون و فتح دال هندی و سکون
لام که نواحی بنگالست اما جوهری باید که ازین چهار قوم باشد زناردار و چهتری و بیس
و سودر و هر که ازین چهار فرقه نبود بزعم هنود اعتماد را نشاید و جوهری باید که
صحیح البدن باشد که اگر عیبی در بدن او ظاهر بود سخن او معتبر نیست و طریق شناختن
الماس قلب از اصل آنست که الماس بر فلز بگذارند اگر فلز سائیده شود اصل است
و اگر الماس سائیده گردد قلب است طریق دیگر آنکه سوراخ نماید اگر منقب پذیرد

سوراخ نماید اگر منقب پذیرد و سوراخ گردد قلب است طریق دوم سیوم
آنکه خطی از فولاد بر الماس کشند اگر خط نپذیرد اصل است یا برعکس خطی از نوک سر الماس
بر فولاد کشند اگر خط بر فولاد پیدا آید قلب نیست و مقرر است که جمیع جواهر را از الماس
توان سفت و الماس را جوهری دیگر نخراشد دانه سیوم در اقوال یونانیان
حکمای یونان الماس را هفت نوع انگارند سفید شفاف مانند آبگینه و زرغونی
که سفیدی او مایل بزردی بود و سبز و سرخ و سیاه و آتشی دو نوع اول ازین
اقسام بیشتر است بخلاف سایر انواع و الماس ابلق بغایت نادر است بعضی برآنند
که الماس در کان یاقوت بکون آید و بلیناس برآنکه الماس حجر زهبیست و قومی برآنکه
ماده که ملوحت بنهایت و ریت دارد اگر بواسطه یبوست مفرط منعقد شود در حالتیکه متقارن
مقارن ملوحت با الماس گردد و اگر بواسطه یبوست غیر مفرط انعقاد یابد در حالتیکه
حلاوت با طلا شود گویند طریق شکستن الماس آنست که در میان اسرب نشند و مطرقه

بر اسرب نهند تا الماس در میان شکسته شود و بعضی برانکه الماس در قدری شمع گیرند
و در میان نانهند و مطرقه از رصاص زبر برفی زنند تا شکسته شود و جمعی برانکه
اسرب بر روی سندان بران نهند که الماس بجهد و اگر بجای اسرب قطعهٔ موم
با پارهٔ کاغذ بنهند همین اثر بخشد و الماس را با طلا علاقهٔ طبیعی است چنانکه اگر
ملاقی شود در روی آن ریزد و خوردهای زر با او بچسپد و مگسان را بالماس میلی
تمام است بخشیشه که بران مجوشند و خواهند که بلع کنند و فرق میان الماس و شباه
آن بان است که الماس در نار پایدار بود و اشباه او تاب نار نیارند و بهترین اقسام
الماس آن است که چون آنرا بنفش کم کنند و آب سرد یا برف بروز نند سفید و براق
نماید و یا بر کنارهٔ وی قدری موم بنهد و در برابر آفتاب بگرداند رنگهای قوس قزح
پدید آید و طبع الماس بارد و یابس است در درجهٔ رابعه و خوردن آن اگرچه یکذره
باشد مهلک بود و اگر قطعهٔ الماس با خود دارند از صاعقه ایمن گردند و اگر بر اطفال

بندند

بندند از صرع محفوظ مانند و نیک خو شود و اگر بر شکم بندند بخش شکم و فساد معده را
نافع است و اگر قدری الماس بر سر مثقب استوار کنند و بآن سوراخ احجار صلب که
آهن و فولاد بران کار گر نیست تواند کرد مسلک سیوم در بیان مروارید و در معرفت
اقسام و قیمت آنکه بزبان اهل هند موتی بضم میم و سکون واو و کسر تای مثناة فوقانی
و سکون یای مثناة تحتانی گویند این سلک منتظم است بر رشته دانه دانه اول در بیان
اقسام مروارید و معادن و خواص آن بزعم اهل هند مروارید هشت قسم است
قسم اول از باران بارد دوم در سنگ فیل بهم رسد سیوم بر سر ماهی که طول
و عرض آن ماهی یکصد جوجن بضم جیم و سکون واو و فتح جیم و سکون نون است که
چهار صد کروه باشد چهارم در فرق سر مار سیاه پنجم در بانکس که قسمیست از نی بفتح با
و سکون الف و نون و سین مهمله ششم در سنکه بفتح سین مهمله و سکون نون و کاف و خفای ها نیز
یعنی سفید مهره هفتم در براه بکسر با و فتح رای مهمله و سکون الف و ها یعنی خوک در دندان هشتم

(سوم مروارید)

و هفت قسم نادرست و در میان مردم شایع هست و قسم نخستین از باران بار
بقول هنود در میان مردم نبود و گویند از نیم راه آنرا دیو تا پیخ فرشته برباید
و از بس درخشنده که در و نظر نتوان کرد چون روشنی آفتاب که بصر در دیدن او خیره
میگردد و دیگر مروارید که از فیل بهم رسد چند قسم است و طریق معرفت او آنکه رنگ او
بر روشنی قمر ماند و در کلانی برابر آمله نارسیده باشد و سفید مایل بسرخی و سفید مایل
بزردی نیز بود و در سر فیل هر جای پدید آید یک درجه نا فیل که آنرا مستک بفتح میم
و سکون سین مهمله و فتح تای فوقانی و سکون کاف گویند و دو دیگر در دو شقه
و این دو را بدنکوسن نیز نامند و اولی بغایت نیکو دانند و مروارید دیگر در سر مارهای بهم رسد
گرد در وزن سبک باشد در کلانی برابر حبه برخی که جواهر و طلا را با آن وزن کنند
مشتبه اما روشنی و صفا چندان ندارد و در رنگ سفید سوسنی مایل است و آنکه در سر مار
پدید آید گرد سفید مایل برنگ نیلی باشد در خانه هر که باشد صاحب مال و نیل و جواهر گردد

درجثه

در جثه از فلفل اند که کلان تر باشد و روشنی او بروشنی مهتاب شبهای آخر ماه
که در غایت مشابهت می ماند و مروارید بانس از فلفل قدری بزرگتر باشد از آفت
دیو و پری ایمن بود و دارنده آن از نیش و از دیگر بلاها محفوظ و این بانس در کوههای
بزرگ میروید و در قد انچنان بلند که تیر با آن نرسد و رنگ مروارید آن سفید مایل
بسبزی است چون رنگ نیلوفر و مروارید دیگر که آنرا دهناور گویند بفتح دال و سکون های
و فتح نون و فتح واو و سکون راء یعنی آنکه بخشش ظرف دارد که در تیه باشد داشتن آن
نزد هنود ثواب عظیم است رنگ وی به شفق منسوب بود و در کلانی برابر تخم کبوتر و در
حیات و درخشندگی بآن ماند و داشتن آن میمنت تمام دارد و از جمیع علل ایمن سازد
و این قسم در در دریای محیط و عمان بهم رسد بجز آدمیان بدست نتوانند آورد
و مروارید که در پشت خوک که تنها در جنگل باشد بهم رسد در صورت مثابه دندانهای
او که نمایان نیست مرغ سیاه و مدور نیست اما مروارید که در صدف از قطرات ابر نیسان

ودر خانه هر که باشد

ابر نیسان پدید آید منعقد آن چهار جا است یکی دریای سکنلدیب
بکسر سین مهمله و سکون نون و فتح کاف فارسی و ضم [illegible] های [illegible] و سکون لام
از ولایت سرحد دکن دویم دریای اورداتا بمد الف و سکون
رای مهمله و فتح واو و سکون الف و کسر تای فوقانی هندی و سکون یای
مثناة تحتانی و فتح بای فارسی و الف و سکون لام گویند در کوه
شمالی بود سیوم دریای فارس طرف مغرب که بحرین گویند چهارم
دریای ولایت بربر بفتح دو با و سکون دو رای مهمله که طرف
مشرق و مروارید دریای نخستین و نهمت دارد و رنگ او مشابه
عسل است و بغایت درخشنده و از دریای دویم مروارید میانه بهم
رسد و تابش او شبیه مهتاب بود و مروارید دریای پارس چون در دست گیرند
سرد و محسوس شود و بغایت مصفا و به کدورت باشد و لولوی بربر و هیئت دارد

که ان را نیپال گویند
بفتح نون و سکون
یای مثناة تحتانی

از تابش

از تابش آن به پوست ظاهر میگردد و بعضی از آن برابر جوز بویا ظاهر
میگردد و بود و در رنگ چون زعفران و گرد و گران وزن و بعضی از آن
د هیئت دارد و نازک و لطیف باشد و قیمت آن طلا بزعم اهل هند بوزن
بوزن یکهزار آدمی است و جمیع مروارید را سه مرتبه نهاده اند اول و دویم
و سیوم و نه عیب و شش هنر و سه درخشندگی قرار داده اند از عیبها چهار
بزرگست یکی آنکه در وقت برآوردن از صدف در مروارید مانده باشد
و آن را سالک سی پرش گویند بضم سین مهمله و سکون کاف و تای فوقانی
و کسر الف و سکون سین مهمله و فتح بای فارسی و سکون رای مهمله و سکون
شین معجمه دویم منس [illegible] بکسر میم و سکون یای تحتانی و فتح نون و سکون
سین و مد الف و کسر کاف فارسی و سکون ها و نون بفتح نون [illegible] و بعضی
مروارید ها باشد سیوم جبر [illegible] بفتح جیم و سکون تای فوقانی هندی و سکون نون

یعنی مروارید که هر دو طرف او باریک و میانش کنده بود چهارم جتکرتکن
بفتح جیم و کسر تای فوقانی و فتح را و کاف و سکون تای فوقانی و فتح کاف و سکون
نون این چهار عیب بغایت بد شگونی دانند و پنج عیب خورد بدین نمط است
یکی نرتن بکسر نون و با و سکون را و فتح تای فوقانی و سکون نون یعنی بیوه حقیقی
باشد دویم جتل بفتح جیم فارسی و کسر تای فارسی و سکون لام یعنی یکجا قرار نگیرد
سیوم ترسن بکسر را تای مثناه فوقانی و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله
و سکون نون یعنی شکنج چهارم دیرکیه یارش بکسر دال و سکون یای تحتانی و فتح
رای مهمله و سکون کاف و های مکتوب و فتح های فارسی و الف و فتح را و سکون
شین معجمه یعنی [illegible] که در پهلوی آدمی بهم رسد و آن بلندی باشد بر یکطرف
مروارید پنجم جتک بفتح جیم و سکون تای مثناه فوقانی و کسر کاف و سکون رای
مهمله و تای مثناه فوقانی ساکن یعنی برنگ جگر باشد و عیب کلان اولین بیمی آرد و دوم باعث

نلف

تلف اولاد گردد سیوم بیم نکبت و فلاکت بخشد و چهارم [illegible] نتیجه دهد و خواص
پنج عیب خورد بدین گونه است اولین دارنده را به طالع و کم بخت گرداند
و دوم بیم سرگردان شود و سیوم بیم ایذا کرد و چهارم بیم بد عقلی بار دهد
پنجم بیم کاهلی و بد بختی گرداند اما شش عیب در مروارید این است یکی سدهان
بضم سین مهمله و فتح دال هندی و خفای ها و سکون الف و فتح رای [illegible] و سکون
نون یعنی بیوه حقیقی دویم کُرُ بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله یعنی سنگیان باشند
سیوم سنگدس بکسر سین مهمله و کسر نون و سکون کاف فارسی و فتح دال مهمله
و خفای ها و سکون نون یعنی [illegible] چهارم سبرتن بضم سین مهمله و کسر با
و سکون رای مهمله و فتح تای مثناه فوقانی و سکون نون یعنی غلطی خوش [illegible] پنجم
نرمل بکسر نون و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون لام یعنی صفا چون آینه ششم
اَشُبهن بفتح الف و سکون سین مهمله و ضم با و [illegible] فارسی و خفای ها و فتح با [illegible]

مهمله

هندی و سکون نون خفی یعنی اندرون و بیرون یکسان و چون مروارید بدین
هنرها آراسته باشد نتیجه تمام دارد چها یا بفتح جیم فارسی و ها و الف و فتح یای تحتانی
و الف ثانیه درخشنده و آن سه گونه است اول همرنگ عسل دویم زرد سیوم
سفید دانه دویم در بیان قیمت انواع مروارید اما وزن و قیمت مروارید
بدین تفصیل است اگر مروارید بوزن یک خردل بود قیمت آن بوزن شش خردل
طلا باشد و تا شش خردل بهمین دستور قیمت اضافه شود و چون وزن مروارید
بهفت خردل رسد قیمت آن بوزن دوازده خردل طلا بود تا یازده خردل
بهمین طریق قیمت زیاده گردد و چون وزن مروارید به نزده خردل رسد قیمت
آن بوزن شصت خردل طلا باشد و تا بیست خردل بهمین حساب قیمت اضافه
شود و چون مروارید بوزن بیست و چهار خردل رسد قیمت آن بوزن هشتاد و پنج
خردل طلا باشد و تا سی و چهار خردل بهمین نوع قیمت افزون گردد و چون وزن

مروارید بسی و پنج خردل رسد قیمت آن بوزن یکصد و بیست خردل طلا باشد و چون
وزن مروارید بیک سرخ رسد هر سرخ بوزن سه سرخ طلا قیمت شود و تا دو سرخ
سه سرخ قیمت مروارید بدین دستور اضافه میگردد و چون وزن مروارید بچهار
سرخ برابر شود شمرده سرهریک خردل مروارید پنجاه خردل در وزن طلا است
و چون وزن مروارید به پنج سرخ رسد هر قدر خردلها هم وزن پنج سرخ بود
سرهریک خردل مروارید هشتاد و چهار خردل طلا قیمت شود و چون مروارید
بوزن شش سرخ رسد هر قدر خردلها هم وزنش آن بود سرهریک خردل مروارید
یکصد و هشت خردل طلا قیمت شود و چون هفت سرخ وزن داشته باشد قیمت آن
نیز بدین قیاس افزون گردد و چون مروارید هشت سرخ وزن بود هر قدر خردلی
خردلی که برابر هشت سرخ شود سرهریک خردل مروارید نه صد و هشتاد خردل باشد
طلا قیمت شود و تا نه سرخ بدین گونه قیمت افزاید و اگر وزن مروارید ده سرخ

هر قدر خردل که هم وزن ده سرخ شود سر هر یک خردل مروارید یکهزار
و چهارصد و هفتاد و هشت خردل طلا قیمت شود و چون وزن مروارید دوازده
سرخ باشد هر قدر خردل که هم وزنش دوازده سرخ میشود هر یک خردل مروارید
هزار و دویست خردل طلا قیمت شود و تا سیزده سرخ بهمین قیاس قیمت اضافه کرده
و چون مروارید چهارده سرخ وزن داشته باشد هر قدر خردها که هم وزن آن
باشد هر یک خردها مروارید سه هزار و هفتاد و پنج خردل طلا قیمت شود و تا پانزده
و شانزده بر همین قیاس قیمت مروارید افزون گردد و چون از شانزده
سرخ زیاده شود تا نوزده خردل هر یک خردل زاید بر سه یک خردل طلا قیمت
شود و اگر نوزده سرخ رسد بسبب دو خردل اضافه گردد هر یک خردل اضافه
خردل طلا قیمت شود بهمین ضابطه تا سی و سه خردل قیمت اضافه گردد و قیمت
مروارید که در وزن شانزده سرخ دیگر بوده باشد یک لک هفده هزار و هفتاد خردل

طلا قیمت شود که سی و شش تولچه و هفت ماشه طلا باشد و نزد جوهریان معروف است
که یک ماشه جواهر در وزن شش سرخ و یک ماشه طلا هشت سرخ بود و اگر مروارید
کلان عیبی از عیوب مذکوره داشته باشد قیمت آن کم شود و اگر مروارید خورد
و صفا و با غلطانی و در حقیقت و هیئت داشته باشد و چون بدست گیرند
سردی احساس شود و ثقیل باشد قیمت آن در مرتبه اعلی است با مروارید
کلان در قیمت برابر بود و اگر با وجود صفا درخشنده که مایل بزردی باشد
ثمن ندارد و بسبب نقص عمر و مال گردد و الله اعلم بالصواب. دانه سیوم در الخم
حکمای فرنگ میگویند بدانکه در از منسوبات قمر است و آنرا لولو نیز خوانند و بهترینی
سایر جواهرات بعضی را بر آنند که از جنس استخوان است و سبب آب و رنگ منقسم
میشود و لیکن هموار که سفید صاف براق آبدار است و آنرا بد گرگون اعتبارها
در خوشاب و نجم و عیون و نیز گویند و شکر یکه بسفیدی و سرخی و زردی آمیخته است

و بعضی که سفید روی مایل بزردی است و زردی که زردی او بسرخی زند و آتشی
گون که سفیدی او بکبودی ممزوج بود و طاوسی که سفیدی او بسبزی و سرخی
و سیاهی زند و رمادی که سفیدی او بکبودی زند و رصاصی که سفیدی او
بسیاهی آمیخته بود و رصاصی گون خام را زیتی و تیره گون را غمامی گویند و سرخ
آب که رنگ او بسرخی صافی زند و سیاه آب که رنگ او بسیاهی زند و شمعی که
رنگ او میان زردی و سبزی بود و شفاف نباشد و رخامی و حبی که تیره و بی آب
بود و خشک آب که ضد خوش آب باشد و کاه باشد که طبقه محیط برنگی و طبقه محاط
برنگی دیگر بود مثلا محیط زرد بود و محاط سفید و بحسب شکل منقسم شود بمدحرج
که گرد و غلطان آید و عنبی که عرض آن اندکی از عرض غلطان بیشتر بود و قاعد
که نصف مدور و نصف مسطح باشد و شلجمی که پیرامون آن استدارت مستور باشد
و قاعده باستقامت مایل و عدسی که با وجود که استدارت مذکور در سرهای
او مساوی باشد و بعضی که مدور مستطیل است سرهای او و از میان باریکتر بود و شنوانی

و بعضی

شکل

شکل را زیتونی گویند و اگر سرهای او بغایت باریک بود شعیری خوانند و دیگری که
سرها مسطح و پیرامون مستوی فرودی که طول او از عرض کمتر بود و مخروط که
مدور مقبب فراخ قاعده سر تنگ است و شمعیکه مخروطی طولانیست و فقاعی که
شکل او مشابه کوزه فقاع است و نیمروی که مشابه نصف کره است و منفرس که قاعدهای
اینهاست و هم روی مناسب را وصل کنند و چون برو دانه و نقطهای آبله بود
ازامجد گویند و در قدیم الایام تمیز اقسام لالی به نه غربال می نمودند اکنون زیاده گردند
تا به پانزده رسیده و دو دانه که با هم مناسب باشند زوج لالی گویند و آن دانه که مناسب نباشند
زد خوانند و چند عبارت از دانه ایست که نیم دانگ یا ده باشد و در مانند بیازتور تور
و مغاص در بسیار الیکن و فاخرتمین در بسراندیب اعلی بهم رسد و نیز در موضع از نواحی
کیش بدید آید و آنچه در نواحی جزیره خارک میانکش و بحرین تکون می یابد نزدیک است بدرر
که از قرب سراندیب استخراج کنند و دری که از دریای قلزم و دریای یمن و حجاز برآرند چون ابدار

دکامی شده

و شفاف و غلطان نیست چندان اعتبار ندارد و هر دُر که در اعماق ... که خالی از آلایش باشد
و کمال آن سیاه نبود نیکوتر باید سفید و شفاف است و آنچه در کمال سیاه حاصل شود سیاه خام بود
و آنچه در قرب سطح آب متکون میشود بواسطه حرارت آفتاب زرد فام و یا سرخ فام باشد
و آنچه در میان لالی باشد بسبب وصول الکره ردیه از کدورت خالی نیست و اول آنچه مضافات
لالی چهار است و اکثر آن جهل بها و هر یک را باصطلاح غواصان دو زراع است و نیکوتر دُر در جوف
حیوانیست صدف نام که بجانب دو صدف ملتصق و محیط او شرح آن در نامها شان بتفصیل مذکور
و شهیرترین اصناف لالی بحسب قیمت بزرگ کثیر الوزن است و بحسب الکیفیت نجمی آبدار مشرق و سفید بر
و بعد از سفید نجمی تبنی و شلجمی و رنگ تبنی و زردی ثابت و پایدار و رنگ طاوسی سریع الزوال
است و زبون ترین اقسام دریست که بواسطه آفتی بماده وی رسیده باشد تا تمام الخلقه نبود
یا بسبب فضله در درون تکون ملاقی ماده او بوده باشد رنگ و صفوت او را متغیر و مکدر گردانیده باشد
یا بعلت تجویف خراب بود یا در میان آن کرمی یا قطره آب باشد و اگر مروارید زوج دُرسته باشد

قیمت دانه

قیمت دانه زیاده گردد و شاید که مضاعف شود و از ابوریحان مرویست که در
خزانه سلطان محمود دُری مثقال و دو دانگ مخزون بود بصد هزار دینار قیمت
نمودند و در خزانه سلطان مسعود عقدی از پنجاه دانه دُر شاهوار بود بمبلغ
بیست هزار دینار در رشته تقویم کشیده اند از استاد ابوالقاسم مرویست که
در زمانیکه ابن الجصاص جوهر قیمت جواهر امیر المومنین مقتدر میکرد یکدانه
دُر دید صحیح بوزن دو مثقال را بمبلغ یکصد و بیست هزار دینار قیمت کرد و گفت
اگر این دُر یتیم را جفت بودی بالفصد هزار دینار ارزیدی بدانکه طبیعت
مروارید بارد و رطب است و خوردن آن مرض سودا را سود دارد و ترکیب دل را
دهد و اگر خون از گلو بر آید باز دارد و چون با داروی چشم بیامیزد و در روشنائی
چشم را تقویت کند و چشم را از درد نگاه دارد و اگر مسموم دُر سوده با روغن گاو در آشامد
نافع بود و اگر کسی را لختی سفید بود مروارید را بکرد صلایه کنند و در آنجا طلا کنند دفع کند

تقویت

اما مروارید را از گرمی آتش بزردی مایل شود و از گرمی بچه مردم و نوشادر و حل نمک
طراوت و زایل گردد و از بوها نیز مانند بوی مشک و کافور و ملاقات با اوساخ او را
زیان رسد و از ادویه حریفه مانند نوشادر و سرکه خورد و سپید شود و بتغیر رنگ
و صفای مروارید چو صلابت طاری شود تا ظاهر و باطن او را متغیر گرداند بجنبیه که
او را هیچ بر توقع المکان نماند یا نه قسم اول درویم علاج و اصلاح نه پذیرد قسم سوم
علاج پذیرد بلکه اگر زنگ او بزردی مایل بود آن زردی بجنبد طریق و میتوان کرد
یکی آنکه در را در شیر انجیر بخیسانند و هر سه روز تغیر شیر نمایند تا زمانیکه کدورت زایل گردد
و طریق دیگر آنکه در را با دو جزو مسادر و روشنهای دیگر بسیار را از فلوس و سابون
در کاسه کلین کنند هوا از رود عشا بآتش غیر مشتعل بجوشانند و روشنهای دیگر بسیار
بدین قدر اکتفا کرده شد سلک چهارم در بیان یاقوت که بهندی زفاف پدم راگ گویند
بفتح بای فارسی و دال و سکون میم و فتح را و الف و کاف و این سلک بر سه دانه مشتمل است

چهارم یاقوت

دانهٔ اول در اقسام یاقوت و معرفت نیک و بد و خواص آن بدانکه یاقوت در چهار
کان پدید آید نخست در کان کوه سنگهل بکسر سین مهمله و سکون نون و کاف و فتح ها
و سکون لام که در طرف دکن واقع است دویم در کان کوه کلبر بفتح کاف و سکون لام و ضم
بای فارسی و سکون را جانب مغرب سیوم کان کوه کورند هر بفتح را و سکون نون و دال
و فتح ها و سکون را طرف مشرق چهارم کان کوه تبر بضم تای فوقانی و سکون نون و فتح با
و سکون را در شمال و یاقوت را بر قسم نگارند اول شبه کرم شب تاب درخشنده دویم آنکه
از بالا سنگ درخشنده نه از اطراف سیوم کرسند بضم کاف و سکون را و کسر با و سکون نون نخستین
و دال که خورد و بزرگ آن صفا و تابش ندارد و این قسم لوان است و یاقوتیکه در کان
بود بغایت سرخ است در دویمین سرخ مایل بزردی و آنرا جوهر هندی بلولک بکسر بای
فارسی و ضم لام و سکون واو و فتح لام و سکون کاف خوانند و آنکه در سیوم کان پدید آید گردد
تابش او مانند رنگ پین بود و در چهارمین سرخ مایل و آنرا نیلی گویند بکسر نون و سکون یای مثناة

تحتانی و لام و بضم سین مهمله و فتح کاف فارسی و نون و کسر دال مهمله و کهربای خفی و سکون یای مثناة
تحتانی گویند و تجربه یاقوت بدم را که در کان نخستین بهم رسد و یاقوت قسم دوم یا مثل و اول
در کان کلنبر پیدا شود آنرا افلمی پسند گویند و قسم سیوم در کان رند هرو آنرا ترک پسند
خوانند و قسم سیوم و چهارم در کان تبنر اما در سه قسم یاقوت هشت عیب که شمرده اند اول
دوچها یا بضم دال و سکون واو خفی و فتح جیم فارسی و ها و الف و یای مفتوح و الف یعنی یاقوتی او
دو رنگ در نظر آید دوم دو پد بضم دال مهمله و کسر واو و فتح بای فارسی و سکون دال مهمله
یعنی دو نقطه بران ظاهر بود سیوم بهن بکسر با و سکون ها و تشدید نون یعنی خط خراش مانند
ازان هویدا گردد چهارم کرکر بفتح هر دو کاف و سکون هر دو رای مهمله یعنی سنگ ریزه بسفیدی
دانه در آن ظاهر شود پنجم دو دهک بضم دال و سکون واو و فتح دال و ها و سکون کاف یعنی بعض
که بر یکجا زیاده از یکدیگر ششم کوملی بضم کاف و سکون واو و فتح میم و سکون لام یعنی نرم هفتم
و سکون لام هشتم دهوم بضم دال و ضم های خفی و سکون واو و فتح میم و سکون رای مهمله یعنی
تیره رنگ و یاقوت کان سنگهل جلای در طین نتیجه دهد و در میان دوستان عداوت اندازد و فلاکت

و نکبت

و نکبت آورد و اگر عیب دو پد داشته باشد نگاه دارنده آن در جنگ هزیمت یابد
و زخمی گردد و یاقوتی که عیب بهن در آن باشد باعث فوت اولاد و قطع نسل است و چنین یاقوت
معیوب را به مجلس ملکان نبرد و اگر عیب کرکر در او بود بیمار شود و تلف اولاد و چهار پایان
بر دهد و عیب دو دهک متبانی با حیا نتیجه نیک بخشد بد هم شد و یاقوت کوملی یعنی نرم
بر سه قسم بود نخست هم رنگ ثمر کنار پخته خود که به هندی زمان جهربری بفتح جیم و های
و سکون رای مهمله و کسر با و سکون یای مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانی
گویند دوم هم رنگ تازه برگ های درخت اسوکی بفتح الف و ضم سین مهمله و سکون واو و کاف
در آغاز دمیده از شاخ سرخ فام و سیوم مده جنبی بفتح میم و ضم دال و ها خفی و کسر با و سکون نون
نون و دال یعنی برنگ عسل سفید و قسم دوم نیک است و میمنت دارد و قسم سیوم توانگری بخشد
و قسم نخست باعث نقصان عمر و ملال بود و یاقوت بد رنگ میان یاران نفاق آورد و ماتم و خوف
سهر ساو یاقوت کان سنگهل اگر تیره رنگ باشد خوف پدید آید یاقوت بدم را که اگر بدین صفت بود در

داشته باشد و خوش رنگ و خوش نما باشد و قیمت تمام دارد و بقیمت می‌بخشند اما رنگهای
یاقوت شانزده گونه اول بهرنگ قسم از نیلوفر که سرخ مایل بسفیدی باشد دوم شایدانه
آنار سیوم برنگ گل لوده بضم لام و سکون واو و دال و های ملفوظ که سرخ خالص است
و مخصوص بمرز و بوم هند است پنجم مانند گل زعفران ششم برنگ پایه جاچک بفتح بای فارسی
والف و سکون را و فتح جیم والف و فتح تای فوقانی و سکون کاف و این گل بنشر خانه شده است
و بزرگ دانه هفتم برنگ گل معصفر هشتم چون شنگرف باشد نهم برنگ گل درخت بسیل
بکسر سین و سکون یای تحتانی و نون و فتح با و سکون لام دهم برنگ گل درخت آگس بفتح همزه
و سکون کاف که مخصوص بسرزمین هندست یازدهم برنگ گل سرخ دوازدهم برنگ
گل درخت کچنار بفتح کاف و زا و سکون نون و جیم سیزدهم برنگ کرم زنبور چهاردهم
برنگ گلی که شبیه است بزنبور باشد و یاقوت بدم را که در هند و کنند اقسام و الوان مختلف دارند
و یاقوت بدم را که بهرنگ نیلوفر کرم زنبور و گل کچ و چشم سارس و چشم الکشخوار زده باشد

جر یارب بلوز خ از کرم دنل شرابی را

و سایر خواص از درخشندگی او هویدا او یاقوت کبود برنگ گل لوده و سند رو دانه
کنجا بضم کاف فارسی و سکون نون و فتح جیم و الف که آنرا سرخ گویند و گل دو دهر بسرخی
و گل پلاس میباشد و الوان او از رنگهای مذکور بیرون نیست و رنگ یاقوت سیاه کبود مایل
سرخی مایل بکبودی بود و آنرا در عرف جوهریان هندی نیل سوکندی گویند زنگاری شبیه
گل زعفران که بشنگرف زند اما کبودی بیشتر و روی ظاهر باشد دانه دویم و قیمت
نو افیت اما ضابطه قیمت یاقوت بدم را که بدینگونه است که یک دانه یاقوت را برابر
یکمهدار نهد و بر اطراف آن پارچه که شعاع درخشندگی یاقوت سرخ نماید تابان نمود
نخود سفید پهلوی هم بچینند و بعد در هر دانه نخود یک دانه نخود خانه
بس آن یاقوت را بنخود وزن کنند هر قدر دانه نخود که هم وزن آن دانه یاقوت
شود آن دانهها را با دانهایکه پیش ازین گفته شد جمع نموده هم وزن همگی آن دانهها
و دانها نخود طلای خالص قیمت آن یاقوت باشد و وقت دیدن یواقیت معروف آنکه بر چشم

جوهریان یکپاس اول روز و یکپاس آخر روز است و بهر اول روز بهتر تا حقیقت
نیک و بد آن هویدا گردد و بهترین اقسام یاقوت بدم رنگ است آنکه شعاع
درخشندگی او مانند آتش میل بالا داشته باشد اما قیمت یاقوت که برابر یکجو طول
و عرض داشته باشد و بعضا مذکور بود بهای ضابطه بیست شش که هم وزن دانه
یاقوت باشد سه مر یک دانه اشرفی دو هزار هفتصد شصت دانه اشرفی اضافه
نموده باشد و انهار دیگر که گفته شد یکجا کرده هم وزن جمع اشرفی طلا در وجه قیمت یاقوت
و هر یاقوت که از قسم اول اعلی و بی عیب باشد هم وزن بیست و شش کرور دو لک نوزده
و چهار هزار دانه اشرفی طلا قیمت آنست اگر دانهٔ یاقوت است اما قیمت یاقوت یکصد یک را
نیز بهای ضابطه که پیشتر از این نوشته شد وزن کرده هر قدر دانه اشرفی که هم وزن
آن یاقوت شود با آن دانها که موافق درخشندگی جمع نموده یکجا سازند و سی یکدانه
یکصد و نود و یکدانه اشرفی اضافه کنند و هم وزن جمیع انهار اشرفی که جمع شود طلا قیمت آنچنین

اضافه کنند هر قدر دانه اشرفی

دانهٔ یاقوت

منت

دانهٔ یاقوت در هند بشرط با عیب باشد اما یاقوت که زیاده از آن دانه شش قسم کنند که
باشد قیمت او یک ربع کمتر موافق ضابطه که مذکور شد و اگر در روشنی و درخشندگی او ادنا موافق
همان ضابطه قیمت شود و نزد اهل هند از هر کانی که دانهٔ یاقوت اول اعلی است و اگر بکار
بهم رسد و با عیب و روشن و خوش نما بود رایج آن موافق قسم اول اعلی است و اگر در طرح شناخت
یاقوت بدم رنگ روزن کم و سنگ سا و نرم باشد آنرا بهیچ نخرند که معیوب است
یاقوت اول کهنه از یاقوت نرم آنست که یکدانه یاقوت سخت و یکدانه نرم را بر یکدیگر
مالند هر کدام که در رو خط ظاهر گردد و ساییده شود نرم باشد و سخت ضد آن
بود یا دو دانه یاقوت سخت و نرم را در طبق روهن بمالند هر دانه که شاهد و روشنی
او که زیاده گردد سخت باشد و گرنه نرم بود دانه سیوم بود و در گفتار حکمای پیشین گویند
یاقوت از علویات آفتاب است و شش نوع بود احمر اصفر اسود ابیض اخضر که آنرا طاووسی
گویند و کبود را که جوهریان تجارت نیلم خوانند که تصاریف احوال و سیر ادوار

از حضیض نقصان باوج کمال رسیده بلا شک و خاک را بلباس یاقوتی تبدیل می نماید و صاف
حرارت میشود با مصادف برودت یا مصادف کیفیت متوسط میان هر دو حرارت شدید است
یا غیر شدید و برودت یا قویست یا ضعیف و کیفیت متوسط یا مایل بحرارتست یا برودت
و منکون از قسم نوع اول است همچنین تا آخر و نوع اول آتشی صفت است و رنگ وی
ارغوانی بهرمانی لحمی سماقی رمانی و شبیه یاقوت احمر آتشی جوهریست لعل و عاده و بعضی دیگر
کنند و دیگر کهی کو سرکرکند جوهر احمر تیره است و دیگر کهی جوهریست سرخ رنگ سیاه فام
که در آفتاب شفاف مینماید و کو سنگیست که برنگ هر یک از انواع یاقوت میباشد
و تمیز یاقوت از این نرالخزان و انقل بود و تابش دارد و پایدار است بخلاف
اشباه و گفته اند ماده یاقوت بعد از هزار سال که در اطوار سیر میکنند رنگ میگیرد
و چهار هزار سال لحصول تا ان انتقال می یابد بهترین یاقوت بهرمانی و رمانی است
بعض ترجیح رمانی بر بهرمانی نماید و برخی عکس آن گویند بعد از آن لحمی بس سماقی ارغوانی

ورزد و شمیس نیز از اقسام علاست و احسن اصناف کبود لاجوردی و نیلی است
و او دون ازرقی و زیتی و یاقوت احمر و اصفر گرم و خشک اند و یاقوت اسود
و کبود سرد و خشک اند و یاقوت ابیض سرد و تر و یاقوت اخضر قریب باعتدال
اگر یاقوت را در کاه و در دهن نگاه دارند دل را تقویت نمود و غم و اندوه
از دل زایل کند و حرارت غریزی را افزون و دود مفرح حرارت تن باطن
بدن بیفزاید و قوت قلب زیاده کند و خون صاف گرداند و سموم را سود مند بود
و از طاعون و غرق و صاعقه ایمن گردد و دارنده آن در نظر مردم با شکوه و عزت
بود و خواص نوع اول اقوی باشد و از معلم اول مرویست که یاقوت سرخ را
از آتش حسن و بها بیفزاید و اگر بر جبهه وی خال آتش باشد منبسط شود و اگر خال
سیاه باشد نیا گردد و طریق جلای یاقوت آنست که حرج یاقوت را چندان بزنند که
مشابه اهک شود بعد از آن در آب بسایند و یاقوت را بر صفحه بس کنند که جلا یابد

(پنجم لعل) در طراوت شود سلک پنجم در بیان لعل و انواع آن باید دانست که جوهریان
هند لعل را چهار قسم انگارند اول آنکه سرخی او بهرنگ دانه انار باشد دوم آنکه
از سرخی او زردی پیدا بود و آنرا بولک گویند سیوم آنکه از سرخی او رنگ
بنفش ظاهر باشد چهارم آنکه از سرخی او سبزی پیدا شود بسیار رنگ زمرد و گاه باشد
که یکقطعه پاره سرخ و پاره زرد واقع شود و چنین نامها حکمای یونان
نگاشته اند که لعل از منسوبات آفتاب است و جریان قوت است و آنرا اشنت صنف بود
گزیده ساذج تمر الحمر و غادی بقمر ادریسی الکعب گزیده لعل آب و رعایت
لطافت و خوش رنگی و درخشندگی و تازگی منسوب است ابقویه پیازکی که در زمین
کوهی واقع است کان آن قسم لعل را انجاست و لحمی که در اصطلاح هندی جرخی باشد
ماسکهند که گویند سرخ کم آب باشد و اکعب سرخ تیره و بد رنگ است و این قسم کم حجب
قوت و ضعف رنگ انواع بسیار منقسم شود و گاه میان لعل و یاقوت و غباره و بلور رنگ

کرده البناس

البناس می افتد و تمیز میان ایشان بآن است که بجاده از لعل سخت تر است
و بلور ملون بسوهان سفید شود و اگر آفتاب دارند بعضی سرخ نماید و بعضی سفید
و لعل را بدخشانی بواسطه آن نسبت کنند که از معادن برآورده به بدخشان می آورند
و میفروشند نه بسبب آنکه در آنجا بهم میرسد و کان لعل در ارض ختلان است
و بعضی کان نهاد نسبت کرده اند تشخیص کننده آن است چون ابو العباس و سلیمانی
و شیر بیغو و غیر آن و بعضی دیگر نسبت کرده اند بقریه که نزدیک آن است مانند پازکی
و چون معادن مذکوره را بکاوند در اول لعل سرخ برآید و بعد از آن لعل زرد
بهترین انواع لعل احمر است و گرانتر گزیده و بعد از آن پیازکی و زبون ترین آنها
لعل اکعب است جلال منوه گوید که لعل عالی آن است که چون برابر آفتاب دارند رنگ او
زرد و قیمت لعل گزیده با پیازکی شفاف که از معایب خالی باشند قریب قیمت زمرد
ذبابی است و آنکه دینار و دو دانگ تنج و سار و نیم مثقال ده دینار و چهار دانگ

(پنجم لعل)

هشت دینار و خ دانگ سه دینار و مثقالی پنجاه دینار و دو مثقال دویست دینار و سه
مثقالی پانصد دینار و چهار مثقال هزار دینار و چون به پنج مثقال رسد قیمت آن در ضبط
نیاید و هر کدام از مقادیر مذکوره که مستوی باشند قیمت آن مضاعف شود و قیمت هر
دانه هر دینار تا چهار دانگ قیمت بقدر تا دو دانگ و اکبر از آن زیاده قیمت باشد
و بعضی برآنند که قطعهٔ لعل که در کمال ساز که صاف شفاف یکین غایة بی عیب که بوزن دو درم
بود بیست هزار دینار ارزد و لعل را در اوایل زمان ظهور بعضی یاقوت میخریدند
چون آزمودند و در ثبات و وزن کمتر یافتند عزت و قیمت آن کمتر یافت و لعل گرم و خشک است
و در مفرحات تقویت قلب نماید و فرح فزاید و خون صاف کند و اگر با خود نگهدارد از جذام
محفوظ ماند و خوابهای [illegible] نبیند و اگر بر گردن کودک بندند در خواب نترسد
و بد خوی نکنند و اگر [illegible] سلایه کرده با نبات و گلاب بیاشامند رنگ رخسار سرخ کند
و خواص لعل برنگ خواص یاقوت است و لعل از بوهای تیز مانند بوی مشک و کافور و آب و بد رنگ

شود

شود و از ملاقات با شیاء تیز طعم طراوت و لطافت او زایل گردد و مینا شاد
برنج مروارید باید کرد (سلک ششم در شرح انواع نیلم و عیب و هنر آن و این سلک

(ششم نیلم)

بر دو دانه مشتمل است دانهٔ اول در اقسام نیلم و عیب و هنر و خواص آن باید دانست که نیلم
در دو کان بهم میرسد یکی در کان سنگلهن و آن چهار قسم است قسم اول را برهمن گویند و دویم
را چهتری سیوم را بیش و چهارم را سودر این انواع را بر خشند که بشناسند قسم اول آنست که
در درخشندگی او بالا سفیدی ظاهر شود که آنرا در اصطلاح جوهریان این مرز و بوم دوده
گویند و قسم دویم آنکه در درخشندگی او بالا سرخی ظاهر گردد و نیلم بیش آنکه در درخشندگی او
زردی پدید بود و نیلم سودر آنکه در درخشندگی آن سیاهی هویدا باشد و دویم در چهار کان
آید برنگ چشم شاهین بود و آن نیز چهار قسم است بدان نمط که گفته شد و در اقسام نیلم گنگش
عیب است چهار نهر و بازده جایا بفتح جیم فارسی با و الف و فتح یای مثناة تحتانی و الف
یعنی درخشندگی و تتمه اقسام نیلم را شانزده مرتبه نهاده اند اما خس جهت تطویل تفصیل آن بهر

مثل جهانا گرا گرا نرس ابهس مردار یا کهان انکه تنگ او دشمن خاک ست

دانستن نیلم ابهر کا بفتح الف و تای شدده و سکون ها و رای مهمله و فتح کاف و الف

عمر و مال را تلف کند باعث افتادن بتن و سوختن از آتش است دیگر چهانا

بفتح بای فارسی و تای فوقانی هندی و سکون لام و بفتح جیم فارسی و ها و الف

و فتح های مشتا تحتانی و سکون الف چون پرده سفید لیت که بر چشم ظاهر گردد

نتیجه او جلا شدن از ملک و وطن و افلاس است دیگر کرا بفتح کاف و سکون رای

مهمله و فتح کاف تازی و فتح رای مهمله و الف بیماری را این بار ارد و دیگر

بفتح های مشتا فوقانی و رای مهمله و الف و سین مهمله آنست که نیلم خطی

داشته باشد بیم زخم فیل و خوک و خرس پیدا آید و رای مهمله و الف و سین مهمله

و بهن بکسر با و سکون ها و نون آنکه خشک ظاهر شود اگر مرد نگاهدارد

بد جفت شود و اگر زن داشته باشد بیوه گردد و دارنده مرد را با کهان بکسر میم

و سکون رای مهمله و فتح دال و الف و فتح بای فارسی و الف و فتح کاف و ها و الف

و نون که او را چند الی بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح دال هندی

و الف و کسر لام و یای مشتاة تحتانی ساکن نیز گویند بی دو مهر مبر دی

اما چهار رنگ نیلم بدین نمط است اول اشکده بفتح همزه و سکون شین معجمه و کسر نون

و سکون کاف فارسی و فتح دال مهمله و سکون های خفی یعنی و بیت داشته باشد

دویم رنگاده بفتح رای مهمله و سکون نون و فتح کاف فارسی و الف و کسر

دال هندی و سکون ها یعنی خوش رنگ بود و سیوم مارس کی بفتح بای فارسی

و الف و فتح رای مهمله و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و سکون نون و فتح

جیم و نون ساکن جواهر دیگر که در پهلو او نهند هم رنگ خود کرداند چهارم

کر بضم کاف فارسی و سکون رای مهمله یعنی سنگین باشد و یازده رنگ است که

بدین گونه است اول آنکه سایه او برنگ نیل باشد دویم برنگ ابر سبز که

پرنده است مشهور سیوم برنگ کاه چهارم برنگ بنفشه پنجم برنگ کتان که

بهندی زبان السی خوانند بفتح همزه و سکون لام و کسر سین و سکون یای

تحتانی و تای فوقانی ششم برنگ گل جیت بفتح جیم و سکون یای تحتانی و تای

هفتم برنگ دن کویل بضم کاف و سکون واو و کسر یای تحتانی و سکون لام که

طایریست که در حالت مستی کردن او فرق خاص بخشند هشتم برنگ

برنگ گردن طاوس در وقت مستی پرتو غرب انبار دوم برنگ بیدنبور
سیاه که هندی بهوزا گویند بضم باء خفی و واو و سکون نون و فتح را
والف و هم برنگ گل کواداد در بفتح کاف و فتح واو و شده دال والف
و ضم الف دال هندی و سکون واو و کسر دال دوم هندی و سکون یای تحتانی
و آن گلی است یازده هم برنگ گل نیلوفر دانه دوم در قیمت نیلم و طریق
شناخت آنکه جواهر هندی نژاد قیمت نیلم بدین طریق اندازه گیرد که نیلم را
برپارچه کوازده تا جا که پرتو او افتد شرشف پراکنده دانه نیلم را
با شرشف دیگر وزن کند و این شرشف او جمع ساخته چون هر دانه شرشف
نسخه
شانزده دانه فراهم آورده بوزن مجموع آن شرشف طلا در قیمت نیلم
اما طریق معرفت نیلم آنست که چون در شیر اندازند رنگ شیر بگرداند و تفاوت
و نیلم بدین صفت بود و نیکو نه انگارند و عزیز دارند اگر نیلم یکجو بلندی
و یکجو عرض داشته باشد قیمت او موافق ضابطه یاقوت بدم راکست چنانچه
گذشت و اگر اندکی در زمین زبون باشد بهای آن برابر یاقوت سکهدهیک
باشند

باشد و اگر ازین هم زبونتر باشد قیمت او کمتر ازین وجه است که
تا جایی که سایه نیلم افتد شرشف بچینند و نیلم را وزن کرده شرشف
که در برابر سایه بود هر یکی شانزده انگارند و آنچه برابر وزن
نیلم بود هر یکی را هشت و همه را جمع کرده بوزن آن طلا قیمت او باشد
و بهار نیلم که چون جواهر نزدیک آن نهند آن جواهر برنگ نیلم شود
بدین روش است که اگر یکجو بلندی و یکجو عرض داشته باشد بوزن نه جو طلا
قیمت کنند و اگر قطعه ازین جوهر در غایت خوبی و کلانی باشد چنانکه
بهتر از آن متصور نباشد قیمت آن بوزن شصت و چهار هزار
جو طلاست و رنگ اولی اعلی نیلم آنست که برنگ گل کتان بود که
ماهتاب بران تافته باشد و اگر برنگ گل مذکور بود در حالی که آفتاب
در دو پهر روز بران تابد و رنگ آن سیاه نزند این قسم نیلم میانه است

و اگر برنگ همان گل بود چنانکه آخر روز آفتاب بر وتابد بر زور زند
برنگ سوال آب که آنرا قبای بقه گویند این قسم سیوم بهت و نیلم که همه خوبیها
در وبود و عیبی نداشته باشد دارنده را عمر و دولت افزاید و هرگز بیمار نشود
و مردانگی و شجاعت بخشد و پیش ایرانیان یاقوت کبود یعنی نیلم نیز رنگ است
طاوسی و آسمانه و نیلی و کحلی و سبزفام و یاقوت آنچه کبود و طاوسی نیلی
و آسمان رنگست در ممالک هندوستان است

(هشتم زمرد)

سلک هفتم در معرفت زمرد
و عیب اقسام آن و این سلک بر سه دانه مشتملست دانه اول در بیان انواع زمرد
و هنر و درخشندگی او باید دانست که اهل هند زمرد را مرکت گویند
بفتح میم و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون تای مثناة فوقانیه و پنه بفتح بای
فارسی و فتح نون مشدده و سکون هاء مکتوب نیز گویند و کان زمرد در کوه اند
رکر بکسر همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و کسر کاف فارسی و سکون رای مهمله بود

و در زمرد

و در زمرد هفت عیب و پنج هنر و هشت درخشندگی بر شمرند و قیمت آنرا
دوازده مرتبه نهند اما معایب چندگونه بود اول وجه بفتح رای مهمله
و سکون واو و فتح جیم فارسی و سکون یا یعنی خالهای خورد در زمرد چون خشخاش
در وبود دویم پاکهان بفتح بای فارسی و الف و فتح کاف و های خفی و الف و نون یعنی
خال سفید در پائین زمرد و چون خال سفید چشم واقع و چون در مرصع نشانند
از جانب نشانیدن آن عیب از بالا پدیدار گردد و چهارم ملن بفتح میم و کسر لام و سکون
نون آنرا باب آب نیز گویند و درخشندگی در نهایت صفا باشد پنجم کگر بفتح هر دو کاف
و سکون دو رای مهمله یعنی دانهای سنگ کوچک داشته باشد و با فتح اجزایش بیشتر
به سفیدی مایل بود ششم جهتر بفتح جیم و فتح تای مثناة هندی و سکون ها و رای مهمله
یعنی نادانگی ورق طلا و نقره و در زیر نگین هم نهند رنگ او نیفزاید و در قسم ششم
زمرد هر چند در زیر دهند روشنی نیفزاید هفتم سبل بفتح سین مهمله و با

وسکون لام یعنی رنگ زمرد مایل بر زردی باشد دارنده زمردی که عیب او چه
داشته باشد و همیشه بیمار بود و بسی که شود زخم شمشیر بنجه دهد و آن زخم در تن
سرایت ننماید در کلم باشد و یا کهانی دارنده را از دوستان و خویشان آزار رسانند و ملس
کری و کوری بار آرد و کسی که اغنیم کردانند و فرزندان که پیش از آن [illegible] رسانند
باشند تلف شود و نگهدارنده جهت از آسیب فیل و گزیدن عقرب از عالم رود و عیب
هفتم که سبز آن کیت ها هلاکت بنجه دهد هر کز نباید خرید اما هنر زمرد پنج گونه است اول جویا با
بضم جیم فارسی و یای حطی و الف و فتح یای تحتانی و الف و نیز شفاف دوم کربفتم سکون
فارسی کاف فارسی و سکون را و نیز سنکین سیوم برزن بفتح یا و سکون را و نون چهارم ر
بکسر همزه و سکون سین مهمله و نون و کاف و فتح دال و های مکتوب یعنی درخت و درخشنده باشد
پنجم ارمکا بفتح همزه و کسر را مهمله و سکون یای تحتانی و ضم نون و فتح کاف و الف یعنی چرم
اگر زمرد بدین پنج صفات آراسته باشد دارنده او از زهر کمتر کنند اما درخشندگی هست زمرد فسطی بود

قطره
قطره بارانی که بر برگ سبز نیلوفر افتاده باشد و از لطافت تمام برگ هر آن
نمودار گردد دوم آنکه هر قسم جوهر در پهلوی آن نهند از شعاع او برنگ زمرد نماید
نگاه داشتن این قسم نزد بهشود ثواب عظیم است و مال و جاه را افزون گرداند درخشنده
سوم مثل موج گردن طاوس باشد چهارم آنکه برنگ پر سبز کبود پنجم برنگ
مینای سبز لطیف باشد ششم آنکه چون سبزی پیاله یا آبجه متصل اوست درخشنده
باشد هفتم مثل پر بچه طوطی باشد هشتم مثل پر زنبور سیاه باشد نهم برنگ سبز زر مائل
سفیدی که در گل درخت سپرش است بوده باشد و رنگ زمرد چهار قسم است
اول رنگ سبز کرم سیاهی از آن ظاهر شود مثل مخمل سبز دو خوابه دوم سبزی که
سیاهی آن نسبت بقسم اول کمتر ظاهر شود سیوم سبزی که رنگ زرد طلا مانند از آن باشد
چون سبز بچه طوطی چهارم آنکه سبزی او مشابه سبزی سوال بکسر سین باشد که بروی دریا نشود
نمودار رو این قسم را اگر سائیده بخورانند دفع جمیع زهر ها کند و زمرد را باعتبار رنگهای

مذکور چهار قسم انگارند و بدین نامها بر خوانند قسم اول را برهمنی و دویم را
چهتری و بدین قیاس تا آخر دویم در قیمت زمرد بدانکه ضابطه قیمت زمرد
و دیگر بدان گونه است که مذکور شد در یاقوت دیدم را که ما بداره درخشندگی آن
تا هر کجا بر تو اندازد دانهای جو که دارند و بوزن آن جو دیگر گیرند
و این هر دو جو را یکجا نمایند و هر یک جو زمرد دوازده جو طلا قیمت باشد
و اگر زمرد از قسم دویم باشد بدان دستور جوها را موافق درخشندگی وزن آن
دانه زمرد گرفته سی یک جو پنج جو طلا قیمت بود و اگر از قسم سیوم باشد و در طول
و عرض برابر یک جو بوزن دو دانگ و ده جو طلا قیمت آن باشد و اگر زمرد از قسم چهارم
بود و در طول عرض یک جو شد یکصد پنجاه و هشت جو طلا بهای آن بود و دو دانه زمرد
قسم اول که عیب کلان را قیمت آن در وزن شش جو چهار هزار جو طلا در نکند و دو قسم زمرد
عیب ها نیز افزوده و کم پذیرد دانه سیوم در گفتار حکمای باستان گویند زمرد بحسب رنگ
منقسم شود و غربالها و ریحانی و سلقی و زنگاری و کراثی و آسی و صابونی و ذبابی زمرد.

سبز آبدار

سبز آبدار شفاف است در غایت طراوت و خوش رنگی مانند آنکه مایل بزنگی و دیگر بود
شبیه برنگ مگس سبز که گاه گاهی در میان گیاه بیند و ریحانی زمردی سبز روشن است
برنگ برگ ریحان و سلقی زمردی سبز است برنگ برگ سلق در ریحانی زمرد است و زنگاری
رنگ و کراثی زمرد است برنگ گندنا و آسی زمرد است برنگ برگ مورد و صابونی
زمرد سفید برنگ صابون و بعضی گویند که صابونی اسم معدنی زمرد است بحسب کدورت
و صفوت منقسم میشود بصفا و ظلمانی صیقل زمرد است که از غایت صفا
مانند آهن صیقل کرده رو در رو نماید و ظلمانی برخلاف آن و خفت وزن
و سرعت انکسار و ناپایداری بر آتش علامات زمرد است و با این نشانها
از مانند آن که مینا و سنگهای مشتبه باشد امتیاز می باید و از زبرجد و لعل
سبز و مینا بجلا نیز توان کرد چه مینا بسفال حدید صلایه کرده جلا میکرد
و لعل و لشت و بجار قیمتا بجلا زمرد که با اینها جلا نپذیرد و از کواکب عطارد
بر زمرد منسوب است و کان زمرد در آخر مدینه اسوان از اعمال قرص از دیار
مصر است و در زمین حجاز نیز زمرد صابونی نیکو میباید و ازین جهت زمرد را
زمرد عرب گویند و بهترین انواع زمرد ذبابی است و جامع خواص زمرد است

ملک انواع دیگر را قیمتی و خاصیتی چندان نیست بعد از آن ابو ریحان و از دون
انواع زمرد صابونی است و مزاج زمرد از مزاج مروارید ابرد و ایبس است اگر
اگر دو دانگ زمرد سوده در معده بارد مسموم دهند از سم خلاص یابد و آنکه
در دهن گیرد بوی او نفع دهد و قی شود و تقویت دل بخشد و از صرع خواب
بر نیاید ایمن گرداند و معده و کبد را نافع بود و حیوانات زهردار از آن
بگریزند و از این جهت قلاده زمرد در گردن اطفال می‌بندند اگر افعی را آن
نظر کند کور شود لیکن ابو ریحان گوید که خود آزمایش کردم عقد زمرد در گردن
افعی کردم و مدتی بکلی در سلۀ محبوس داشته و هیچ خلل در چشم وی پدید نیامد
(سیم گومید رنگ) و افعی‌ها کردند سلک هشتم در شرح گومید بضم کاف فارسی و سکون واو
(مرجان) و کسر میم و سکون یای تحتانی و فتح دال و سکون کاف یعنی یاقوت زرد و مونگا
بضم میم و سکون واو و نون و فتح کاف و الف یعنی مرجان و بکهر اگر بضم با
فارسی و سکون کاف و های مخفی و فتح را و الف و سکون کاف یعنی ابرق در این
سلک بر سه دانه مشتمل است دانه اول در تعریف گومید که و مرجان
بدانکه گومید سنگی است که قیمت و آن چهار قسم بود در بهمن خبر

سی سو در بیان

سود در بیان قیاس که و الماس و یاقوت نوشته شد و نزد ایشان نیز یاقوت زرد
چهار نوع است شمعی و ترنجی و نارنجی و کاهی و در شروان یاقوت زرد گران بها است
زیرا که یاقوت زرد در نوع لعل شود و سیاهت آورده طرق شناختن یاقوت زرد دشوار است
چرا که کفار فرنگ بلور را اصلاح کنند و شش رنگ می‌آورند و بر رنگ یاقوت زرد میدهند و بجای
و بمردم می‌فروشند چنانچه از یاقوت فرق نتوان کرد مگر کسی که در این فن ماهر باشد
و اما قسم اول اعلای گومید و مرجان هم وزن نقره قیمت شود و جواهر قیمتی پنج
نوع است یعنی الماس و یاقوت و مروارید و نیلم و زمرد چنانکه انواع و اقسام و مراتب
قیمت آنها در ضمن بیان هر یکی بتفصیل مذکور شد دانه دوم در گفتار شناختن مرجان گوید بعضی
بسد فارسی مرجان است و جمهور برآنکه بسد اصل است و مرجان فرع و مرجان چهار قسم است
سرخ و سفید و سیاه و تیره فام و این انواع تا در زیر آب باشند نرم اندام و سفید
فام اند و چون از آنجا برآورند منجمد گردند و بتفاوت استعداد رنگهای مختلف

بدید آید و بعضی بر آنند که مرجان مانند استخوان مجوف باشد و کاه میان مرجان و مانند آن اشتباه
افتد و تمیز آن بدین طریق است که از مرجان بوی گیاه دریایی آید و از آنها نیاید و اگر مرجان
را در میان روغن زیت اندازند خوش رنگ و بر صفا شود و اگر در سرکه اندازند نرم اندام و سفید
فام گردد و چون بیابند بگدازند ترکیب او انحلال پذیرد و کاه او در زردی آن نقصان است و تنبیر
الوان آن سخت سرخ شکیل مسمی القصه و طبیعت مرجان در درجه اول بارد و در درجه
ثانیه یابس است و اگر با طعام بخورند از خشم زخم ایمن گردد و صرع را نافع بود و اگر از گردن
بیاویزند همه امراض معده را مانند زمرد ذبابه سودمند آید و دیدهٔ مرجان تقویت بصر کند و از
ادویهٔ قلبیه است ضعف دل و خفقان را نفع دهد و نفث دم و ورم طحال و زحیر امعا
و عسر بول را نافع اگر نیم درم مرجان سوده بمسموم دهند نفع کند و اگر مرجان محترق را در دندان
شونیز جلا بخشد و بیخ دندان محکم کند و گوشت برویاند و اگر صلایه کرده با سرمه آمیخته در چشم
کشند سیاهی و سفیدی را قوی دارد و روشنی بیفزاید و دارندهٔ مرجان از کید دشمن ایمن باشد

دانهٔ سیوم

دانهٔ سیوم در بکهراک یعنی پشراق و قیمت آن قسم اول آنست که از سفیدی آن رنگ طلا
ظاهر شود دوم آنکه از رنگ آن بقدر زردی پدید آمد سیوم سفید مطلق است و پشراق سخت
گران بهاست و نرم کم قیمت اگر پشراق بی عیب سخت باشد حصول اولاد و نیک یار آرد
و قسم اول بوزن طلای خالص قیمت کرده شود سلک نهم در بیان اقسام عین الهر و قیمت

(نهم عین الهر)

آن بهندی آنرا لهسنیه گویند بفتح لام و سکون ها و ضم سین و کسر نون و فتح یای کتابت و بای
مکتوب و آن یک زناره و دو زناره و سه زناره باشد و بهترین اقسام که قیمت فزون است سه زناره
بود و جوهریان هند عین الهر را چهار گونه دانند اول آنکه در سفیدی همرنگ پشراق باشد بغیر
زردی مشابه طلا از سفیدی آن ظاهر گردد و آنرا کنک بکهراک گویند بفتح کاف و فتح نون
و سکون کاف و ضم بای فارسی و سکون کاف و های خفی و الف و سکون کاف قسم دوم آنکه
از سفیدی آن سبزی پدیدار شود و آنرا کرتبنک خوانند بفتح کاف و سکون رای مهمله و کسر کاف
و سکون یای کتابت و فتح تای فوقانی و سکون کاف و این هر دو قسم را نیکوتر دانند قسم سیوم آنکه

قمار خفره

رنگ او چون ستاره سفید باشد و زناره او در سایه کمتر نماید و در پرتو آفتاب بیشتر پدیدار بود
و این قسم را بوزن دانند قسم چهارم آنکه هر دو طرف زناره او مثل دود نماید و آن را دهوم
چهر گویند بضم دال مهمله و سکون ها و واو و میم و فتح جیم و هاء خفی و یای کتابه و قمار فوقانیه
و کسر رای مهمله و سکون یای کتابه و نکهداشتن آن زاید سکون شمرند و نتیجه نیک بخشد
آبدار
و عین الهر کهنه سخت گران بها باشد و آنکه نرم بود کم قیمت گویند عین الهر جوهری مشرق
شفاف بر ظاهر اوست که در وی نقطه کبود دیده میشود بمقدار مردمک چشم و آینه جواهر
مذکور بهر طرف حرکت کند نقطه بخلاف آن طرف حرکت کند چنانکه اگر سنگ بطرف راست
حرکت کند نقطه بسوی یسار پدید آید و اگر روشنی بر وافتد آبله امواج در و دیده شود
و هر چند روشنی بیشتر موج آب مذکور ظاهرتر و پرتو او در چشم قابل
استصفا چون آینه اگر مقابل باشد نمودار گردد و اگر عین الهر شکسته
شود در هر جزوی از اجزای او نقطه بصفت مذکور ظاهر شود و گویند کان او

یاقوت

و یاقوت سنگی است و جوهری یاقوتانست که بواسطه صافی او صورت یاقوت منصرف گشته
و غالب در رطوبت از زخم چشم ایمن گردانند و اهل هند خواص یاقوت را در دو برکدارند
و دارند و آن هرگز نقصان نه پذیرد و از این جهت گران بها بود و در سرو کان شخصی نگین
عین الهر در غایت خوب بود و در کاغذ نگاشته که این نگین در صنو بمبلغ هفتصد فیلی
خریده اند و هر فیلی مساوی پنج دینار ملکی است هر دیناری و ربع دینار مغربی و نگین مذکور
به هفت هزار درم از ترکه خریدند باید دانست که جواهر نه شد یاقوت بدوم را که در مرتبه
آفتاب نهاده اند که روز یکشنبه و مخصوص است مروارید اول اعلا در پایه دوشنبه نام منسوب
و مرجان را بجای مریخ و سه شنبه بدو منسوب و زمرد را در محل عطارد و چهارشنبه خاصه او و
و در مکان مشتری و پنجشنبه را باو نسبت داده هند و الماس را در مرتبه زهره و روز جمعه باو منسوب و نیلم
را در پایه زحل و شنبه منسوب با او و گومید را بجای راس و عین الهر را بجای ذنب الکارند
لو گرهی بفتح نون و سکون واو و فتح کاف فارسی و سکون را و کسر ها و سکون یای تحتانی و کرده
بکاف هندی ربط سعد و نحس باشد و چون هر جوهر منسوب بیکی از سیارات است از آن این
نه جواهر را ترتیب داده بیکجا ساخته بر بندند تا از روی خاصیت سعود حاصل کنند و نحوست
انها را رفع گردانند و طریق ساختن انگشتان است که جواهر نه گانه را موافق مراتب ایشان در کرسی

طلا انشانند چنانچه یاقوت را که منسوب به نیر اعظم است در واسطة العقد انگاشته در میان جمیع
جواهر وضع کنند و بر دوش آن تنها ابتدا از جانب چپ نخست مروارید را منتظم گردانند و پهلوی آن
الماس نهند بعد از آن مروارید پس مرجان در پهلوی یاقوت افتد و در طرف راست کومیدک
متصل یاقوت منتظم سازند از آن پس نیلم بعد از آن عین الهر و در آخر سلک که اول طرف یمین است
پکهراج در رشته کشند و این عقد را بدین ترتیب منتظم ساخته بر بازو بندند تا از نتایج و خواص
همگی جواهر بهره مند گردند و بعضی گویند طلا را بصورت دایره گرد سازند و یاقوت را بجای مرکز
در میان وضع کنند و سایر جواهر موافق مراتب فلک کوره گرد بر گرد آن بر چسبند و زیب
افزای صورت و منقش ساخته بر سر بازو بندند تا فواید و نتایج بیک جا حاصل شود جهت
شناسائی تصویر نموده شد بدین هیات

سلک دوم در شرح فیروزه و اقسام آن باید دانست که فیروزه حجری
نحاسی باشد و بعضی حکما گویند که مادهٔ فیروزه الحجره النحاسی است و غلبه یبوست
سیاهی و استیلای حرارت موجب سرخی اوست و از امتزاج سواد و حمرت
کبودی که کنه فیروزه است بهم میرسد و فیروزه پنج قسم است نشابوری و غزنوی
و ایلاقی و کرمانی و خوارزمی و فیروزهٔ نشابوری هفت نوع است ابو اسحاقی که
بغایت رنگین و شفاف و ساده است و از هر یکی قریب ابو اسحاقی است و سلیمانی
که فیروزه سبز فام بر خلاف است و زرهونی که فیروزه ایست که بر رو نقشهای
زر بود و خاکی که فیروزه آسمانگون است و عبد المجیدی که فیروزه رنگین صاف

عالیست لیکن اندکی درشت اندام شده اند بسیار که اندکی مایل به سبز فام است
و فیروزه‌ای دو رنگ را ابرشی گویند و فیروزه سخت را با الماس سوراخ کنند و نرم را
بفولاد و آب و رنگ فیروزه قدیم تغییر نپذیرد و از جدید در موضع تغییر و تبدیل
باشد بعضی برآنند که فیروزه نفیس خالی از عیوب زیاده از نیم درم نیافته اند
و از بعضی جوهریان مرویست که فیروزه ابلاقه که وزن آن دویست درم بود
می فروختند و چون نیکو نبود به پنجاه درم قیمت شد و کان فیروزه در حدود نیشابور
ابلاقه و نواحی غزنین و مرز خوارزم و میان یزد و کرمان و کوهی که میان
طوس است واقع شده و بهترین کانها که در کوه نیشابور است و در آن هفت
کان است که انواع هفت گانه فیروزه از آنها برآورند و بهترین کانها کان
نبی است علیه السلام و آن را کان اسحاق و ابواسحاقی گویند و زبون ترین کان
عبدالمجید است چون از کان برآرند بخرج یا بسنگ [illegible] بعضی را [illegible] و بعضی را
طرابلس سازند طرابلس فیروزه ایست که سنگ عربست و در آمیخته بود و [illegible]
یا از هر یک از عیب خالی بوزن یک مثقال بود هفت دینار تا ده دینار ارزد اما خواص
آن بدین گونه نقوت بصر کند و از اجزای کحل الجواهر است با مداد در روی نظر کردن

(یازدهم عقیق)

[illegible] نمی آرد و دارنده آن بروشنی ظفر یابد و در نظر مردم عزیز باشد و از چشم زخم
محفوظ بود و از آب و هوای حمام آب فیروزه برود و از ملاقات روغن طراوت آن
زایل شود و از نرم و بوهای تیز زبان برسد سالک [illegible] و هم در شرح عقیق و خاصیت و قیمت آن
بزعم جوهریان [illegible] رنگ عقیق سرخ و زرد و سفید باشد و ابلق نیز [illegible] اما عقیق که سرخ
بود مانند یاقوت نرم باشد فصل اول [illegible] گران ارج تر و دارنده عقیق از برق و از آتش
و غرق ایمن بود و مال و جاه افزاید [illegible] حکمت اند و [illegible] عقیق جهری یا فوته بود [illegible]
منشور یاقوت [illegible] اسلام [illegible] از صورت یاقوت میکنند [illegible] عقیق قناعت کرده
و کان او در نواحی صنعا و عدن از بلاد یمن و در هند و [illegible] از اعراب عرب
[illegible] و هند و عقیق هفت نوع است سرخ جگرگون سرخ گلگون و زرد و سفید و سیاه و در
و دو رنگ و [illegible] عقیق ها و جود سختی از [illegible] هر یک [illegible] منصور
و [illegible] عقیق [illegible] انواع زرد [illegible] شفاف است و اغراب [illegible] سرخ شفاف

برسایر انواع دهند و در بیان ترجیح زرد یکه مایل بسرخی باشد و از زرق ازرقی سیاه بهتر و سفید
از همه زبون تر و عقیق یمنی از سایر اقسام اطلاعها و طبیعت عقیق گرم و تر است بالطبع خون جگری
بالکلیه گرم و خشک نوعی از آن که سلوک کنند از الازنگ دندان نماید و سفید گرداند و برین آن
خون از بیخ دندان منع کند و دارنده آن بر دشمن فیروز بود و در نظر مردم با شکوه
و عقیق سوده در هر جا باشد خون از آن محل باز ایستد و زنان دایم الطمث را نافع و در
زادن را و نفع کند و اگر عقیق را می سوده بمیل در چشم کشند سفیدیکه عارض چشم است گرده
رفع کند و روشنی بیفزاید و اگر سوده داخل معجون کنند در مجامعت منی را نگاه دارد و قوت
و باه را زیاده سازد و اگر بنگین عقیق و ما توفیقی الا بالله نقش کنند منافع بسیار بینند و در چشم
مردم مکرم و عزیز باشند و بستن آن مبارک است و احادیث در شأن او وارد چنانچه نقل
کرده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بحضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود که یا علی خاتم عقیق
در دست نگهدار که تا انگشترین عقیق در دست تست از غم و هیچ رادیه و مسایل و از [illegible] منقول است که گفت با اما

جعفر

جعفر بود در خانه جعفر بن منصور خلیفه بودم شخصی را از درون خانه در بازده
بیرون کرده بودند امام بمن فرمود که به بین نگین انگشتری این مرد عقیق است
یا سنگ دیگر چون دیدم از سنگ خماهن بود باز آمده جواب عرض نمودم فرمود
اگر نگین عقیق در دست وی بودی بدین حال نیفتادی التماس تبیین بیشتر خواهش آن
نمودم فرمود در دست هر که انگشتر عقیق باشد از قطع ید محفوظ بود و از بیم کشتن در امان
باشد و دعا او مستجاب گردد هرگز دستش از درهم و دینار خالی نباشد و از فقر ایمن گردد
فرمود که این خواص را از جد خود امام حسین رضی الله عنه نقل میکنیم سلک دوازدهم

(دوازدهم در احجار)

در سایر احجار اگرچه بزرگی عالم مباد از تحریر افزون است اما لختی از آن نگاشته
نظار کیا از ابر بدایع صنع الهی آگهی میدهد از آن جمله سنگ نیلگنته است بکسر نون و سکون
یای تحتانی و لام و فتح کاف و سکون نون و تای فوقانی هندی است مکتوب رنگ آن نیلگون مشابه طلای
خالص که از آتش بر آورده باشند و در وخطهای سرخ و سفید و سیاه و کبود نیز باشد نهند ارغشتن آن

یمن تمام دارد و عمر و عقل افزاید و دیگر سنگ چندرکانت بفتح جیم فارسی و سکون نون
و رای مهمله و کاف و الف و فتح نون و سکون تای فوقانی اگر این سنگ را در برابر ماه
نگاه دارند آب از آن تراوش کند دیگر سنگ سورج کانت بضم سین و سکون واو
و فتح رای مهمله و سکون جیم اگر در محاذی نیر اعظم نگاه دارند آتش از آن ظاهر شود
چنانچه اگر پنبه خشک نزدیک آتش آورند از پرتو آن درگیرد و دیگر سنگ مبارک که
شیر را از آب جدا گرداند دیگر سنگ رجک بضم را و فتح جیم فارسی و سکون کاف
و آن سنگ سفید باشد که از اندرون او سیاهی ظاهر شود و دیگر سنگ [illegible] بکسر با
و سکون نون [illegible] و ضم [illegible] و آن سرخ رنگ باشد و از [illegible] نیلم پیدا شود و خط سفید داشته باشد
و آن [illegible] دیگر سنگ پارس بفتح بای فارسی و الف و فتح رای مهمله و سکون
سین مهمله و آن از قسم اکسیر است که آهن بمساس او [illegible] طلا شود و اگرچه از عدم
نمود وجود کیمیا دارد اما از غایت شیوع اسم در بلاد هند ضرب المثل اهل این دیار شده

و از ظهور

و از ظهور علامات آن حکایات غریب بشمارند و دیگر سنگ مهاسل بضم میم و فتح [illegible]
و الف و کسر سین مهمله و سکون لام و آن از جمله نوادر احجار ارض هند است
برنگ سیاه و صافی می باشد برمثال آینه و ندرتش آنکه هرچه در برابر او بدارند
تمثال طاوس و ظاهر شود و بدین صفت که صور مختلفه در یک صورت نماید او را [illegible]
طاوس گفته اند و قایلان بوحدت وجود هنود در اثبات مقصود خویش تمسک
بتمثیل او کرده اند لاجرم در کلمات حقایق شعار ایشان مذکور او بسیار است
و دیگر سنگها که صفت قصوری در تحقیق آنکه احجار یافته شده و اسمای ایشان
مذکور است بر همان طریق صفت تحریر می یابد و من جملتهم سنگی است برنگ بلور و بر آن
خط کبود و خالهای سفید و سیاه باشد جهت حصول مرادات نیکو دانند دیگر سنگ زرد
رنگ صاف است برنگ بلور و بر آن خط کبود و خالهای سفید باشد جمع علتها را نفع کند
دیگر سنگ سبز رنگ مشابه سرکه بود و نقطهای سفید برو آنرا زهر مهره گویند اگر در آتش

بشویند و بخورند دفع زهر نماید دیگر سنگیست سودر که کبود و کاهی درخشنده مانند
برق و کاهی سرخ ظاهر گردد و آن نیز دفع زهر کند سهندر اگر امهامن گویند
بفتح میم و ها و الف و ضم میم و سکون نون دیگر سنگیست که سفید رنگ و صاف باشد
و خالهای سیاه برو داشتن آن در جنگ ظفر بخشد و اولاد و دولت افزاید دیگر سنگیست
که انواع رنگها ازو پدید آید و خطهای بسیار بران ظاهر دفع زهر کند اگر انتیر
از بر منیر کاران کسی نباید داشتن آن نفعها دارد دیگر سنگی کبود رنگ درست شفاف
و صاف و خالها بران دارنده ان در جنگ نیکنام بود دفع کند دیگر سنگی که زرد رنگ
سندرنبا بکسر سین مهمله و سکون نون و نون خفی و ضم دال و سکون را و ان سنگیست که
نسوان هنود بر ناصیه بنا گذارند و از جنس حلی و زیور شمارند خطها بران بود اگر خراد
سیاهی ظاهر شود و آن سنگ نیز دفع جمیع زهرها کند دیگر سنگی سیاه رنگست
و خطها الوان و خالها رنگارنگ بران پیدا دفع زهر نماید دیگر سنگی زرد رنگست

خالهای سفید

خالهای سفید بران دفع زهر گزدم کند دیگر سنگی سرخ و کبود رنگست
دو خط بران بود یکی سفید و یکی زرد اگر در آب بشویند و بخورند دفع درد
شکم و درد چشم کند دیگر سنگی سبز رنگ و خطهای سفید و زرد بران باشد
دفع جمیع زهرها نماید دیگر سنگی که همرنگ چشم فیل باشد و خالهای سفید بران
بود اگر آنرا ناشتا بخورند دفع ثقل معده نماید دیگر سنگی سرخ و خطها
مایل بسبزی بران دفع خون و بلغم کند و درد شکم را دور سازد دیگر سنگی
سرخ رنگ و مصفاست یک خط و سه نقطه بران دارنده آنرا جمیع مردم
دوست دارند دیگر سنگی همرنگ بلور و اندک سرخی و زردی بران باشد
دفع زهر گزدم کند دیگر سنگی نصف سرخ و نصف سیاه باشد و قدری
سفیدی بران هویدا دفع زهر مار و گزدم و همگی زهرها کند دیگر سنگی
زرد رنگست و خطهای سیاه و خالهای الوان برو دفع زهر کلان کند

دیکر سنکی زرد چینی خطا

دیکر سنکی زرد و رنک و خطهای زرد بود جمیع علتها را نافع دیکر سنکی زرد
رنک بنام کل مهیه مهتم بفتح بای فارسی و سکون ها و تحتانی و فتح بای تحتانی مانند
وهای مکتوب و خطهای الوان بود دفع علتها و زهرها کند دیکر سنکی که سرخ
او مانند زرد ناس باشد مایل بزردی و خالها سبز رنک در شته باشد دفع نبی کم
از آفت جن و دیو و پری بهم رسد نماید دیکر سنکی سبز رنک کل انار باشد و خالها سیاه
برد و اکر زن از انکه دارد شوهر مایل او بود و برعکس نیز دیکر سنکی سفید
رنک و مد و در دفع جمیع زهرها کند دیکر سنکی مانند چشم فیل و سبز رنک چشم کربه
شفاف و صاف بود جمیع زهرها را نافع دارنده آن نیکنام بود دیکر سنکی نیم رنک
و آن سه رنک بود سفید و سبز زرد با هم دو رنک سیاه اما سفید جوهر دار تر
اول اعلاست دارنده آن از برق ایمن بود در قیمت از اقسام دیکر زیاده
دیکر دهنه فرنک سبز رنک باشد و آن سه قسم اول طلا بار دوم نقره بار سوم

مس بار

مس بار و طریق شناختن آن بدین کونه است آب لیمو بر کارد فولاد
ریزند و آن سنک را بر آن کارد بمالند اکر رنک طلا بر کارد ظاهر شود
طلا بار باشد و اکر علامت نقره پیدا کردد نقره بار باشد و اکر رنک مس ظاهر شود
مس بار باشد اکر دهنه فرنک طلا بار چهار ماشه باشد قیمت آن چهار صد روپیه
باشد رفع تیرکی چشم کند اکر نقره بار یکماشه باشد یک روپیه قیمت شود
و روشنای چشم را نافع بود و اکر مس بار یکماشه بود ربع روپیه قیمت
باشد دیکر سنک زبرجد است و آن سبز رنک باشد و بعضی از آن
سبز مایل بزردی و بعضی سبز مایل بسفیدی دیکر سنک سلیمانی است
در سه جا بهم رسد اول تنبوک از مضافات صوبه اودیسه دکنی
بورشهور دوم در اجیلی که سرحد اودیسه است سوم در بلده
تانده نزدیک قلعه کور چهارم در بنبه صوبه بهار اکر سنک
سلیمانی یک خط داشته باشد یکدانه نیم روپیه ارزد و دو خط داشتن

نسیج آن را بغایت نیکو دانند دیگر سنگ با باغوری و آن چند
نوع باشد بعجب الوان مختلف و خواص بسیار است اگر عورتی را
وضع حمل دشوار گردد این سنگ را باب شسته بخورانند
تا آسان گردد و این قسم دانه را
بیست و پنج روپیه قیمت
باشد والله اعلم
بالصواب

م م م م م

بتصحیح انجامید
بمقابله رسید

۱۲۶۲



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سپاس و ستایش خدای را که پادشاه دو جهانست و آفریننده زمین و آسمانست
و روزی دهنده جانورانست و داننده آشکار و نهانست و پدید آورنده درد و
درمانست و درود بر پیغمبری که خاتم پیغمبرانست و راهنمای امان و ایمانست و بر
وصی و اهل بیت که دوستی ایشان کلید درهای جنانست چنین گوید ابوالمظفر بن محمد بن
المنتظر المتطبب که هرچند اجزای خستگی بسیارست و دانستن هر یک از آن دیگر
با فایده تر است از آنکه حاجت مردم تن درست بطعام و شراب بیشتر است
و هر طعامی را سودی و زیانی بعضی را سود بیش و زیان کمتر و بعضی را زیان بیش و سود
کمتر و هر زیانکاری را چیزی هست که زیان او باز دارد و مردم هر طعامی را که
خورد وقتی بضرورت و وقتی بآرزوی خویش واجب کند که از اجزای خستگی تن درستان
این با فایده تر باشد که سود و زیان هر طعامی را بداند و بداند که زیان آن چیز را که
دفع باید کردن و بدانستن تا خویشتن را نگاه دارد از طعام زیانکار خوردن
و اگر فروتی افتد که خورد بداند که از آن چگونه در باید یافت و با این درستی الهام [illegible] بتوفیق خدای
عز و جل و چون این باب از برای خستگی را بزرگوارتر آمد خواستم که بزرگوارترین

اهل عصر

اهل عصر خود را یادگاری دهم تا نام و فضایل کتاب یادگار ماند از ما تا جهان باشد
پس نگاه کردم در آن کتابهایی که پیشینیان کرده اند اندرین معنی تمام و بهتر کتاب
ابوبکر محمد بن زکریا را یافتم که از دفع مضار اغذیه خوانند آنرا بپارسی کردانیدم
و تلخیص کردانیدم آنچه بکار آمدنی بود از این برگزیدم از مقالت نخستین از آنچه
ناقص بود تمام کردم زیرا که بسیار جایست که مضرت بگوید و دفع مضرت نگوید و محمد
زکریا این کتاب را بر دو مقالت نهاده است اما فایده بیشتر داشتن و بکار
آمدن تر و بفهم نزدیکتر مقالت نخستین است و بدین سبب آنرا از اول
تا آخر تلخیص کردم و از بهر سبکی و کوتاهی آنرا جدول کردم تا بسیاری بیک دیدار
معلوم گردد و بچهار جدول قسمت کردم اول نام طعام و دیگر منفعت و دیگر
مضرت چنانکه بر سر هر جدولی نوشته آمده است و آن مقالت دیگر
آنچه دانستن او همه مردمان را ضرورت بود بیاوردم و آنچه دانستن آن
جز طبیب را بکار نیاید فرو گذاشتم تا کتاب دراز نگردد و هر که این مقدار
که یاد کردیم بکار دارد از آن دیگری بی نیاز گردد و بجای بابها که مقالت دوم است
بابی چند آوردم تا نسخت داروها که او در مقالت نخستین آورده در آن یاد کنیم
و از این جهت این کتاب را دو مقالت نهاده آمد نخستین اندر منفعت
و مضرت غذاها و دفع مضرتهای آن و مقالت دوم در شرح داروها که گفته است
و محمد بن زکریا یاد کرده است در هر بابی از او و بر زیادت آن یک باب دیگر چنانکه

فهرست هر دو مقالت شود ان شاء الله تعالی مقالت اول پانزده بابست باب ۱ اندر
نانها و آنها که در وی کنند باب ۲ اندر آنها از هر نوعی باب ۳ اندر انواع شرابها باب ۴
اندر گوشتها و اندامهای جانوران باب ۵ اندر ماهی و آنچه از وی کنند باب ۶ اندر
طعامهای ساخته و دیگهای پخته باب ۷ اندر کامها باب ۸ اندر شیر و آنچه از وی کنند
باب ۹ اندر خایه مرغها باب ۱۰ اندر دیگ افزارها و ترها باب ۱۱ اندر توابل هر دیگ
باب ۱۲ اندر میوهای تر باب ۱۳ اندر میوهای خشک و نقلها باب ۱۴ اندر شربتها و انواع
حلواها مقالت دوم هفت بابست باب ۱ در صفت آنچه در دفع مضرت
نانها گفته است باب ۲ اندر صفت داروهایی که دفع مضرت آنها کند باب ۳
اندر داروهایی که دفع مضرت شرابها کند باب ۴ اندر دفع مضرت خایه مرغ باب ۵
در صفت داروهایی که در باب ۶ میوهای تر گفته است باب ۷ در صفت داروهای
که در باب میوه خشک گفته است باب در طعامی که چون بهم خورند زیان کار بود باب
اول از مقالت اول اندر نانهای گوناگون و آنها که از آن زیان کنند و آن حاجت

اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
نان خشکار	زود گوارد و زودتر فرود آید از معده و غذا کمتر دهد	خون سیاه زاید و سودا و ضعف آرد و پیری آورد	با چرب و شیرین باید خوردن و با شیر تازه
نان سپید	غذای آن بیشتر است و قوی تر و خونی که از وی زاید صافی تر بود	مسام جگر ببندد و باد شکم انگیزد	بخمیر مایه و بوره ... ... و ... زیره ... [illegible]

نان فطیر

اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
نان فطیر	مردمان که کارها سخت کنند	دیر گوارد و در شکم اردو سنگ کرده و بستن راههای جگر	بگوارش زیره و ... [illegible] در مقالت دوم یاد کرده
نان ... [illegible]	گوارنده تر است و لطیف و سبک گوار و از نان فطیر کرده	نشاید که بخورد ... که از خوردن آن ضعیف شوند	با گوشت بره و ... و بریسته و قصیده خورند
نان تنوری	گوارنده تر است و زودتر گذرد ... از نان تاوه	نشاید ... های گران ... دارد	... قوی خورند ... ندارد
نان ... [illegible]	شکم ... و استسقا که غالب شود ... گرمی هم سکه بود	قولنجها را و خداوندان خشکی را زیان دارد	با شیرینی و چیزهای ... مزوج خوردن
نان ... [illegible]	موافق بود کسیها را که کارهای گران کنند	نشاید آسوده کانرا و در معده دیر ...	... و چیزهای چرب ... باید
نان ... [illegible]	موافق تر و درخورتر ... هواها و مزاجها	زیان دارد ... هواها و شهرها	نگاه داشتن ... و بوره و ...
نان جوین	مردمانی را شاید که گرمی بر ایشان غالب بود	سردی کند و باد معده آرد و باد قولنج	با گوشت آبه و حلواها و ... ناها با توابل
نان ... [illegible]	در هواهای ... تر و شکم ... بود	قولنج آرد و خشکی ... سینه و جگر ...	با ... و شکر و روغن بسیار و شیر تازه

مشغول نیست که از نان نشود حرج بایدکه از آن نشود

نام	منفعت	مضرت	دفع مضرت
نان ارزن و کاورس	شکم رفتن و استسقا و تری که غالب بود برگرمی هم نیک باشد	قولنجان را و خداوند خشکی را زیان دارد	با شیر و بوره و زیره با کاورس
نان نخودین	شهوت بیفزاید و تن فربه کند	در معده آرد و دوار گرده و قولنج آرد	نمک بسیار با سپندهای چرب
نان جو	در هواهای تر و مزاجهای تر و شکم رفتن موافق بود	قولنج آرد و خشکی کند و راه جگر و سپرز ببندد	مانند شکر و روغن بسیار با نمک و شیر تازه
نان عدس	آبله و سرخجه و اسهال را اغلظ سود دارد	علتهای سوداوی آرد چون تب چهارم و مالیخولیا و سرطان	مطبوخ افتیمون و کوارش قرنفل و شراب ریحانی اندک اندک میخورد
نان جاورس	خداوند تب گرمی را نیک بود نفاخ	غذای اندک دهد و باد بسیار انگیزد	بکوارش زیره با عسل ملکرد و انجار سپندان
نان سنگک	برورشش را پاک کند از رطوبت بسیار	سودا انگیزد و درد سرها و تیرگی حواس	بجگری و شیرینی و گرمابه و روغن قسط مالیدن
نان برنج	بول و حیض براند و کرم اندر شکم بکشد	دیر گوارد و خون را بسوزاند و تباه کند	در آب اغار بند و آب او بپرند با خوش شود و با چرب و شیرین خورند
نان بلوط	شکم رفتن و خون حیض و خون بواسیر باز دارد	خشکی و درد چشم و قولنج آرد	بجگری و شیرینی بسیار و کوارشها قولنج کرماد کنند

نام	منفعت	مضرت	دفع مضرت
اسفیدباج	لطیف تر و زود گذار تر از دیگر شرابهاست	خون را بزودی عفن کند و تبهای عفونی آرد	بر سکباج و مری باز جوارشها تنقل کنند
[illegible]	مردمانی که معده و جگر گرم دارند نیک است	آرزوی مجامعت کمتر کند	بر سپیدباها چرب و حلواها خورند
نبیذ [illegible]	در و مفاصل را که از سردی و بلغم بود سود دارد	گرمی سخت کند و صفرای بسیار آرد و تبها و علتهای صفراوی	سکنجبین و شرابهای ترش و طعامها و میوهای ترش
[illegible]	طبع گرم کند و بول براند و مثانه را پاک کند و کلو را سود دارد	زود در سر شود و درد سر آرد و زیان دارد کسی را که اسهال باشد	[illegible]
نبیذ [illegible]	باد بشکند و [illegible] شکم و معده را [illegible]	خشک کند و اندر سر [illegible]	سکنجبین و شراب [illegible] و ریوند
نبیذ خرما و دوشاب	تن فربه کند و خون بسیار آرد خاصه کز نو باشد	غلیظ و دیر گوار است و مسام ها بگیرد و خون سودائی انگیزد	سکنجبین و شراب انار و داروهایی که سودا را بزداید
نبیذ مویزی	آنچه از [illegible] بود [illegible]	آنچه تیره بود و ماند شراب سیاه بود [illegible]	بدان چیزهای که سیاه را اصلاح کنند
[illegible]	صفرا نشاند و بلغم سرد و تشنگی بنشاند و جگر گرم را سود دارد	معده و تبها را [illegible] و کلو را درد و ورم	با سپیدباها و طعامهای چرب و شیرین خورند

جلاب	معده و بر و گلو و تشنگی و سوختن دل را نیک بود	خون شکم و زحیر و بواسیر و اسهال آرد بد بود	بربای آبی و سیب و تریج و بادام مغز خوردن
انگبین [illegible]	خداوندان بیماریهای سرد و علتهای بلغمی و معده و بر را نیک بود	همان مضرتها کند که جلاب کند اما بیشتر و قوی‌تر	شرابهای غوره و آبی و آنچه بدین ماند
فقاع	معده‌های گرم و آخته و خمار را نیک باشد	تنهای سرد و معده و بادها و قولنج و اسهال را بد بود	در سال دو بار خورند که درو شحم حنظل بود و داروهای مکرر بکار دارد

باب چهارم اندر گوشتها و آن بیست و چهار خانه است

اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
گوشت	غذای قویست و خون بسیار زاید و غذای تن درستان و بیمار است	مردمان آسوده را از پیوسته خوردن هم بیماریهای امتلائی آرد	رگ زدن و حجامت کردن و شراب عناب و سکنجبین و طفشیلها و عدس بکار داشتن
[illegible]	نزار وی قوی برآرد و غذا دهنده‌تر و خون بسیار از وی [illegible]	فربه وی غذا اکثر دهد و زودتر فرود آید و از وی رطوبت افزاید	مجموع میان نزاری و فربهی اندرین حالها که شرح آن گفتیم
گوشت [illegible]	مردمان سرد مزاج بوقتها و شهرهای سرد سیر نیک باشد	نشاید مردمان اسود مزاج را و مردمان گرم مزاج را بوقتهای که هوا گرم [illegible]	اگر حاجت بخوردن آید و نخواهند که گرمی کند بترشی زنند
[illegible]	شکست اسودکان و مردمان گرم مزاج را بوقتها که نیک گرم باشد	نشاید خداوندان ریح و کارهای گران را و بوقتها و جایهای سرد	فربه گزیدن و روغن بادام باز کردن و شیر و بسیار و شلغم [illegible] خوردن [illegible]

کوشت بزغاله

[illegible]	میانجی است و دور از همه علتها و خون لطیف معتدل زاید ازو	نشاید خداوندان معده قوی را و مردمانی که رنجور باشند [illegible]	خوردن آن با طعامهای غلیظ چون هریسه و کیک و ماش
گوشت بره	خداوندان سودائی و علتهای سوداوی را نیک بود	غلیظ‌تر و گرم‌تر است از گوشت بزغاله و خلطهای لزج ازو آید	اصلاح وی مردمان کار کن را هم بدان چیزها باشد که بزغاله را گفتیم
گوشت گاو	خداوندان کارهای سخت و گران را و معده گرم را نیک باشد	علتهای سوداوی انگیزد چون [illegible] شدن [illegible]	بمطبوخ افتیمون معجون [illegible] بجای خوردن و شرابهای روشن و قوی خوردن
گوشت گوساله	بهترین گوشتهاست مرتن درستان را و غذای نیک دهد	خداوند معده ضعیف نگوارد و بیماری آرد ازوی	نیک پختن و هلیله پرورده بکار داشتن
گوشت اشتر	باد بواسیر و علتهای سرد را چون [illegible] و درد پشت را نیک بود	گرم و غلیظ و زیانکار است خداوندان معده ضعیف را در هوای گرم [illegible]	بسرکه پختن چنانکه فرو ریزد و با بکامه و اسفنار خوردن
گوشت [illegible]	زود گوار است و میل بخشکی دارد مردمان مرطوب را نیک بود	خشکی کند و غذا اندک دهد و زیان دارد کسی را که قوت [illegible]	بروغن بادام و شیر بخت بزند کسی که خواهد تا لاغر شود
گوشت خرگوش	مغز او سود دارد [illegible] دست [illegible] با بلبل و سپندان بود	خون سیاه تیره سوداوی زاید ازوی اما خشکی بسیار کند	با چربی و روغن بسیار خورند اگر بریان [illegible]
گوشت [illegible]	درد پشت و میان را که از بلغم بود و سرد مزاج را سود دارد	غلیظ است و خلط [illegible] زاید و آنچه [illegible]	پختن بسیار [illegible] و روغن بسیار [illegible] و بکار دارند [illegible]

نامها	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	چون کباب و نمک بزنند و از خمر و پلپل درو کنند درد مفاصل را نیک	درد معده و قولنج آرد و کرم سخت کند	بخمر و شهریاران و دوا المسک و آنچه بدین ماند
گوشت کبک و تیهو و دراج	غذا نیک دهد و موافق است بیماران و کسانی که ضعیف باشند	نشاید پیوسته خوردن خاصه در زمستان و مردمان رنجور را	مردمان گرم مزاج بترشی بزنند و معتدل مزاج را با کامه و روغن
گوشت مرغ خانگی	مردمان مرطوب سرد مزاج را نیک بود و گرم مزاج را نشاید	گرم و خشک کند و غذا اندک دهد و از خوردن باز دارد	اصلاح هم بدان چیزها که کبوتر بچه را
گوشت [illegible]	آب او موافق بود خداوندان سردی را و رخصت شکم و [illegible] شهوت بیفزاید	دماغ و چشم را بد است و بدبوار و چون که از او زاید عفن گردد	بجلاب و اسطوخودوس و ماء العسل ساده اصلاح کنند
گوشت بط و مرغابی	گرم است و تن را فربه کند و روی را سرخ کند و بغایت سود دارد	بدگوار است و خونی که از او زاید عفن گردد و معده را بد است	سرکه و سداب و کرفس و بوی دینه بزند گرم مزاج را و بخور و دار خمر و سیر [illegible]
فاخته و کبوتر	غذا دهنده تر است از دیگر مرغان خاصه آنچه فربه بود که تن نیکو کند و شهوت بیفزاید	مردمان سرد مزاج را از پیوسته خوردن قولنج آرد خاصه که با [illegible] خورند	بسپید با بزند با چوبی و شیر بر خورند [illegible] باشد
قنبره و تذرو	اسان طبع نرم کند و گوشت او طبع را سخت و علتهای سودا را سود دارد	مانند کبوتر بچه است بگرمی و بدگواری اما سبک تر است	گرم مزاج را با سرکه بزند و سرد مزاج را با نخود و دیگر [illegible] گرم کنند
لکلک [illegible]	خداوندان اسهال و معده های سرد و تر را نیک بود	خون سودائی زاید و معده های گرم را بد بود و خشک گرداند	مصوص کرده با سرکه پخته باید خوردن

نامها	منفعت	مضرت	دفع مضرت
شترمرغ	کسانی که سردی دارند و از باد و بلغم بنالند نیک باشد	گرم و خشک بسیار کند و گرم مزاج را زیان دارد	سردی را بشوربا بزند با روغن گوز و از خمر و گرمی را سرکه و روغن بادام
کلنگ و [illegible]	درد پشت و پای و سر و تن و مردمانی را که بر جای مانده باشند نیک است	غلیظ و بدگوار و سودا بسیار انگیزد	مردمان گرم مزاج را بسرکه و سرد مزاج را بشوربا و توابل
سنجاب	سردی و باد و [illegible] را نکهت و در شهوت بیفزاید خاصه که با زرده و روغن گاو	زیان دارد صفراویان را و کسانی که گرم مزاج باشند	بسرکه کشتی و آب کامه خوردن و سکنجبین ترشی خوردن
قنفذ ٢٠	استسقا را و کسی را که تن لاغر گشته باشد نیک است و از زور طعام را	گرد و خارش و کسی را که قولنج و بواسیر و درس بود بد باشد	در آب ترنج نهادن و بجهندر و اسفناج و کلوزینه و مانند خوردن

باب پنجم اندامهای جانوران و آن پانزده خانه است

نامها	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	غذا بسیار دهد و تن را فربه کند و در قوت مجامعت بیفزاید	بدگوار است و قولنج سخت آرد و تن را بزودی فربه کند	کوفواب و آب سرد و آب کامه و اگر درد شکم بود سکنجبین مسهل خورد
پاچه	پوست استخوان را [illegible] رنجوری کودکان [illegible] و چون [illegible] نیکو بود	قولنج سخت آرد و چون بسیار خورد [illegible] زاید از وی	بسرکه و انگدان و گوارشها و مسهل خوردن
شکنبه و روده گان	کسی که او را گرم و خشکی باشد و شب کوری را سود دارد	بلغم بسیار آرد و [illegible] روده گان کرد اند	بسرکه بوی افزار سازند و گوارشها و مسهل خوردن پس [illegible]

نامها	منفعت	مضرت	دفع مضرت
جگر	غذا نیک دهد تن را و بسیار خاصه از آن بره و بزغاله و مرغ سمین	غلیظست و گران و بغایت بدگوارست	با کامه و روغن و دارچینی و از آنکه کمتر بود بسرکه و کردن [illegible]
سپرز	غذاء ناموافق است و بد باشد خوردن آن	خون سیاه و تیره زاید و بیماریهای سوداوی انگیزد	بداروهای شور و سرکه و نمک و آب بگوشند و بار و دکان بپزند
گرده	از آن بره و بزغاله بهتر بود و لی فساد تر	بدگوار بود و غذا ندهد تن را	بسیار آب خورند با نمک و فلفل و دارچینی
شش	محرورانرا و مردمان گرم مزاج را و بیماران را اگر گوشت نتوانند خورد	پخته او بکار نیاید و غذا اندکی دهد و بدگوار بود	با سرکه و کرویا و مسیده و بریان کرده
شکنبه	خون سرد و گزیده زاید مردمانی را شاید که از بیماری خواسته باشند	معده را بدست و بدگوار باشند	با سپهار انگوک و سرکه و سپندان خورند
دل	مردمان رنجور و خدا وندان معده های قوی را شاید	متحملست و بدگوار و غذا اند دهد	نا خوردن ان بهتر از خوردن و اگر خورند با جوارش خورند
بیضه تخم مرغ	با سرکه و سپندان و دانش و از آنکه نباید خوردن	چشم و زبان با نمک خورند دیر گوارد و معده را سست کند	با سپهار انگوک و سرکه و سپندان و نعناع و نمک و خولنجان و زنجبیل خورند
مغز گنجشکان	قوت تن و باه دهد و رنگ روی بیفزاید	معده را سست کند و بلغم بسیار در رگها گرد آید	در مقالات دوم یاد کنیم

باب ششم

باب ششم اندر ماهی و آنچه از	آن کنند و آن چهار	خانه است	
نامها	منفعت	مضرت	دفع مضرت
ماهی و رسته خورده	نیکست خداوندان تب گرم را و یرقان و جگرهای گرم را خاصه که با غوره	علتهای سرد و معده و بلغم و سرد و آتشنکی و تشنگیهای دماغ را بدست	بروغن گوز و زیت و فلفل سوده و زنجبیل و شراب اندک
ماهی بزرگ	مردمانی را شاید که معدهای گرم و قوی دارند و مردمان رنجور را	بدگوارد و بلغم بسیار و لزج زاید و بیماریها بد از وی خیزد	زنجبیل پرورده و گوارشهای گرم و شرابهای کهن شده
ماهی شور	خلطهای تر را سود دارد و آرزوی طعام بجنباند و قی را بنشاند	گر و خارش و برص و دمل و بواسیر و شقاق را از زیان دارد	سرد مزاج را انگبین و روغن و گرم مزاج را سکنگبین ترش
سمبوسه	بدگوار طعام چرب را سرد و آرزوی طعام آرد و معده پاک کند	خشکی کند و گر و خارش را زیان دارد و زیادت کند	گرم مزاج را با سرکه و سرد مزاج را با روغن گوز و اودنیشن
باب هفتم اندر دیگهای پخته و ط	عامهای ساخته	نوزده خانه است	
نامها	منفعت	مضرت	دفع مضرت
سکبا	صفرا بنشاند و بلغم ببرد و کسی را شاید که رگ زده یا حجامت کرده باشد	در معده و اندامهای عصبی و بر و گلو و ریش روده‌گان و قولنج را بدست	به مرو بادام مغز و بالای شکر و روغن بادام اصلاح کنند
سماقبا	تن درستانرا هیچ غذا نیست موافق تر از آن خاصه طبع سرد	خداوندان صفرا و حرارت را و تبهای گرم و درد اندام و سیرهای گرم بدراست	بآب غوره و سرکه و میوهای ترش اصلاح کنند

[illegible]	کسانی را شاید که معده ایشان گرم بود و گوشت در معده ایشان تباه شود	قولنج و با معده و بهق و فالج و لقوه و علتهای سرد را بد است	زنجبیل و کوارشی [illegible] توابل گرم و سکنجبین [illegible] و حلوا [illegible] از [illegible]
[illegible]	مزاجهای گرم را و [illegible] و شهرهای گرم و گرمسیر نیک باشد	باد انگیزد و دیر است و از دو غذا [illegible] و قولنجیان را و سرد مزاجان را	بسر و سنداب و [illegible] و کوارشی [illegible] آب سرد و میوه تر
[illegible]	غذای نیکست و تباه و معدها را بهتر از غذاهای دیگر است	بسیار بود که تشنگی آرد و نفس بگرداند و طبع نرم کند	در مقالات [illegible] یاد کنیم
[illegible]	کسی را که تباه شود معده ایشان از گرمی	لقوه و علتهای سرد را بد است	بشراب صرف و حلوای انگبین و احتراز از آب سرد و میوه ترش
[illegible]	غذای ستوده است تن درستان را بهر حال که باشند	کسی که معده او ضعیف بود او را زیان دارد	انگامه بیش کند و سرکه کمتر کند
ناربا و غوره با	مردمان گرم مزاج را شاید و اسهال و حیض را با فراط [illegible]	خداوندان باد و قولنج و سرفه را بد است	سپید با [illegible] و بعد از و حلوای انگبین و شراب [illegible] خوردن
[illegible]	غذای قویست تن را فربه کند و بر و گلو را نیک باشد	سنگ گرده و مثانه آرد و سام و جگر ببندد و سپرز را بزرگ کند	با بکامه و پلپل و دارچینی و داروهایی که [illegible] جگر را انگیزاند
[illegible] بریان	غذای قویست خداوندان معده قوی را نیک باشد	قولنجیان را و کسی را که معده ضعیف باشد زیان دارد	نیک خاییدن و بر آن آب سرد خوردن پس از آن

کباب

کسی را شاید

کباب [illegible] کسی را شاید که

کباب	کسی را شاید که رگ زده باشد یا حجامت کرده باشد یا از بیماری خواسته	دیر گوارد و بلغم خام زاید و از وی بیماری بد خیزد	آب انار و غوره و [illegible] از جرم آن [illegible] گوشت بسیار [illegible]
[illegible]	کسی خواهد که فربه شود نیکست یا محتاج [illegible] باشد	دیر ماند در سر دل و از وی ناگوار ماند و بلغم زاید	با بکامه و چیزها که طبع نرم کند چنانکه گفتیم
[illegible]	طبع نرم کند و اسهال برآید و خمار ببرد [illegible] و [illegible] بر شراب بسیار خوردن	علتهای سوداوی آرد و گرانی کند و چشم تاریک کند و خوابهای [illegible] نماید	بسرکه و سکنجبین ترش از پس آن شراب صافی
[illegible]	غذای بسیار دهد و در باه بیفزاید و گلو و مثانه را سود دارد	دیر گوارد و باد انگیزد و مردمان گرم مزاج را بد باشد	هم بدان چیزها که گرم را اصلاح کند
[illegible]	مردمان گرم مزاج را و خداوند معدهای بد را شاید	سودا و ضعف تنها و درستی بر و گلو را بد است	بپالوده و شکر و روغن بادام اصلاح کنند
[illegible]	اگر گوشت گوساله و گاو کنند بهتر از گوشت [illegible] است	در [illegible] کنند بدین سبب مردمان گرم مزاج را زیان دارد	اصلاح آن هم بپالوده و شکر و نرمی باشد
مصوص	غذای محروران و صفراویان باشد اگر تیهو و دراج و تذرو کنند	خداوندان سردی و باد و بلغم را زیان دارد	اگر بکبوتر بچه کنند سیر و کرفس و پودینه توان کرد
[illegible]	اگر از مرغ خانگی یا از مرغ آبی یا هر چه بود [illegible]	از همه بیم قولنج بود و درد معده سخت کند	آن صواب تر که کم خورند و اگر خورند بکوارش زیره و سفرجلی

مصوص

مصوص

انچه بجغرات

دوغ کنند

دوبا باهما منفعت

[illegible]	خداوند تب گرم و صفرا و بلغم و جگر و معده گرم را [illegible]	معده را و خداوند باد را و تن درستان و سردی را [illegible]	اگر سردی دارد خورد از پس او مصطکی و اگر گرمی دارد خورد [illegible]
باب هشتم	اندر کامها و آچارها	و آن چهارده	خانه است
نامها	منفعت	مضرت	دفع مضرت
کامه [illegible]	طعام بگوارد و سود دارد معده را که در رطوبت بسیار باشد	تر است و گرم و تشنگی و خارش بسیار آرد	سرکه و مغز خیار بادرنگ و قلیه کدو که ترش کرده باشند
کامهای دیگر	همه آرزوی طعام آرند و برنده و پاک کننده باشند هر که تر خورند	گرمی و تری را بد باشد و خشکی و عفونت و تشنگی آرند	هم بدان چیزها که کامه انگدان را گفتیم
کامه [illegible]	دل قوی کند و سر معده و سودا را سود دارد	همچون دیگر کامها زیان دارد چشم و تشنگی و خارش آرد	همچنانکه گفتیم به سرکه و چیزهای خنک
کامه [illegible]	خلط تیز بر دو افکند و آرزوی طعام آرد و سپرز را بگدازد	معده و چشم را زیان دارد و تشنگی بسیار آورد	نان پس از آن در سرکه زنند و اندکی با مغز خیار و خیار بادرنگ [illegible]
[illegible]	سپرز را بگدازد و گرمی بکند و تشنگی کم آورد	سر فم را و ریش رودگان و شکم رفتن را زیان دارد	غرغره کردن با آب گرم و زرده خایه نیم برشت خوردن پس از آن
آچار [illegible]	خشکی کند با فراط و صفرا و خون را بنشاند	بدگوارد و درد معده آورد	با سپیدباها و قلیها خوردن و از طعامهای ترش دور باشند

[illegible]	کسی را شاید که سردی دارد و خواهد که ترشی خورد و آرزوی طعام [illegible]	مردمان گرم مزاج زیان دارد	مغز خیار و خیار بادرنگ و سکنجبین ساده و میوهای ترش
آچار [illegible]	صفرا بنشاند و نفخ بیاورد	غلظت و دیر گوارد	ساز کردن سپندان با سرکه
[illegible]	آرزوی طعام آرد و منش بگشاید و بلغم و درد سر و تشنگی [illegible]	کسی را نشاید که سردی دارد و تشنگی و درد سر آورد	مغز خیار و خیار بادرنگ و سکنجبین ساده و میوهای ترش
آچار [illegible]	آرزوی طعام بجنباند و اروغ آرد و علتهای سرد و تب چهارم را ببرد	ایمن نباید بود از گرمی اگر کهن باشد	بخیار و خیار بادرنگ و کدو و آنچه بدین ماند
[illegible]	آنچه از ناردان کرده باشند مردمان گرم مزاج را خنکی کند و صفرا بنشاند	باد انگیزد و تشنگی آورد	بسکنجبین عسلی و آچار سپندان
آچار [illegible]	آنچه با گوز باشد طعام بگوارد و [illegible] طعام آرزو و بلغم [illegible]	جگر گرم را سخت زیان کار است آنچه بروغن [illegible] کنند بهتر باشد	بسرکه و روغن و ماست و میوهای ترش
[illegible]	آنچه از زیتون معده را قوی کند و طبع را ناگوار [illegible]	تشنگی کند و خارش آورد	بسکنجبین یا به سرکه یا ما الجبن
[illegible]	آرزوی طعام آورد و منشی که از [illegible] باشد بگشاید	گرمی کند و تشنگی آرد و گرم مزاج را در وقت تب آرد	بخیار و خیار بادرنگ و نان در سرکه زدن و بخوردن

باب نهم اندر شیر و آنچه از و کنند و آن پنج خانه است			
اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	غذای نیکست تن را فربه کند گرم و خارش و خشکی ببرد	سپرز و چشم و معده و قولنج و بهق و صرع و تب و قی را زیان دارد	خداوندان باد را انگور رشتی زیره و خداوندان صفرا را با شراب انار ترش
[illegible]	طبع نرم کند و سرفه و درشتی برو گلو و خناق را سود دارد	معده را بیالاید و آرزوی طعام را ببرد	با نمک خورند یا با انگبین
[illegible]	صفرا را بنشاند و خشکی ببرد و طبع را نرم کند	بادانگیزد و درد معده و مفاصل آورد	بگوارشها و چیزها را ببرد کم و اسهال [illegible]
[illegible]	مردمان گرم مزاج را و معدهای گرم را غذا دهد و فربه کند	خداوندان بلغم را نفخ آرد و قولنج را زیادت کند	با ولش و پودینه و انگبین و گوارشها و خرما و اندر او روز ترش نباید خورد
[illegible]	خداوندان گرمی را نیک باشد و صفرا بنشاند	نفخ آرد و قولنج و درد بندها و پشت و سر و تن و بهق را زیان دارد	با ولش و انگبین و گوارشها و پودینه

باب دهم اندر خایه مرغ و آنچه از و کنند و آن چهار خانه است			
اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	از آن مرغ خانگی و تذرو و تیهو پسندیده تر است	از آن دیگر مرغان گران و بدگوار بود و ناخوش بوی	پلپل و زنجبیل و دارچینی و انگامه

[illegible]	از آن مرغ خانگی و تذرو و تیهو پسندیده تر است	از آن دیگر مرغان گرو بدگوار بود و ناخوشبوی	پلپل و زنجبیل و دارچینی و انگامه
[illegible]	غذای قویست قوت بسیار دهد تن را	قولنجیان و کسانی را که از باد رنج باشند زیان دارد	محرور را نزار از سینه مرغ و مصوص و کوکو کشنیز و طبرخون و مزوران گوشت بره و کرفس [illegible]
[illegible]	طبع سخت گرم کند و دیرگوار د و آنچه از و بسرکه کنند خون نشکم باز گیرد	معده ضعیف کند و قولنجان را زیان سخت زیان دارد	نمک و پلپل و انگامه

باب یازدهم اندر ترها و آن سی و هشت خانه است			
اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	خواب آورد و خون صافی کند و تشنگی ببرد	چشم را بد است و دمه و سرفه و بلغم و باد را زیان دارد	چشم را الحک قوی یا و سرمه روشنایی [illegible] و باد را بکمونی علاج کنند
[illegible]	معده ها و همه بیماریها را از گرمی و سردی که در جگر افتد سود دارد	سرفه و خداوندان سردی را و باد را بد باشد	بگوارشها بادشکن بیش از آن که باد [illegible] بیش از تب
[illegible]	آرزوی مجامعت آرد و باد شهوت بیفزاید	گرم نکند و باد انگیزد و درد سر و چشم آورد	با سرکه خورند یا از پس او انگبین و مردمان گرم مزاج [illegible]
[illegible]	در شیر بیفزاید و قوت مجامعت آرد و بول براند و معده قوی کند	صرع بجنباند و گرمی کند و بد خوران	خداوندان گرمی با سرکه خورند

[illegible]	کرم شکم و پیچاک ناف را سود دارد	درد معده آرد و گرمی بافراط کند گرم مزاج را نشاید خوردن	بکوک و کاسنی خوردن سرد و باهم
[illegible]	بخار سر باز دارد و طعام در معده نگاه دارد تا بگوارد	زبان گران کند و خرد و هوش ببرد و فراموشکاری آورد	اندک خوردن میان طعام و بازرده خیار
[illegible]	بادها را و بواسیر و معده و رودگان را سود دارد	درد سر و تاریکی چشم آرد و دماغ و دهانرا زیان دارد	بسرکه و گشنیز راست کند با روغن شیر تخت بهم خورند
[illegible]	درشتی دهان چون بخاید درد دارو سود کند	تشنگی غالب کند قوت مجامعت را ببرد و درد شکم آرد	با کرفس بهم خورند بیودینه و بادرنجبویه و فرنجمشک برخورند
[illegible]	قی باز دارد و ... نشاند و معده قوی کند و ...	مردمانی که سخت گرم مزاج باشند زیان دارد	بسرکه و آب غوره و آب انار خورند
[illegible]	نیکست دل و معده و خفقان را	تاریکی چشم آرد صفرا بیفزاید و کرم در شکم افتد	بسرکه و خیار و خیار بادرنگ و کدو اصلاح کنند
[illegible]	معده را قوی کند و طبع سخت کند	قولنج آرد و دیر گوارد از معده	با سقف و گوارشها مسهل اصلاح کنند
[illegible]	بادشکند و طعام بگوارد	مخمور انرا نشاید خوردن	شکر با ماست و آب غوره و ...

سداب

سداب	بادشکن تر از همه ترهاست و قولنج و درد رودگان زایل کند	درد سر آرد مردمان گرم طبع را و کرم معده و قوت مجامعت ببرد	با ماست خورند و طعامهای غلیظ چون دوغبا و ماستبا
[illegible]	دل را نیکست فرح و غم ببرد و سر معده قوی کند	مردمان گرم طبع را بد است	با ماست خورند یا با سرکه
[illegible]	معده گرم کند و طعام بگوارد چون ...	درد سر کند و ... و تب آرد خداوندان گرمی را	بسرکه و خیار و ماست و دوغ
[illegible]	بادها بشکند و صرع را سود دارد	درد سر آرد و تب خداوندان سرد را	گرم مزاج را زیان دارد و اگر خورده شود ...
[illegible]	درد پشت و چکیدن بول و سردی مثانه و رحم را نیکست	درد سر آرد و منی بگرداند	البته محرور انرا نشاید خوردن که سودا آرد
[illegible]	بادشکند و طعام بگوارد و سدهای جگر و سپرز بگشاید	خداوندان گرمی را زیان دارد	به پوست جوز و شکر اصلاح کنند
[illegible]	آرزوی طعام آرد و قوت مجامعت انگیزد	درد سر را و چشم را زیان دارد	با سرکه باید خوردن و پختن با ماست اصلاح باید کرد
[illegible]	طعام بگوارد و بادشکند و سدها بگشاید	خداوندان گرمی را زیان دارد	با سرکه و سکنجبین خورند و آنچه بدین ماند

نخود	گرم و تر و قوی تر از بیاز است در ازدیاد جماع آوردن	باد انگیزد و زود بر سر رود	با ماست باید خوردن
کبر	باد بشکند و سهل قولنج و درد دست بری و اسکنه سر صلح کند	دماغ را زیان دارد نشاید خداوندان گرمی را بوقت گرم خوردن	با چیزهای ترش و با گوشت پخته و پس از آن سکنجبین یا انار
بادنگان	سود دارد خون انگیزد و راه ورابهای حکو و سپرز را بگشاید	بواسیر و قوبا و درد سر و چشم را زیان دارد	بسرکه بپزند با نمک آب آغازند و پس بروغن شیر پخته یا کنجد
[illegible]	سرد است و غلیظ خداوندان گرمی را شاید خوردن	هیضه و خناق و درد معده و قولنج آرد و بهق	با بکامه و بلبل و سپندان و دار و قرفه
[illegible]	گرده را فربه کند و در باه بیفزاید و پشت و مثانه را گرم کند	باد انگیزد و درد معده آورد	خداوندان گرمی را با بکامه و سرکه و سکنگبین
[illegible]	باد را بشکند و مثانه را پاک کند و تن را از رطوبت پاک کند	خداوندان گرمی را زیان دارد	بسرکه بجوشند یا از پس وی سکنگبین خورند
ترنج	تنهای گرم و سرد را سود دارد و کندی دندان ببرد	برانزا زیان دارد و خداوندان سردی را	ترنجبیل پرورده و گوارش با مشک و قاقله و آنچه بدین ماند
[illegible]	تب و تشنگی و گرمی و خشکی طبع را نیک بود	خداوندان سردی را و اسهال را بد باشد	بگوارشها که در گرمی باشند

[illegible]	طبع نرم کند و بخر را سود دارد	خداوندان اسهال و معده سرد را بد باشد	بتوابل گرم و بوی افزارها
[illegible]	خداوندان تب گرم را نیک باشد خاصه با دوغ و ماست	معده را بد باشد و اسهال و سردی و باد را زیان دارد	بگوارش زیره و قند ادیقون و بوی افزارها و توابل
[illegible]	تب‌ها را که سخت گرم باشد و سرفه و درشتی بر و گلو را نیک است	خداوندان سردی و باد قولنج را بد باشد	بگوارش زیره و فلفل و سپندان و انکامه و فلافلی خورند
اسفاناخ	درشتی بر و طبع بخت و سرفه را سکنت	باد و سردی و بلغم را زیان دارد	خداوندان گرمی را بکوره و روغن و خداوندان سردی را بگوشت پاره و فلفل
[illegible]	درد پشت و باد معده را نیک باشد	خداوندان گرمی را و بخار را بد باشد	سکنگبین ساده
کرفس	طبع نرم کند و چشم را روشن کند و موافق است	بساختن درگرد که میانجی است	مخمور را از ابسرکه و ترف و مبرد ابزار بسنده ما برد و انگیزد
[illegible]	آب و سرفه را و درد پشت و سردی و باد قولنج را سود دارد	بیماریهای سوداوی چون تب ربع و مالیخولیا را بد باشد	خداوندان سردی را بسرکه و سپندان و خداوندان گرمی را با ...
شلغم	گرده را قوی کند و در آب و باد بیفزاید و چشم روشن کند	باد انگیزد و دیر گوارد	خداوندان گرمی را بسرکه و خداوندان سردی را با بکامه

[illegible]	آب تاختن آرد و گرده را گرم کند و در نشاط بیفزاید	خوار السوز اند و دیر گوارد و باد گیرد و در شکم آورد	خداوندان گرمی را درد یکیهای ترشی و در ... و الکامه مبرود ... سپیدان و پلپل
پیاز	بلغم ببرد و طعام بگوارد و آب منی فزاید و راههای جگر بگشاید	قی آرد و خشکی آرد و باد های تیره آرد	خداوندان گرمی ... بکوارش تره و سپیدان و پلپل و گوشت فربه

باب دوازدهم اندر توابل و آن دوازده خانه است

نامها	منفعت	مضرت	دفع مضرت
[illegible]	طعام بگوارد و عفن شدن خون بازدارد مرطوبان را نیک است	مردمان لاغر و خداوند ... و خارش چشم و خستگی را بد باشد	بروغن و چربها و گرمابه رفتن
[illegible]	همه علتهای صفراوی و دموی را بغایت نیک است	بعصب و دماغ زیان دارد و سر را ضعیف معده و ... و ... دارد	بتوابل گرم و سبک و حلوای شکری و ...
رازیانج	آرزوی طعام آرد و کرم در شکم بکشد و قولنج بگشاید	سستی آرد و خارش و خشکی و بواسیر را بد است	بجرب و شیرین و گرمابه رفتن و آب خوش ریختن
پلپل و دار پلپل	طعام بگوارد و باد بشکند و رطوبت را سود دارد	خداوندان ترشی شکم و سوزش بول و گرمی جگر را بد است	بمیوهای ترش و آب سرد و شراب خشخاش
دار صینی	درد معده و شکم و زیادتی نشاط را نیک است	خداوندان گرمی و خشکی را زیان دارد	اصلاح او بانارها ست

خاولنجان	طعام بگوارد و باد بشکند و قولنج را سود دارد و نشاط آرد	خداوندان جگرهای گرم را بد است	هم بدان میوها و شرابهای ترش
[illegible]	بخار سر و معده بازدارد و طعامها در معده نگاه دارد و نشاط آورد	دمه و فراموشی و دماغ و سر را زیان دارد	بتوابل گرم چون پلپل و دار پلپل
سعتر	باد بشکند و آروغ خوش آرد و معده بلغمی را رنج ببرد	خداوندان گرمی را سخت بد است	اصلاح آن بسرکه و انکامه
[illegible]	باد بشکند و طعام بگوارد و گوشتهای غلیظ لطیف کند	خداوندان گرمی را زیان دارد	محرور از اسرکه و مبرود از انجدان و سپیدباها
[illegible]	آرزوی طعام آرد و باد بشکند و معده را از بلغم پاک کند	مردمان گرم مزاج را نشاید خوردن	با سرکه طعامهای غلیظ را لطیف کند چون گوشت گاو و ماهیان
انکدان	آروغ بسیار آرد و باد بشکند و طعام بگوارد	خداوندان گرمی را سخت زیان دارد	بسرکه و میوهای ترش
[illegible]	طعام بگوارد و باد بشکند و طعام غلیظ را لطیف کند	درد سر آرد و خشکی کند و محروران را بسیار زیان دارد	گلاب و کافور و نیلوفر و با طعامهای ترش خورند

باب سیزدهم اندر میوه‌های تر و آن بیست و دو خانه است

اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت

اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
زبیب	خون صافی فزاید و گونه روی نیکو کند و در باه بیفزاید	خداوندان گرمی را بسیار بد باشد	گرمی را بسکنگبین و نار ترش و بادرا بشراب کهن
[illegible]	خداوندان سردی را فربه کند و قوت آورد	درد سر و چشم و درد دهن و سده و خناق را زیان دارد	بسرکه و سکنگبین و انار ترش و طعامهای ترش
[illegible]	طبع نرم کند و گرده و مثانه را قوی کند	ضعیف کرده و منش گشتن را بد است	انار ترش و سکنگبین و داروها که صفرا ازاله کند
آلو	خون و صفرا نشاند و بوی دهان را که از گرمی باشد سود دارد	معده ها را سرد کند و آروغ ترش و تبهای عفونی آرد	شراب کهن و گوارش زیره و اسهال دارد محرور را اطریفل هلیله
[illegible]	تب غب محرقه را و سرفه را نیک بود	تبهای عفونی آرد و بلغم جنباند و باد و درد معده آرد	بگلنکبین و گوارش زیره یا جوزی و زنجبیل پرورده
آلو	طبع نرم کند و بیماری صفراوی برد و تشنگی باز دارد	معده سرد و مردمان سرد مزاج را بد است	بگلنکبین و آب گرم و مثلث و گوارشهای گرم
ترنج	خداوندان گرمی را معده قوی کند و بستگی بگشاید	باد انگیزد و قولنج آورد	بمثلث کهن و زنجبیل پرورده و پرهیز کردن از ترشی و خرمای رطب هم
انجیر	طعام از سر معده فرو برد و محرور را از قوت مجامعت دهد	نفاخ است و معده را سست کند	با صلاح حاجت نیاید که نفخ او زود گذرد

نار ترش

اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
فستق	رودگان ظاهر را قوی کند و زهر کژدم را نیک سود دارد	دیر گوارد و ناسه و درد سر کند	محرور را از جلاب و شکر و مغز بادام بفانید و انگبین
[illegible]	گرده قوی کند و در باه بیفزاید و حیض براند و باد بشکند	درد سر آرد و دمش دهان کند	بسکنگبین و میوه های ترش
جلغوزه	در باه بیفزاید و گرده گرم کند و باد بشکند و از بلغم پاک کند	مردمان گرم مزاج را البته نشاید	با فشره و میوه های ترش
سنجد جیلان	بتری خون را بنشاند و بر و گلو نرم کند	باد انگیزد و قوت مجامعت کم کند	بجلاب خوردن
[illegible]	معده قوی کند و اسهال خون باز دارد	باد انگیزد و قولنج و درد شکم آرد	بجلاب و آب انگبین خوردن

باب پانزدهم	اندر حلواها و	شیرینیها و آن	سیزده خانه است
اغذیه	منفعت	مضرت	دفع مضرت
سمیده	بر و گلو و شش را نرم کند و سود دارد در ریش گرده و مثانه را	بستن راههای جگر و دیر گواشتن و گرانی بر سر معده	بسکنگبین بزوری و شیاف قولنج و شیر تر زیاده کند
افروشه	مردمانی را که باد و بلغم بر ایشان غلبه دارد و سردی را سود دارد	نشاید خوردن خداوندان گرمی را	با نار ترش و خیار و سرکه

عنب	غذای بسیار دهد و بر انرا و قوی معده را و صداوندان سرگو برا	دهان بدمزه و راههای جگر ببندد و دیر گوارد و قولنج آورد	با سکنجبین ترش و داروهایی که راههای جگر بگشاید و داروهای قولنج
تین	غذای بسیار دهد و بر و گلو و سرفه خشک را سود دارد	ریح از وی بقطایف بود بدگوارد و راههای جگر ببندد و درد معده آرد	ناگواری و درد معده را [illegible] ترش بره و گوارش مشک و سده جگر را سکنجبین بزوری
عصیده	غذای بسیار دهد و پشت و معده قوی کند	دیر فرود آید و راههای جگر ببندد	پس طعامهای ترش خورند و اگر گرانی کند گوارش قولنج خورند
زبیب	غذای نیک دهد و بر و گلو نرم کند و سود دارد	راه جگر ببندد و جگر را گرم کند و در گرده و مثانه سنگ افتد	با سرکه و انار ترش و سکنجبین و داروهای گشاینده
بلوط	تن فربه کند و غذای بسیار دهد و اسهال خون را بنعات سود دارد	نفخ آرد و قولنجیان را بکار و دیر گوارد و در معده دیر بماند	بخواب دراز کردن از پس وی طبع نرم کردن
شیر برنج	غذای بسیار دهد و تن فربه کند و در باه بیفزاید و گونه روی نیکو کند	دیر گوارد و دیر فرود آید و نفخ کند	با آب شکر و آب انگبین
فستق	خواب آرد و در باه بیفزاید و سرفه و نزله و زکام و سوزش بول سود دارد	قولنجیان و خداوندان سردی را زیان دارد	بگوارش مسهل چون برلاشه و تمری و شهریاران و اسقف
جوز	غذای بسیار دهد و مغز بیاکند و بر و گلو را نرم کند	درد شکم آرد و باد انگیزد و دیر گوارد	بخواب دراز و گوارش مسهل

سیر و روغن

[illegible]	خون بسیار زاید و در باه بیفزاید و تن را قوی کند	بدگوارد و دمل زاید و ریشها و نفخ آورد	محرور از اسکنجبین و میوه‌های ترش و مغز بادام و سفرجلی و کمونی
[illegible]	بر و گلو و شش و مثانه و راه گذار ابرا نیکو بود	راههای جگر ببندد و درد و ضعف معده و قولنج آرد	بداروهایی که طبع نرم کند و راههای جگر بگشاید
[illegible]	سنگ گوارد و زود گذرد و موافق است درشتی بر و گلو را اگر گرم باشد	کسانی که گرم مزاج باشند زیان دارد و درد دندان انگیزد	با سکنجبین و انار ترش و بابادان خوردن باید تا رنج کمتر رسد

باب اول از مقالت دویم در صفت آن داروها که در دفع مضرت بانها
گفته است صفت سفوفی که راه جگر بگشاید و بول براند و گرده و مثانه را
پاک کند از ریگ و سنگ تخم خربزه پاک کرده ده درم سنگ بادام
مغز تلخ و دو وزن از هر یکی ده درم سنگ دو فق ده درم خشک همه را خرد بسایند
و هر روزی سه درم سنگ بخورد با آبی که با برسیاوشان جوشیده
باشد صفت دارویی که ثقل طعام فرو دارد و قولنج باز دارد و دماغ
بزداید و حواس روشن کند و زیان ندارد زرنیخ را صبر سقوطری
چهار دانگ مقل ازرق دو دانگ بسرشند بآب گرم و بشب بخورد
و بران بخسبد و این دارو کسی را شاید که مزاج او سخت گرم نباشد صفت
دارویی که همین فعل کند و کسانی را شاید که مزاجهای گرم دارند صبر

چهار دانگ و کثیرا و و دانگ حب کنند و بلعاب اسبغول و این
شربت است صفت داروی که ثقل طعام فرو آید و همچون غذا باشد
مغز تخم معصفر چنانکه خواهد با انگبین که از انجیر کرده باشند بسرشند بوقتی که شکم سبک
شده باشد از طعام یا پیشتر ازان بچهار ساعت بخورد و خوردنی چند خایه
مرغ طبع نرم کند و ثقل طعام که پیش ازان خورده باشد باسانی فرو آید
و کسی را که خواهد که این دارو کرانی نکند بانگبین و ترانگبین را در پاتیله کنند چند آنکه
خواهند و چهار چندان آب کنند و بجوشانند تا بگدازد و یکشب دست بدارد
و دیگر روز بپالایند و در پاتیله باز برد تا بقوام انگبین آید و آنچه خواهند با او بسرشند
و اگر او تنها خورد و طبع نرم کند و بر را ازم کند و باسانی ثقل فرود
آید اما انگبین انجیر که گفتیم دو گونه کنند انجیر زرد بیارند شیره دار و آب
بر نهند چندانی که در وی نهان شود و هر گاه که آب کم شود زیادت میکنند تا آنگاه
که انجیر از هم فرو ریزد پس یکشب دست بدارند و دیگر روز صافی کنند و بر
پاتیله باز برند و می جوشند تا بقوام انگبین باز آید و اگر بوقت پختن چهار یک
او فانید در او افکنند شراب انجیر شود و این شراب طبع نرم کند و گرده
گرم کند و گونه روی نیکو کند و گرفتن ثقل و رودگان باز دارد و دمه
سرفه و بیشتر علتهای تر را سود دارد صفت داروی تر بد که ثقل طعام
فرود آرد و افزونیهای تری که از پیوسته خوردن میوهای تر بدید آمده باشد

واز خوردن شیر

واز خوردن شیر و آنچه از وی کنند چون دوغ و کشک و مانند
آن براند و بادها بشکند بگیرند تر بد شیره دار پاک کرده و دو درم زنجبیل
دو درم شکر طبرزد دوازده درم شربتی ازینکه رقم یا سه درم صفت
گوارش تابستانی که سود دارد و ناگوارها را و معده قوی کند و آرزوی
طعام آرد و رودگان را پاک کند از ثقلها چه اندک خوردن و چه بیشتر خوردن
اسهال آرد و گرمی نکند و قولنجها را که از گرمی باشد بگشاید سقمونیا انطاکی
نیک ازرق دو درم و نیم تر بد شیره دار دوازده درم تخم خیار و کدو از هر یک
پنج درم گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم و نیم بگیرند ترانگبین و طبرزد
و آب آبی ترش صافی کرده بر وافکنند چنانکه ترانگبین بزیر آب پنهان
شود و بگذارند تا بگدازد و پس بپزد تا بقوام انگبین آید و داروها سوده و بیخته
بدو بیامیزند یا سه ازین شراب بسرشند و این مقدار ده شربت است
تمام چون اسهال را و پاک کردن همه تن را خورند و چون نرم کردن طبع را
خورند سیکی از یک شربت خورند یا چهار یکی صفت گوارش
زمستانی و همین فعل کند و بزمستان خورند هر وقت خواهند تن
پاک کند و معده قوی گرداند و بوقتها که خورند ترسند که این دارو کرانی کند
سقمونیا دو درم و نیم تر بد نیکو ده درم مصطکی و عود هندی و زنجبیل از
هر یک دو درم بسرشند بفانید حل کرده با آب آبی ترش بقوام آورده

چنانکه گفتیم پس از این شربت هم چندان که در صیف خورند بکار برد و آنچه
جدا کردن ثفل در نگاه داشتن تن در تابستان سخت نافع است یاد کنیم
از چیزهای مختلف از معجون و سفوف و شرابها تا آنچه سبکتر و موافق تر
باشد بکار دارند و در میان تابستان تا تشنگی بنشاند و صفرا کم کند و براند
بگیرند آلوی بی شیرین و فربه و پاک بشویند آنگه پس در دیگی پاکیزه کنند و آب
در کنند تا زیر آن پنهان شود و همی جوشد و آب زیادت میکنند تا
فرو ریزد پس بیفشارد و صافی کند و یکشب بگذارد تا بنشیند پس چهار یک از و
شکر طبرزد بر وافکنند و بپزد تا بقوام آید و شربتی یازده درم تا سی و چهار درم
بخورند محروران باب بیامیزند منفعت آن بزرگ باشد و اگر از این آب
ترنگبین کنند روده نرم کند و از وی هیچ بیم نباشد میانجی است بگرمی و سردی
بگیرند مغز خیارچنبر و آب صافی بر وی ریزند چنانکه زیر او پنهان شود و بجوشند
تا شیره او جدا شود پس صافی کنند و با آتش نرم نرم بپزند تا بقوام آید انگبین
پس بگیرند ترنگبین خیارچنبر چنانکه گفتیم و بنفشه سوده نرم با او بسرشند و حب
کنند و کسی که حب بهتر تواند خوردن از آن خورد صفت لعوق خیارچنبر
که شکم نرم و سود دارد خناق را و اماس معده و روده کان را بگیرند
خیارچنبر سه بهر انگبین انجیر یک بهر و هر دو بهم بیامیزند و در جامی کنند و هم
ورد قولنج صفرایی بنشاند و سود دارد سوختن بول و درد گرده و مثانه را

نشاسته

نشاسته و کتیرا و بادام خوش پاک کرده با فانید سپید که کعب الغزال
خوانند از هر یکی بهر سه برابر و بکوبند و بیامیزند و بسرشند بسه هم سنگ
او انگبین خیارچنبر و خوردنی از وی پنج درم یا ده درم بوقت حاجت صفت
معجونی که خداوندان سردی را شاید و خلطهای لزج باشد براند و معده
پاک کند و روده کان از خلطها پاک کند بگیرند تخم معصفر ده درم انجیر و
زنجبیل و سیر انجیر از هر یک دو درم و نیم بوره ارمنی درم و دانگ و نیم بسرشند
با انگبین و اویشن و اگر اویشن در آب بغارند هم سنگان با او بیامیزند و
بجوشانند تا آب شوند و بکار دارند که بجای آن باز ایستد خوردنی چند
بیضه مرغی باد بشکند و طبع نرم کند و خلطهای لزج براند باب دوم
اندر صفت داروها که دفع مضرت آنها کند صفت معجون طباشیر
تشنگی بنشاند و معده قوی کند و آرزوی طعام آرد مردمانی که معدها گرم
دارند طباشیر سپید ده درم گل سرخ سه درم سماق پاک کرده دو درم گلنار
یکدرم علک رومی و عود هندی از هر یکی نیم درم و شربتی سه درم باب
و آبی صفت داروی که بول براند باعتدال تخم خربزه و شکر برابر بکوبند
شربتی پنج درم و اگر تخم کرفس و دوقو و انیسون با او بیامیزند قوی تر گردد
صفت داروی که بول براند و مردمان گرم مزاج را شاید بوقتهای گرم
تخم خربزه پاک کرده ده درم تخم کدوی شیرین و تخم خیار و خیار بادرنگ

از هر یکی پنج درم تخم کاشنی و تخم خوخ از هر یکی دو درم و نیم تخم کرفس یکدرم
شربتی پنج درم با جلاب بکار برند صفت دارویی که قوی‌تر ازین است
و وقتی را شاید که تبها آغاز کرده باشد سخت و خلطهای غلیظ در
مهره پشت گرفته باشد و تن درستی و نرمی گرفته باشد از افراط
آب سرد خوردن بگیرد تخم کرفس ده درم نانخواه و دوقو و زرنباد از یک
و اسارون از هر یکی نیم درم شربتی پنج درم با ماتند همه داروها آبی که بر
سیاوشان در وی جوشیده باشد و طعام نخورد باب سیوم اندر
داروهایی که دفع مضرت شرابها که یاد کرده است صفت سکنگبین سفرجلی
انگبینی را شاید که از شراب خوردن بزودی خشم گیرد و درد سر آرد
و گرمی کند و اگر سکنگبین ساده خورند مثلش بکردانند آب آبی صافی آب آبی
ترش یک بهر و سرکه یک بهر بپزند و کف بر دارند تا بقوام آید این بکار
دارند و بوقت خفتن این طلا بر پشت چپ و پیشانی و بنا گوش نهند
صفتش شاف مامیثا و صندل سرخ و گل ارمنی و گلاب و اندکی سرکه
بر وی بیالایند صفت دواء المسک میانجی طیبات دل و تنگی نفس را اگر از شراب
خوردن بسیار پدید آید گل سرخ و طباشیر و گشنیز خشک کهربا از هر یکی
یک جزو مروارید نیم جزو مسک یک جزو همه را فرو بسایند و بگیرند شکر طبرزد و آب
سیب ترش صافی کرده بگدازند و بپزند تا بقوام آید برگ ترنج بوقت جوشیدن

در وا فکنند

در وا فکنند و بکار دارند خداوندان عارضه را قوی کند و طپش دل را که
از گرمی بود سود دارد صفت دارویی که همه علتهای سرد را که از شراب
افتد سود دارد خاصه تشنج را اسطوخودوس سوده دو درم قنطوریون یک
درم شحم حنظل دو دانگ غاریقون چهار دانگ فربیون دانگ زنجبیل و جند
بیدستر از هر یک دانگ و یک شربت باشد فضلهای که در تن گرد آید و اندر
دماغ بیرون آید و تن گرم کند و سود دارد صرع و سکته و فالج و لقوه
و تشنج و امتداد که از تری بود و درین معنی بی همتاست و در باب چهارم و پنجم
تا دهم محمد بن زکریا هیچ داروی نفرموده است از داروهای کی باب چهارم اندر آنچه باب دهم
یاد کرده است و آن چیزیست که از زرده خایه مرغ سازند و جالینوس گوید
که خایه مرغ میانجی است و قوی و خون صافی زاید از و بگیرند خایه مرغ و اندر قدح
شکنند و بکفچه بزنند تا هموار شود دو مرزرده را نیم دانگ زنجبیل سوده بر افکنند و بر
مقدار ده یک از آن زرده ابکامه و همچندان شراب خوش بوی با وی کنند و آن قدح
اندر دیک پایه نهند که اندر وی آب باشد و می جنبانند و میجوشانند تا تیره شود و برسد
باب پنجم اندر داروهایی که دفع مضرت میوهای تر یاد کردیم است صفت
گلنگبین تربدی که معده قوی کند و صفرا براند و نفخ بنشاند بگیرند تربد نیم کوفته
ده درم و آب چهل درم بر وی افکنند و در آفتاب نهند و سر آن بپوشند و گاهی
جنبانند و پس از آن که روزها بر وی گذشته باشد آن آب از وی جدا کنند

وآب دیگر بر وافکنند تا چهار بار و هم برینگونه آب از و بستانند پس بگیر گلنگبین
که خشک گونه باشد سی درم و باین آب بسرشند و در آفتاب نهند تا گلنگبین
آن آب را بتمامی بخورد گلنگبین مسهل باشد بعملی دیگر بگیرند برگ گل و نهند تا
پژمرده شود و برده درم از و دو درم و نیم تربد سوده کنند و شکر گداخته سرشند
امالخستین لطیف تر است. صفت داروی که خداوندان مزاج گرم را شاید
بوقتهای گرم و انرا که خواهد صفرا افشاند بگیر دانی ترشی و از آب آن دو رطل و تخم تر
و بیست درم شکر طبرزد بر وافکنند و بخورد و این شربت بوقت خرمای بروا اگر
و خربزه بغایت نیک بود کسی را که آب بسیار خورده باشد در ناشتیه یکبار
خورد آن صفرا و رطوبتها که ازان آمده باشد براند صفت داروی
که شکم رفتن باز دارد که از بسیار خوردن خربزه و میوهٔ تر بدید آمده
باشد سماق ده درم تخم شملید ده درم طباشیر پنج درم بیامیزند و بیخته
از سه درم تا پنج درم و آن دارو بگاه باید خوردن و اگر از شکم میرود
اگر زرد باشد و تشنگی باشد و اگر سپید و تشنگی نباشد با روغن ترش الکن
سفوف خورد که از اسفوف کند خواهد صفت سفوف کندر ده درم نانخواه
سه درم سعد و تخم کرفس از هر یک دو درم خوردنی دو درم با سه درم
باشراب کهن باب ششم اندر داروها که در دفع مضرت میوهای
خشک گفته است و این یک داروست طرفه نیکو خداوندان قولنج را

وشاید که

وشاید که پیوسته بخورند تا اصل قولنج و آن علت بریده گردد اندیگر بگیرد
انجیر خشک صد درم یا ده درم شیرهٔ انجیر و صد کور پوست باز کرده پنجاه درم
برگ سداب باهم بکوبند در هاون پاک بوقت حاجت از و چند خایهٔ
مرغ بخورند در ان وقت که معده از طعام گرسنه شده باشد باب
هفتم اندر طعامهایی که بهم خورند زیان دارد این یک فصل از مقالت
دوم است ازان کتاب چون بکار می آید و سودمند بود درین کتاب
یاد کرده آمد چنین گوید محمد زکریا الرازی که دو مطبوخ ترش از پس یکدیگر نباید
خورد و در هم مثلا دوغبا و غوره با و ترفبا و سکبا و جز از آن هر ترشی که
باشد زیان دارد و مگر در میانه سپید با با خورده باشند و این نیز
همان به باشد که نخورند و نشاید که دیگر ترشی خورد چون شفتالو خورده باشد
یا زردالو یا انار یا سیب یا آلو یا غیر آن از میوهای ترش و گیرنده و نشاید
برنج و سرکه خورند یا طعامی که از سرکه کرده باشند چون افسرده و پالان
و نشاید که نمک سوده و کامه بهم خورند یا قدید و ماهی شور و پنیر خشک و نشاید
که شیر خورند آن روز که میوهای ترش خورده باشند و تره نیز چون کوک
و اسفناج و گشنیز و طرخون و نشاید که کبوتر بریان خورند با پیاز و سیر و
گندنا و سپندان هر کدام که باشد و نشاید که طفشیله و باقلی خورند بهم و نشاید
که تره سرد و بادکن خورند با سماروغ و نشاید که قدید خورند با سرکه پخته یا

ترشی دیگر که مانند آن باشد ونشاید که ترینه با روغن گاو بهم خورند ونشاید
که گوشت سپیدبا از مرغابی کنند ونشاید که گوشت صید بسر که یا بشیر یا با ماست
بزند ونشاید گوشت صید با میوه تر بهم خورند ونشاید که از پس سپیدباها
خایه مرغ نخته خورند ونشاید که پس از مطبوخ ترش چون سکبا و دوغبا و غوره با
وسماق با و نار با و انچه بدین ماند بسیکی ترش خورند البته و بد بود ماست با
ترب بهم خوردن وگوشت مرغ و ماست خوردن و روغن با سرکه و بابیکی
که بروزگار در جای سینه باار زرینه مانده باشد که ازان زیان بزرگ باشد و
کباب کردن بر انگشت چوبهای گرم چون انجیر و بید انجیر و درخت زیتون و
نشاید سنج خوردن با پیاز و پنیر بهم که بسیار مردم ازان دیوانه شده اند
ونشاید که پیاز و سداب یا پیاز و بادرو بهم خورند که بسیار کس ازان با مبنا
شده است ونشاید که بادام و فستق بهم خورند که بدگوارست و از وبیم
حصبه بود ونشاید که پسته خورند با جوز هندی و یا جلغوزه که دهن را زیان
دارد و انگبین که با شراب تلخ بهم خورند صعب زیان دارد صفرا را
و خربزه شیرین با مغز خورند از و معده تباه شود و زیان آورد و انار ترش
و ریباس و مانند آن کسی که عدسی خورده باشد هم زیان دارد مگر کسی که
معده و جگر او سخت گرم باشد و آب گرم خوردن پس از طعام شوربا زود
زیان دارد و برف آب زیر میوهای تر همچنان و چیزی سخت سرد بس چیزی
کرم مثلا

زیر پای او نهند برودی بار نهد و این بارها آزموده ایم اگر خواهند که آبستنی
زن بدانند زن را بفرمایند تا یک روز هیچ نخورد و با خر روز سپند در آتش
دود کنند و جهد کنند تا آن دود در فرجش رود و انگاه اگر از دهان و بینی او
بوی سپند آید آبستن بود و اگر نیاید نبود و اگر گونه زن آبستن نیک بود
و براندامش کلف کم باشد نشان آن بود که فرزند پسر بود و اگر کلف
بسیار بود و گونه روی تباه بود و پهلوی چپ گران باشد نشان دختر باشد
و اگر گرانی بجانب راست بود و سر پستانها سرخ باشد یا سرخ بوم
پسر بود و اگر سر پستان سیاه بود دختر بود و اگر جماع دوست دارد
دختر بود و اگر دشمن دارد پسر بود و اگر پس از سه ماه جنبد پسر بود و اگر
بچهار ماه جنبد دختر بود و اگر خواهد که بتحقیق بداند یک مثقال زراوند را خرد بکوبد
و بعسل عجین کند و با بریشم سبز ببندد باید و آبستن از بامداد تا نیمروز
بخود برگیرد اگر خیو در دهانش شیرین بود پسر باشد و اگر تلخ بود دختر باشد
والله اعلم باب در منع آبستنی از جای بلند فرو جهد و آب دیر خورد و
اگر پاره قطران بخود برگیرد منع کند و اگر تخم حنظل و ریم آهن و کلم و تخمش و سقمونیا
از هر یکی قدری بستانند و جمله را کوفته با پاره قطران بیامیزد و بخویشتن بر دارد
منع کند و آزموده است و اگر پلپل کوفته همچنین فعل کند بر دارد و اینها همه که گفتیم باید
که زن بعد از جماع بخود بر دارد اندر درد دندان اگر کسی را درد دندان باشد

برای درد دندان

بگیرد مغز نگوشش و با سرکه بجوشانند و اندر دهان گیرد درد دندان
را ببرد و اگر پارهٔ عاقرقرحا در میان دندان گیرد به شود و یا بگیرد زاج و
نمک هندی و رازیانه و بادیان خرد بکوبد جمله را و با روغن کنجد در میان
دندان گیرد و بدان غرغره کند و مضمضه تا به شود و یا بکوبد سیر و آب آنرا
بگوشش چکانند به شود و اگر کسی را در بن دندان کند که بتازی اکله خوانند
چون از بن دندان بیرون آید بگیرد پوست ترنج و فلفل از هر یکی سه درم
شب یمانی و مازو و خرفه و پوست انار و پوست هلیله از هر یکی دو درم
بکوبد و بیزد و با سرکه مضمضه کند و در بن دندان مالد تا به شود در
گند دهان اگر کسی را گند دهن باشد آن از تباهی معده بود بگیرد هلیله سیاه
پنج درم گل صد برگ سه درم مصطکی دو درم زعفران شاخ یکدرم نیم
صبر سقوطری دو درم بکوبند و بیزند و مشک و زعفران این هردو را جدا
بسایند و در داروهای دیگر اندازند و بیامیزند و با آب سرد معجون کنند
و حب کنند هر یکی یکمثقال و هر شب بوقت خواب یک از آن بخورد به شود
در تقطیر البول اگر کسی را بول قطره قطره آید او را این دارو باید کردن اول
بگیرد تخم حرحر و تخم کزر و کوکنار و مغز مغز و شکر از این همه برابر کند و بکوبد
و بیزد و با عسل معجون کند و هر روز ناشتا چهار درم بخورد و بوقت
خفتن چهار درم نافع بود در خارش مقعد اگر کسی را خارش مقعد باشد

بگیرد دانه

برای خارش کون

بگیرد دانه سیر را و با روغن بجوشانند و شیاف بندد و بکار دارد خارش
مقعد را ببرد و اگر با روغن زیت کند به باشد و دیگر بگیرد بورهٔ ارمنی یکدرم
با آب سیر تر کند و بخورد باد نا بگشاید و باد از زانو ببرد و خارش مقعد را زایل
کند اندر مردی شدن اگر کسی را مردی شده باشد این دارو بکند تا منفعت یابد
اول بگیرد معاث و سنبل و کنجد و کریج سفید هر یکی هفت درم بکوبد و بیزد و
با شیر گوسفند تر کند و بسرشد آنگاه بگیرد تابه سنگین و بر آتش نهد و پاره روغن
بادام در انجا افکند و این داروها را جمله در تابه کند تا بریان شود و بخورد نافع
آید و اگر کسی دوشیزگی دختر نتواند برد بگیرد بیخ دارچینی شیرین و بکوبد و بیزد
و با عسل معجون کند و شربتی دو مثقال بخورد نافع آید دیگر بگیرد زنجبیل و سیاه دانه
از هر یکی دو مثقال بکوبد و با عسل معجون کند و بخورد تا منفعت یابد در بیخوابی اگر
کسی را خواب نیاید اول بگیرد پوست خشخاش نو دو درم در هاون افکند و بکوبد
و با شکر بیامیزد و یکهفته بخورد تا خواب خوش آید دیگر بگیرد قدری افیون را
و بکوبد و قدری بر کف دست و قدری بر کف پای مالد تا خواب آید دیگر بگیرد تخم
کدو و روغن آن بکشد و بر سر و روی و پیشانی و ابروی و بینی مالد و بدان جذب
کند تا به شود در اشتهاء طعام اگر کسی را اشتهای طعام نباشد این دارو
باید خوردن تا اشتهای طعام آورد و معده را پاک و قوی کند و طعام را
هضم کند و بسیار چیزها را سود دارد بگیرد عود هندی و زنجبیل و مصطکی و قرنفل

و دار فلفل از هر یکی پنج درم و شکر هفت درم این داروها جدا جدا بکوبند و بیزند
و با شکر بیامیزد و همچنان خشک کند و هر روز سه مثقال بخورد
تمت هذه الرساله بعون الملک الوهاب
م م م م م
م م
م

بیان بعضی از معاجین و اشربه و اقرصه که در اکثر اوقات بیماران
محتاج به آن میشوند بنحوی که در کتب مشهوره ذکر کرده اند قرص طباشیر ملین جهت
سرفه و خشونت سینه و تبهای تند و تب محرق نافع بود و تشنگی را بنشاند
صفت آن طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو نشاسته صمغ عربی خشخاش کثیرا از هر یک یکدرم بلعاب اسپرزه
قرص سازند قرصی یکمثقال و بهتر آنست که چون پنج روز از تب بگذرد
روز ششم استعمال نمایند و با شیره ها ضم نموده بنوشند قرص
طباشیر ممسک نافع است بجهت تبهای صفراوی و شکم را ببندد و خون
رفتن از شکم باز دارد و تشنگی بنشاند صفت آن گل سرخ پانزده درم
صمغ عربی نشاسته تخم حماض گل ارمنی از هر یک دو درم طباشیر سماق
زرشک منقی از هر یک هفت درم بگلاب حب سازند و با شیره تخم خرفه
و رب به استعمال نمایند قرص زرشک صغیر نافع است بجهت تبهای

صفراوی و تبهای کهنه و ضعف معده و جگر و تشنگی را بنشاند و سده را
برطرف نماید و چون چهارده روز از تب بگذرد استعمال نمایند با شیره
تخم کاشنی و سکنجبین بزوری صفت آن زرشک مقشر پانزده درم تخم کاشنی
تخم خرفه مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل الطیب
از هر یک درمی بلعاب اسپرزه قرص سازند قرصی یکمثقال و آن یک خوراک است
و بعضی سه مثقال طباشیر اضافه مینمایند شربت فواکه دل را قوی و معده را قوت
دهد و تشنگی بنشاند و قی را برطرف کند و نافع است بجهت اسهال صفراوی
با شیره تخم خرفه صفت آن آب به آب سیب آب انار ترش و شیرین آب
گلابی از هر یک یکجز و آب زرشک آب سماق آب زغرور از هر یک نیمجز و بجوشانند
و با قند بقوام آورند و اگر شیرین آنرا خواهند قند را بیشتر داخل و اگر ترش
خواهند قند کمتر و اگر ورق نقره قدری اضافه نمایند بهتر خواهد بود شربت
انار ترش قی را برطرف و صفرا دفع کند و تشنگی برطرف نماید و معده
را قوت دهد صفت آن آب انار ترش چهارصد مثقال نعناع تازه دو شاخ
عود خام آمله مقشر مصطکی از هر یک دو مثقال پوست بیرون پسته پنج مثقال
سوای مصطکی تمه را بجوشانند و با قند بقوام آورند بعد از آن مصطکی را
کوبیده اضافه نمایند شربت خشخاش بجهت منع نزله و ریش سینه و شش
نافع بود و بیخوابی را زایل گرداند صفت آن صد عدد خشخاش با پوست نیم کوفته

کنند و با سیصد مثقال قند بقوام آرند شربتی پنجمثقال با شیره تخم کاهو
مناسبست لیکن در وقت ریختن نزله بر سینه نافع است و با آنکه سینه را
از مواد پاک نموده باشند و اگر ماده نزله در سینه ریخته و قرار گرفته باشد ضرر
عظیم دارد باید که درین وقت استعمال نکنند شربت سیب معده و دل را
قوت دهد و فرح آورد و قی و اسهال صفراوی را باز دارد صفت آن سیب
صفهانی را از دانه و پوست پاک نموده در هاون سنگین بکوبند و آب آنرا بگیرند
و هر یکمن آب را صد درم قند داخل نموده بقوام آورند و با عرق بید مشک بنوشند
و شربت به را نیز بدین دستور بجهت تقویت معده ساخته بنوشند که نظیر ندارد
و اشتها را زیاد گرداند و با گلاب استعمال نمایند و شربت ریباس را نیز بدین
طریق بجهت اسهال صفراوی و قی و آب بسیار خوردن و قوت معده نوشیدن
نظیر ندارد شربت غوره تشنگی بنشاند و تب گرم را سود دارد و خمار را دفع کند
صفت آن آب غوره یکجز و بجوشانند با یکجز و قند سفید تا بقوام آید شربت
عود معده را قوت دهد بوی دهان خوش کند و هاضمه را قوی کند صفت آن
عود هندی آمله مقشر از هر یک ده مثقال سنبل الطیب قرنفل مصطکی جوزبوا از هر یک
دو مثقال مجموع نیم کوفته در کیسه کتان کرده در پنجاه مثقال گلاب بجوشانند و کیسه را
نیک بمالند تا قوت بگلاب دهد و با دویست مثقال قند بقوام آورند و بعد از
قوام نیم مثقال مشک سوده در آن حل کنند شربتی سه مثقال نافع است بجهت
کسی که

کسی که طبیعت آن سرد باشد شربت دینار طبع را نرم و دل و جگر و معده را
قوت دهد و سده بگشاید و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و تشنگی
بنشاند صفت آن تخم کاشنی نیم کوفته ورق گل سرخ از هر یک بیست درم بیخ
کاشنی چهل درم نیلوفر گاوزبان از هر یک ده درم تخم کشوث در کتان بسته
سه درم بجوشانند تا مهرا شود و صاف کنند و با یکصد و هشتاد مثقال قند
بقوام آورند بعد از ان ده مثقال ریوند چینی سائیده در ان حل کنند شربتی پنج
مثقال با پیاله آب عنب الثعلب و در ابتداء ذات الجنب نمیتوان استعمال نمود
لیکن اولی آنست که بعد از چهارده روز استعمال نمایند شربت زوفا سرفه
بلغمی را نافع بود و سینه و شش را از اخلاط پاک سازد و ربو و ضیق النفس را
سود دارد صفت آن عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر بیست دانه بنفشه
چهار درم پر سیاوشان هفت درم تخم خطمی تخم خیارین از هر یک پنج درم اصل السوس
زوفا از هر یک هفت درم بجوشانند و بپالایند و با دویست مثقال قند
بقوام آورند شربتی پنج مثقال با لعاب بزرک سفید استعمال نمایند
شربت تمرهندی طبع را نرم کند و قی صفراوی باز دارد و صفرا بشکند و معده را
قوت دهد صفت آن تمرهندی صد مثقال شیره اش را بگیرند و بپالایند
و با دویست مثقال قند بقوام آورند شربتی پنجمثقال شربت صندل دل را
قوت دهد و خفقان گرم و جگر گرم را نافع بود و تقویت معده و تشنگی را برطرف

کند صفت آن صندل سفید سائیده بیست مثقال در گلاب بخیسانند یک شبانروز
وروز دیگر اندک جوشی بدهند و شیره آنرا گرفته با یکصد مثقال قند بقوام آورند
نوع دیگر صندل را در میان اندک سرکه بخیسانند و مثل قسم اول بقوام
آورند پس درین صورت تفتیح شده و سریع النفوذ میشود و تبرید بیشتر مینماید
لیکن بجهت حبس طبیعت مناسب نیست شربت بنفشه ذات الجنب و
ذات الریه و سرفه و درد چشم و درد حلق را نافع بود و بول بر آرد و سینه
را نرم گرداند صفت آن بنفشه تازه پنجاه مثقال بجوشانند و صاف نمایند و با
دویست مثقال قند بقوام آورند و اگر بنفشه تازه نباشد هفت مثقال
بنفشه خشک را بجوشانند و با صد مثقال بقوام آورند باید که در طبیعتی که صفرا بسیار
غلبه داشته باشد استعمال ننمایند زیرا که ممکن است بسبب شیرینی که دارد
مستحیل بصفرا شود و جمیع شربتهای شیرین ممکن است که درین صورت
مستحیل بصفرا شود الا شربت نیلوفر که مستحیل بصفرا نمیشود بلکه درین صورت
نیز دفع صفرا بر طرف میگرداند از او این از خواص عظیمه است که حق سبحانه و تعالی
بکمال قدرت باهره در نیلوفر خلق کرده است و تفصیل این مبحث را اگر کسی
در شرح قانونچه ذکر نموده ام شربت گاوزبان دل را قوت دهد و سودای
مزاج را بغایت نافع بود و خفقان را زایل گرداند صفت آن مثل صفت شربت
بنفشه است و همچنین شربت عناب نافعست بجهت شرو آبله و حصبه و سینه را

وسرفه

ای بسا از سخن ابطیل

وسرفه و زیادتی خون انوشدارو ساده دل و معده و جگر را قوت دهد و خفقان
و توزع را نافع بود و فرح آورد و رنگ روی را نیکو گرداند و بوی دهن و
عرق را نیکو و خوش کند و اشتهاء طعام آورد و پیش از طعام و بعد طعام
توان استعمال نمود صفت آن گل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنج مثقال
میخک اسارون مصطکی سنبل الطیب از هر یکی سه مثقال قاقله کبار و صغار
زرنب بسباسه دارچینی جوزبوا قرفه و زعفران از هر یک دو مثقال آمله
مقشر نود مثقال قند و عسل بالمناصفه از هر یک دویست مثقال آمله را
یک شبانروز در شیر بخیسانند پس بشویند و در دویست مثقال آب
بجوشانند تا مهرا شود و از پشت غربال بیرون کنند و با قند و عسل بقوام
آورند و ادویه را کوفته و بیخته استعمال نمایند شربتی یک مثقال تا دو مثقال
از عقب آن پیاله گلاب اطریفل صغیر استرخای معده و بواسیر را نافع
بود و بوی دهن نیکو کند و لون را صاف گرداند صفت آن پوست
هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک
ده مثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده با دو وزن اجزا عسل
مصفی بسرشند شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال اطریفل کشنیزی معده را قوت
دهد و درد سر و درد گوش و درد چشم که بسبب آن بخار باشد نافع بود
صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه آمله مقشر کشنیز خشک

اجزا مساوی کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده با دو چندان وزن همه
عسل مصفی بسرشند شربتی دو مثقال وقت خواب از عقب آن پیاله آب گرم
اطریفل مقل بجهة بواسیر عظیم نافع بود صفت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر
از هریک ده درم مقل سی درم مقل را در آب تره بکدازند و شصت مثقال عسل
اضافه کنند و بجوشانند تا بقوام آید اجزا کوفته و بیخته بدان بسرشند دوا المسک
گرم ضعف معده و دل و خفقان و صرع و ضیق النفس و فالج و تب ربع را سود دارد
و بادهای زنان آبستن را دفع کند و رنگ را نیکو گرداند صفت آن زرنباد
درونج از هریک درمی مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض از هریک نیم
درم بهمن ساذج هندی سنبل الطیب قاقله جندبیدستر و والد از هریک
چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هریک دو دانگ مسک یکدانگ و نیم کوفته بیخته
بعسل شهد بسرشند شربتی از یکدرم تا یکمثقال معجون نجاح مسهل سودا و بلغم بود
و امراض سوداوی و بلغمی و تب ربع را بغایت نیکو بود صفت آن هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی آمله مقشر افتیمون از هریک ده درم بسفایج فستقی اسطوخودوس
تربد سفید از هریک دو درم و نیم سقمونیا سه درم کوفته و بیخته با صد و پنجاه درم
عسل بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال معجون خیارچنبر مسهل صفرا و بلغم
بود و بجهت قولنج بسیار نافع باشد صفت آن تربد سفید چهل درم بنفشه سی
درم نمک هندی هفت درم سقمونیا ده درم ربالسوس هفت درم زیانه

افیمون مصطکی از هریک پنج درم عسل خیارچنبر صد درم روغن بادام چهل درم
قند سفید و عسل از هریک صد مثقال مغز خیارچنبر را در قند و عسل حل
کنند و داروها کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده بیکدیگر بسرشند شربتی
از پنج مثقال تا هفت مثقال معجون سورنجان مسهل صفرا و بلغم باشد و مخصوص
درد مفاصل و نقرس و عرق النسا است صفت آن سورنجان مصری شش
مثقال ماهیزهرج پوست بیخ کبر شیطرج هندی بوزیدان از هریک دو درم
پوست هلیله زرد تخم کرفس نمک هندی برگ خیار زبد البحر فلفل سفید رازیانه
سعتر از هریک یکمثقال گل سرخ زنجبیل سقمونیا کشنیز خشک از هریک سه درم
تربد سفید پانزده درم روغن بادام چهار درم و نیم عسل صد و پنجاه مثقال درم
بطریق متعارف معجون سازند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال دوا المسک
بارد بجهة تقویت دل و دماغ و جگر و معده گرم نافع بود غشی را برطرف گرداند
و خفقان را زایل نماید صفت آن مروارید ناسفته ابریشم مقرض کاهربا صندل
سفید از هریک دو مثقال تخم خرفه تخم کاهو گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ
طباشیر از هریک سه مثقال بنفشه مصطکی از هریک یکمثقال مشک خالص عنبر اشهب
از هریک نیم مثقال ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا سی عدد با دو چندان وزن
همه شربت سیب معجون سازند خوراکی یکمثقال از عقب آن پیاله عرق
بیدمشک و اگر بعوض شربت سیب با شربت فواکه معجون سازند شاید

رساله در استعمال چوب بسم الله الرحمن الرحیم چینی منسوب بحکیم عماد الدین محمود

الحمد لولی الحمد والصلوة والسلام علی صاحب لواء الحمد و علی آله الطیبین اجمعین
اما بعد پوشیده نماند که انچه درین تاریخ مردم بر آن اطلاع و از استعمال
آن انتفاع یافته اند بیخ چینی است چنین مسموع شد که در بعضی اوقات در ان
بلاد که بیخ از انجا می آورند قحطی پیدا شده بود و مردم بصحرا متوجه شده اغتذا
باصول نباتات میجستند و چون غذوبتی دارد و طعم و رایحه که موجب تنفر باشد نداشت
بان رغبت بیشتر مینمودند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه خاصه
سوداویه و قروح عفنه و نواصیر و مانند آن بودند و از خوردن آن شفایی کامل یافتند
و چون این حال مشاهد ایشان شد از آن زمین استخراج مینمودند و بدیگر مواضع
میبردند و منتشر شفا میشد و چون در آن صحرا بی نمک خورده میشد و بهر جا که میبردند بی
نمک بوده بتلاحق افکار و تجارب بسیار قرار بدان داده بطریقی که حالا معمولست
میخورند و بعد از انکه بدینجا آوردند تغیری میکردند و در بعضی مفید میبود و در بعضی نفع نداده
بلکه مضرت میرسانید از انجمله بیگم را که حرم محترم شاه اسمعیل بود فالجی طاری شد
و بعد از معالجات بسیار او را حرکت پیدا شد اما دست او از حرکت ماند
و چون اول اشتهار این بیخ بود و در استعمال آن دغدغه بلاک بود و اولاد

دیگری

میکند و ازاله یبوستی که لازم این مرضست مینماید اما نفع او در لقوه
سبب آن اگر موافق تجربه واقع شود آنست که مواد متشنجه و مرخیه را
بتعریق اخراج میکند اما فایده او در برص سیاه ظاهر است و در برص
سفید جهة انکه خون صافی و رقیق درین اوقات بسیار حاصل میشود و
ازاله رنگ و طبع غذای عضو مبروص میکند و ماده مرض بر شیاف یا
بتعریق در ایام دراز بواسطه انکه ترقیق کرده است اخراج مینماید و اما فایده
او در قولنج بواسطه انکه تحلیل و ترقیق ماده محدث قولنج میکند و بباید دانست
که مراد مردم از لفظ قولنج تشنج و امتلای اعصاب و عضلات و رباطات
و دردی که از انصبات مواد درین اعضا حادث میشود و نفع این دواء درانها
حاجت به بیان نیست و اما قولنجی که متعارف اطباست و آن وجع
امعاست بواسطه خروج ما یخرج بالطبع نفع این دوا بواسطه ازاله [illegible]
و ادمان اوست و اگر نه با انکه معلوم نیست که حل قولنج صعب کند
بمشقت پرهیز آن نمی ارزد و اما فایده او در وجع الورک که انرا رگی
کهنکو گویند آنست که رطوبات غلیظ که متشرب شده در جرم عضو
بواسطه لطافت بخار لطیف میشود بواسطه حمیه و بهمین دلیل نفع او
در عرق النسا ظاهر است و اما مرض بجلی بواسطه تحلیل ماده و تبخیر
و تلیین و توسیع مسام جلد و تصفیه دم از کدورت و شوایب مغلظه

عسرهم

ومحرقه و همچنین امراض مقعد و بواسیر جهت آنکه حدوث آنها از
مواد غلیظه سوداویه میشود و این دوا در دفع سودا اثر عظیم است
و اما نفع آن در تب ربع بواسطه تلطیف ماده و اصلاح دم و ازاله
کیفیت سودا از اخلاط و اعضا و اما نفع او در مفاصل از آنچه در وجع
الورک گفته شد ظاهر میشود با آنکه ماده این در صعوبت و غلظ
از آن کمتر است و اما نفع او در داء الفیل و دوالی بواسطه تصفیه دم
و زوال سوداویه و غلظ سودا است فصل معلومست که این دوا
در امراض کثیره صعبه مزمنه نفع و قوت تاثیر بحیثیتی دارد که بعد از آنکه
در امراض مذکوره از سایر معالجات مایوس گشته باشند از
استعمال آن نجاح تمام حاصل میشود و ازین سبب که میگویند نیز
او از آب حیوانست بتخصیص که روایه کرده اند که از حوالی ظلمات
می آورند خواه این ظن صواب باشد و خواه خطا سبب نفع کلی
این دوا و رون از چند وجهست و محتملست که از تمام وجوه باشد و
محتملست که از غیر وجوه ۷ باشد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء
وجه اول آنست که بخار این دوا بعد از نضج و طبخ کامل و تلطیف حرارت
طبخ ابرا و تمزیج آن دوا هم در ظاهر بدن و هم در باطن تاثیر میکند اما
در ظاهر ظاهر است و اما در باطن جهت نفوذ او از راه استنشاق

وتنفس

وتنفس از آن اثر کلی بدماغ میرسد و از جذب این بخار که از مسام بدن
رفت بواسطه سرعت غوص به بسیاری از مواضع بدن میرسد بس چنین
که ظاهر شد هیچ جا نیست از بدن که بخار در آن تاثیر نسازد وجه ثانی از
تاثیر این دوا خوردن آب گرم اوست که بالخاصیه و بالطبع منجذب میشود
در عروق زیاده از آنکه آب فقط منجذب میشود و این معنی بر شارب
این دوا ظاهر است که از آشامیدن آن اصلا ثقل نمی یابد و سبب این
سرعت انجذاب آنست که بحرارت طبخ این آب در غایت لطافت
شده جهة آنکه سر آنرا بسته اند و بخار آن چون راه بیرون ندارد بسر دیگ
میرسد و مستحیل باب میشود و باز در دیگ میریزد و علی هذا آب در لطافت
بمرتبه اعلا رسیده و همچنین آب چون بمعده رسد زود از عروق نفوذ
کند و بجگر و سایر اجزای بدن رسد خاصه که حرارت طبخ هنوز با او
و آن موجب سرعت نفوذ اوست و چون خود در کمال رقت و لطافت
است خون و اخلاطی که ممازج اوست لطیف میشود و رقت آن زیاده
از قدر طبیعی میشود و معلومست همچنانکه باعضا مدد غذا میرسد که اگر منقطع
شود آن عضو فانی و ضعیف میشود و همچنین مواد امراض با وجود آنکه صلابت
زیاده از قدر متعارف داشته باشد اغتذا بمواد مناسبه میکند و هر گاه
که مواد بدنی انحلال یابد اگر دو مرضی که از آن اما ونشود داشته باشد در

بکمال لین و رخاوة وضعف شود هر گاه که این حال بر و بو ما فیه ما دام

شود بسیاری میگذرد که از آن اصلا اثری نمیماند وجه ثالث آنست

که بدن بتکثیف بکیفیت بخار متحلل میشود و این کیفیت میماند در بدن بواسطه

تواتر ورود بعدم انغسال و غیر آن و عدم تبدیل ثیاب و مسام بدن اکثر

اوقات منفتح است و تعریق بخار مزید تفتیح و این موجب وصول کیفیت

دو است باعماق و در تحت الجلد خود البته میرسد و از انجا شیئاً فشیئاً

باقصی بدن میرسد و در عروق بدن بواسطه حرارت در و تاثیر بسیار

کرده و اخلاط حاره حاده که مصاحب او ست تحلیل میدهد و در نتیجه همچنین

بسیاری از انجره نیز در منافذ جامه نیز هست و این امور مستلزم آنست

که تحلیل قوی حاصل شود خاصه در جلد و مادون او و انچه دور است از

مسام بواسطه انکه اثر ما فی المسام باو میرسد آن نیز تحلیل میابد وجه رابع

آنست که ترک ملح مصلب مجفف میکند و در اعضا بواسطه آن لین و رطوبت

حاصل میشود و از نمک اعضا صلب میشود و نفوذ دوا در و متعسر میشود و

قوام رطوبات را نیز غلیظ میکند و منجمد میسازد و مقوی اینمعنی آنست که

مولود را نمک بر اعضا میپاشند تا صلب شود و از حمامات و ثیاب

صلبه و هواهای بارده متضرر نشود وجه خامس قریب بانچه سابقا معلوم شد

آنست که چون اورا در آب میجوشانند و طبخ او میخورند در عروق و دقیقه

نفوذ

نفوذ میکند و مواضعی که محل صلابت و غلظ است میرسد خواه بواسطه طول

استعمال او که بهمه جا میرسد و خواه بواسطه انیکه طبیعت توجه امور نافعه

بمواضع لایقه میکند شیئاً فشیئاً مدوست مواد صلبه میمالد بحرارة لطیفه ذاتیه

و مکتسبه از حرارت طبع و آنچه تلطیف میکند اگر بطریق تبخیر میکند اخراج آن

از مسامات بخار میکند و اگر بطریق تسییل میکند با مایه طبع بطریق عرق

و ترشیح یا از مجاری بول مندفع میشود و میتواند بود که بهمه طرق دفع

کند وجه سادس ترک اطعمه غلیظه و ردیه و استعمال اغذیه صالحة الکیموس

پس از این ماده مدد آن امراض منقطع یا کم میشود و طبیعت بر آن مستولی

میگردد و دفع میکند وجه سابع تقلیل غذا خواه اختیاراً و خواه اضطراراً

جهة انکه بی نمکی طعام موجب عدم توجه تمام طبیعة است بر آن و تقلیل غذا

مواد میشود و تقلیل مواد موجب استیلاء طبع بر دفع وجه ثامن طول زمان است

جهت انکه ما اثر هر چند ضعیف باشد در مدت طویل تاثیر او قوی

قریب این معنی در اثنای وجوه مذکوره گذشت وجه تاسع آنست که

بواسطه عدم تنفس از هوای بارد سخونتی در ارواح قلبیه بهم رسد و از

انجا در تمام بدن و ارواح حاصل میشود و موجب تحلیل قوی میگردد

وجه عاشر آنست که طبیعت درین اوقات که غذا کمتر می یابد و

می آرد با صلاح ماده مرض و صرف میکند در مصالح خود وجه حادی عشر

تا آنکه بعضی از مقدمات او در مطاوی ماسبق معلوم شده است که
اگر کسی چند روز متعاقب غذاء از غذاها را هر چند صلب باشد در آب
گرم فقط بگدازد بسیار زمانی نگذرد که آن غذاء بگدازد پس اگر مدت
چهل روز این آب حار محلل مذیب را استعمال کنند از باطن بموضع
الم میرسد جهة آنکه آب مشروب باقصی بدن میرسد و با خون بهمه مجاری
میرود بدلیل آنکه بول حنا در یا بسته سرخ میشود و هرگاه که هر روز با نضج
تحلیل قوی خواهد یافت یوماً فیوماً اقوی میشود زیرا که اثر او و کیفیت او
از و تمام زایل نشده اثر دوای روز دیگر میرسد و بتحلیل نیز یوماً فیوماً
کم میشود و هرگاه فاعل قوی شود و منفعل ضعیف فعل باکمل وجوه وجود
یابد و در نواصیر و قروح بواسطه رداءت ماده غذای العضو قرحه ناصور میشود
و هرگاه که آن رداءت برطرف شود اخلاط صالحی که کاسر رداءة آن
باشد یا بتحلیل رود بواسطه قوت محلل یا شسته شود و طول ملاقات
او بدن را برطرف شود بلکه مجموع این امور و امثال آنها واقع شود برطرف
شدن اینها بسیار صعب نباشد و اما در سایر امراض مذکوره سبب وقوع
علت آنها اکثر مذکور شود فصل در بیان شرایط خوردن چینی اما شروط
منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلقست بنفس این دوا دویم آنکه متعلق است
باستعمال او و قسم اول در و چند شرط است اول آنکه سرخ باشد چه سفیدی او

با آنکه غالب

با آنکه غالب سنگین تر میباشد دلالت بر غلبه نضجیت و قلت نفخ و
حرارت میکند و همچنین طبیخ بیخ او نیز سرخ است دویم آنکه سنگین باشد
زیرا که سبکی او کهنه بوده و پوسیده و کم قوت بنا بر آنکه سبکی او بواسطه
غلبه اجزاء هوائیه خفت پیدا میکند و اجزاء هوائیه متخلخل مزاجست و تخلخل موجب
تاثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوای او سیوم کم گره باشد و سطح ظاهر
مستوی باشد چه آنچه برخلاف این باشد یا اینست که در زمین کم رطوبت
نما یافته و پس بر و غالب شده و معلومست که این چنین دوا جذب غذای
خود نتوانست کردن و ناقص و کم قوت مانده یا آنست که هنوز استکمال
نیافته بیرون آورده اند و رطوبت غیر ممازج او مفارقت نموده و ضعف و
نقصان این ظاهر است چهارم آنکه متوسط باشد میان کوچکی و بزرگی و
اگر چنین نباشد افراط در بزرگی چندان مذموم نباشد مادام که
جامع صفات حمیده باشد و اما خرد باوجود آنکه در اکثر حالات اثقل
میباشد بواسطه نقصان نمو کمال قوت نیافته پنجم آنکه در و طعم غالب
دلیلست که جسم دیگر در و طعم در و نفوذ کرده و احداث طعم نموده و چون
او در اصل خالی از طعومت و بعذوبت مایل هرچه نه چنین باشد متغیر و
مستولی شده خواهد بود و آنچنانکه متغیر طعمست مبدل مزاجست ششم
رایحه با او نباشد بهمین دلیل هفتم رنگ ظاهر او مخالف رنگ باطن او باشد

نباشد در اکثر طعم غالب

بلکه اندکی سرختر باشد و ماسوای این دلیل آنست که رنگ از خارج استفاده
نموده باشد هشتم چهار دانگ آن قسم سنگین تر و دو دانگ سبکتر باشد
و دلیل آن در همین مقاله مذکور است نهم آنکه مستوی الاجزا باشد در
صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لیلیت دهم آنکه در آوردن اورا
از مغیرات و مفسدات نگاه داشته باشند مثل آب دریا و نم باران و
گرمی آتش و آفتاب و مجاورت چیزهایی که مغیر و مفسد مزاجست مثل کافور
و فرفیون و جند بیدستر و مشک و امثال آن و این شرطیست عام اکثر
دواها را یازدهم آنکه درست باشد و ناکوفته زیرا که خرد کرده او زود تحلیل
میرود و از و مراد متمیز نمیشود و خوب و بد او متمیز نمیگردد و همچنین جمیع شرطها
که در عقاقیر آورده اند در و ملحوظ دارند اما قسم دویم از شروط که متعلق باستعمالست
در آن نیز چند شرط است اول آنکه بیخ چنانکه مذکور شد بعضی سبک و بعضی
سنگین باشد و وجه آن مذکور شد دویم آنکه آنرا بکاردی پاره کنند تنگی کاغذ
اندکی از آن جسیم تر حاصل آنکه چنان نمیباید کرد که در جوشانیدن مرتبهٔ
اول استقصای تمام قوت او نموده شود و آنقدر قوت در و نماند که در
مرتبهٔ ثانیه که مطبوخ شود میان او و چوب بید کهنه فرقی فی الجمله پیدا نباشد
و گاه هست که میکوبند او را بقدر جو و نخود و یا خلاخرد میکنند و این بد نیست
مادامی که آرد و ریزه نشود و اگر شود بدل کنند آنرا بوزن آن بیخی بطریقی

که مذکور شد

که مذکور شد باشد داخل کنند زیرا که آنچه مانند آرد شود بر وجه مضرت
اول آنکه در و قوتی نمیماند برای طبخ ثانی دیگر آنکه بعضی اجزای او با آب
مشروب داخل میشود و در آن نیز مضرتست دویم آنکه قوت او در طبخهٔ
اولی زیاده از قدر مطلوب میشود و همچنانکه تفریط خوب نیست افراط
نیز مضر است سیوم آنکه آنرا غلیظ میکند و در منافذ و مسالک عروق و قصبه
نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاری میماند و احتمال
تسدید دارد و دیگر آنکه چون در مقدار کمتر از باقی اجزاست تاثر و انفعال
از حرارت طبخ و غیر آن مساوی نخواهد بود شرط دویم وزن معین است که بدستوری
که مذکور شد تجربه بصحت رسیده که ما دون آن وزن غیر مؤثر و ما فوق
آن مضر است سیوم طبخ با آب که اگر سفوف سازند یا معجون کنند یا غیر آن
یا آنکه بدستوری که بعد از این می آید ترتیب یافته باشد خاصیت مطلوب از او
بفعل نمی آید و تعیین آب در میان مایعات بواسطهٔ آنست که قابل قوتی
هست و منافات با هیچ قوتی ندارد و مألوف همهٔ طبایعست چهارم
تعیین وزن آب جهت آنکه زیاده بر آن موجب ضعف یا بطلان قوت
آن میشود و کمتر از آن باعث غلظت قوام تا ثر وزن زیاده از حد مطلوب
و تجربه درین امور شاهد عدل و حاکم صدقست پنجم پوشیدن سر او
در وقت طبخ تا بخره که حامل قوت اوست بیرون نرود و نقصان

قوت او لازم نباشد ششم انکه بجوشانند تا بحد معین و آن کمتر از ثلث
است که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوبست بشود هفتم
انکه در وقت سر دیگ برداشتن دیگرا در زیر لحاف برند تا بخارات
آن بر سر و رو و کلوی شارب برآید هشتم آن بخار بعینه بیرون
نیاید و ضایع نشود و هم برای مصلحی صرف شود و مصلحت آنست که بخاری
که بسیاری از قوت دوا با اوست بعضی در بیرون بدن تفتیح نماید رطوبتی
که بواسطه حرارت بخار پیدا کرده از مسام بیرون آید و همچنان بدماغ از
مر تنفس و استنشاق و پوشیدن سر و روی اثر کلی میکند و رطوبات
غلیظه که در دماغست میکداز د و در سینه و شستن تنفس اثر عظیم میکند
حاصل آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوی میکند اما تاثیر او در اعالی
بدن زیاده است از انکه در اسافل جهت انکه بالطبع صعود بخار بجانب
بالاست و در تنفس نیز اعالی بدن بیشتر متاثر میشود نهم انکه از آن مقدار
که بخار او بیرون آمده باشد و حرارت او هنوز فاتر نشده یک پیاله نیم
بیاشامد بعد از تصفیه تا این آب بحرارت بالفعل و بالقوه آنچه بخار در
جوف اعلی اندکی کرده باشد این در جوف اسفل اضعافاً مضاعفه
بکند و در عروق ماساریقا نفوذ کرده تفتیح آنها میکند و در جگر همچنین و
از انجا از مراجوف بجمیع اعضا میرساند و آنچه مذکور شد از فواید

ومنافع

ومنافع بفعل می آید دهم انکه بقیه آن آب را دو نصف کند و نصفی از
صباح تا پیشین و نصفی از پیشین تا شب جرعه جرعه بجای آب بیاشامد
یازدهم انکه از این آب قدری در دیگ طعام و در شربتها بلکه در ابریق
آب طهارت کند تا از همه جهتی این آب در بدن او اثر کند
دوازدهم انکه استعمال اطعمه و اشربه او بی نمک باشد جهت انکه در
جهت انکه در نمک تصلب اعضا و تخفیف رطوباتست و اینمعنی منافی
افعال این دواست چنانکه مذکور شد شرط سیزدهم انست که از خوردن
ترشیها و شیرینیها و لبنیات و همه طعامها بغیر از چیزی چند که مجوزاست
احتراز کند و سبب آن معلومست و حاجت تفصیل ندارد شرط
چهاردهم احتراز از مباشرت و سبب آن نیز معلومست شرط پانزدهم
احتراز از اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مگر انکه امر حکمی مقتضی یکی از
آنها باشد مثل غضب در بعضی احوال و در آن نیز منع نفس باید کرد و جهات
ضرر آن مخفی و مستور نیست شانزدهم احتراز از حرکات عنیفه و مجملا جمیع
آن چیزها که حافظ صحت را رعایت میباید کرد شارب این دوا را مرعی
داشتن اولیست هفدهم خشک کردن بیخ جوشانیده و طریق آن چنانست
که در سایه خشک کنند و رطوبت آنرا تمام نشف کنند تا از تعفن محفوظ
باشد و اگر زمستان باشد یا هوا نمناک باشد بآفتاب یا حرارت آتش

ملایم خشک کنند و وزیچه یا در کاغذی کنند و بر آن بنویسند که هیچ کدام
نخورد است تا روز بیست و یکم و روز بیست و دوم پنج روز اول را بجوشانند
و بدستور اول تا روز چهل و دوم پنج روز بیستم هژدهم انکه این پنجهای
دو باره جوشانیده را بدستور مذکور خشک سازند و حاجت بآن نیست
که جدا جدا باشد و انرا نگاه دارند تا وقت حاجت بهر چه خواهند صرف
نمایند نوزدهم انکه از این پنج حلوا سازند یا داخل زفت نموده بسر او فرو نهند
یا خشک کرده بسایند و بر جراحت افشانند بیستم انکه در وقت خوردن و
عرق کردن تغیر جامه نکنند و بحمام نروند جهت انکه در مجاری که در بیرون
تاثیر کرده قوتی در جامه و بدن میماند که از رو وام ملاقات تاثیری عظیم حادث
میشود و اگر آن شسته شود آن اثر همه باطل میشود و در رطوبات بدنی
بواسطه طول تاثیر قوت و حرارت غریزی تاثیری هست که کمتر از قوت
تاثیر دوا نیست و ازینست که تا حدی مبالغه نموده اند که دست و رو
باب خالص بشویند بیست و یکم انکه بدن را از هوای سرد نگاه دارند
خاصه در زمانی که مسام بدن بواسطه تعریق منفتح شده باشد که درین
هنگام برودت هوا در اقاصی بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تلیین که مطلوب است
که بفعل آید بفعل نمی آید و دیگر مضرتهای کلیه روی مینماید و واضح باشد
که تعریق بدن در حرارت و برودت موجب وهن ترکیب بدن

میشود

میشود و تحلل و تکاثف متعاقب فی تدریج خلل عظیم میرساند و قیاس
از گرم کردن لشت و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد از انکه این مکرر گشتند
باندک سعی متشحی میشود با وجود قوت و صلابتی که دارد بیست و دوم انکه
بعد از تعریق توقف تمام بکنند تا بدن بحالت اصلی خود عود کند بعد از آن
اگر تردد اندکی بکنند روا است شرط بیست و سیم انکه نگذارند که آب یخ که
مدار شرب و شربت بر آنست سخت سرد شود که موجب حدوث
قولنج یا وجعی قوی در اندرون شود شرط بیست و چهارم آنست که از اموری
که محدث مرضی باشد که منافی باشد محترز باشند خاصه تنها که بجهت ضرورت
معالجه آنرا مقدم باید داشت و استعمال چیزی چند کرد که موافق حمی باشد
و ضد غرض مطلوب باشد و پرهیز اصل باطل شود و اینچنین حال بسیار واقع
شود و سعی بیفایده ماند پس باید که احتیاط بلیغ در رفع اینچنین غایلها بکنند
فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دوا مخفی نماند که مزاجی که برودت و
یبوست بر و غالبست خاصه که در آخر سن شباب و اول کهولت باشد
انتفاع او ازین دوا اتم و ابلغ است و اطفال بواسطه غلبه رطوبت اصلیه و
مشایخ بجهت رطوبت فضلیه ازین دوا کمتر منتفع میشوند مگر انکه مزاج اصلی ایشان
بواسطه عرض مرضی تغیر یافته باشد که درین هنگام محتملست که نفع بسیار
بایشان خاصه کسانی که در آخر سن صبا و اول شباب باشند و بواقع

امراض سوداویه حالتی قریب بدین شیخوخت حاصل کرده باشند که ایشان
میتوانند بود که بسیار منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیه ایشان بواسطه
عارضی برطرف شود و دق شیخوخت ایشان برطرف شدن و بصلاح آمدن
ایشان بواسطه انحطاط هوا بسیار دور است و چند کس را دیدم از
پیران که بواسطه خوردن این دوا اول نوبت حبس بول شد بواسطه
رطوبتی که از عروق ایشان منجذب باعضای ایشان میشد و بواسطه ضعف
قوت تمام بعرق مندفع نمیشد و بجانب گرده و مثانه می آمد و چون
درین طی مسافت باخلاط غلیظ مختلط میشد و بواسطه کثرت غلظت قوت
ایشان از دفع عاجز میشد و حبس بول میشد و بعد از تحمل خطرهای شدید
مشاهده میشد و اما در تقطیر البول بواسطه ضعف ماسکه پیدا میشد و بهیچ وجه
مندفع نمیگردید و بعد ازین بسیاری نمیگذشت که از هم میگذشتند
و ایشانرا از ضررهایی که بی اختیار اتفاق افتاد وزیدن باد شمال بود با وجود
آنکه در وسط تابستان بود که آن دخل کلی در حبس بول ایشان داشت
و می پندارم که اگر بجانب مثانه عود نمیکرد در اعضا میماند موجب استسقا
میشد و اما امزجه بارده رطبه که بلغم و مائیة در و غالب باشد این دوا را
در و ضرر بسیار است جهة آنکه حرارت ضعیفه آن تاثیری در مزاج ندارد
و رطوبت او ضرر بسیار میرساند و اما در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد

چه اصلاح

چه اصلاح یبوست آن مزاج میکند و حرارت او را مستقل نمی سازد بلکه صورت
وحدت او را میکشد و درو اعتدال و قوتی احداث میکند و اما در دموی
مزاج خالی از ضرری نیست اگر گویند حفظ صحت بمثلث و چنانچه گذشت علاج
در طبع او حرارت و رطوبت است پس باید که دموی مزاج صحیح را این دوا
بسیار مفید باشد گوییم این بیخ بواسطه دوائیه مشابه طبیعة دم بلکه طبیعت
سایر اعضا نمیشود بلکه احداث کیفیتی میکند و برای آنچه بدن راست پس
دم را از حرارت و رطوبتی که موجب اعتدال اوست بیرون می آورد
و بدرجهٔ بالاتر از آن که مرتبه افراطست میرساند و برین قیاس باقی اخلاط
و سایر اجزاء بدن پس مشابه کیفیت بدن نخواهد بود بلکه غالب بر کیفیت بدنی
و خلطی خواهد بود و در طی اینکلام حکم برینکه موافق دموی مزاج نیست ظاهر شد
و اما اختیار اوقات فصول در شرب این دوا بهترین اوقات
درین امر وسط بهار است و اوایل خریف و طرفین صیف که تغیر از آن
بآخر ربیع و اول خریف کنند و بدترین اوقات زمانیست که برودت هوا
تکثیف مسام نماید و شاید که ظاهر قیاس عقلی مقتضی آن باشد که اسنان
و امزجه و فصول و بلدان مساوی باشند در استعمال دوا لیکن در
نظر تحقیق چنین ظاهر میشود که اسنان مساوی نباشند چنانچه گذشت
و فصول و بلدان برابر باشند **فصل در بیان مقدمات خوردن آن**

فصل در بیان

جمهور برآنند که قبل از استعمال آن اسهال اخلاط فاسده بلکه اسهال
خلطی که سبب مرضست بکنند تا آنچه بماند اندکی باشد و این دوا در اصلاح
و دفع آن قوی باشد و بر طبیب لبیب تعیین مسهل و منضج و ملین در
خور هر مرض و مزاج آسانست اما طریق آن علی سبیل التمثیل بیاورم
که اگر آن نهج معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد از جمله بر کام که جهت
قروح و نواصیری که از آبله فرنگ پیدا شده استعمال کنند منضجات مرکب
از پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و گاوزبان و بادرنجبویه و انجیر و آلو
و مویز منقی و بنفشه و عناب و اصل السوس و تخم کاشنی و بیخ کاشنی
و تخم خیار و گلقند آفتابی و ترنجبین و مسهلاتی که داخل مطبوخ میشود تربد سفید
و افتیمون و بسفایج فستقی اینها را نیز و بر اصل داخل کنند تا بر حسب یوما
فیوما نضج یابد اینها اخراج کنند و کمتر بماند تا هم نضج قلیل باقی اسهال یابد
و هم دفع آن آسانتر و ادخال هلیلجین در اول مرتبه تا فایده آن بیشتر
بظهور رسد زیرا که عمده اند در تصفیه دم و تقویت اعضایی که بواسطه
ارخای ادویه منضجه سست شده باشد و بواسطه انصباب مواد فاسده
در احشا ضعف یافته تلافی کند و دیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم تطویل
کلام باشد و آن ادویه تا روز چهارم معمول دارند و در پنجم مضاف
با اینها سنای مکی ۳ یا ۷ کنند و چون رافع اکثر مضار سنا گل سرخ است

وسرش بکفایند و همین بیخ که یکبار جوشیده بار دیگر بجوشانند
بهمین طریق تا چهل روز تمام شود و پرهیز نمایند از لبنیات و حموضات
و بقول و نمک و آب و غیر از نان بی نمک و برنج و مرغ بی نمک نخورند
و شربت قند یا نبات خورند و در طعام دارچینی کنند و گوشت بره
کباب هم میتوان خورد و درین مدت اصلا مباشرت نمیباید کرد
و آخر روز چهل و دویم بحمام روند و در نسخه اصل مذکور است که بهر مرض
که خورند انشا الله حق تعالی شفا می بخشد و تفصیل مذکور رسا بقا و قیمت
و بعضی مردم روز بیست و یکم بیخ تازه آمده که هر روز هشت مثقال
بجوشانند چنانچه صد و بیست مثقال باشد و چون این مشتمل بر مقدار
اکثر است بواسطه احتیاط اشهر است و کسانی که سیصد مثقال
استعمال مینمایند اگرچه مشتمل بر احتیاط است مستلزم افراط است
فصل در بیان استعمال این بیخ بغیر از طریق مذکور معلوم باشد که بعضی
چوب چینی دو بار جوشانیده را خشک میکنند و میکوبند و داخل حلوای
آرد و روغن میکنند و میخورند و عجب است که بعد از دو باره طبخ
و تخفیف دیگر در و قوتی مانده باشد و اگر آرد و روغن مینمایند
نخورند و اگر خورند بعوض دارچینی کنند اولی خواهد بود و حلوا را از
قند سازند و اگر حلوای برنج بپزند بهتر است زیرا که غلظت و تسدید

آن کمتر است و اگر با قند یا عسل ترکیب کنند و مانند معجون و مربت
نگاه دارند نسبتی ندارد و بسیار مردم بجهت آنکه فواید این دوا انتشار
حاصل شود اما تا آب پرهیزه و روده از ندارند این وزن مذکور کوفته
و بیخته سفوف میکنند و شنیدم و ندیدم که انتفاعی حاصل شده باشد
اما اگر بکوبند و بحسب مصلحت هر مرضی با بعضی ادویه ترکیب ساخته
سفوف کنند یا بقند مقوم و عسل معجون سازند و هر روز قدری بخورند
و پرهیز مقرر معمول دارند اگر تمام منافع را در نیابند بعضی از آنها لامحاله حاصل
شود ان شاء الله تعالی خاتمه بباید دانست که نواب کامیاب عالم پناه را
این دوا دادند و نفخی و تریلی بروی با ظاهر شد بعضی اطبا مثل مولانا
صدر الشریعه گیلانی و مولانا غیاث الدین کاشانی بر آن شدند که جهت
تسدید آن بیخ است چه این بیخ بواسطه خشبیتی که دارد در مجاری ضیقه با بقا
مانده و تسدید کرده و بعضی دیگر مانند مولانا کمال الدین حسین شیرازی
و مولانا کریم الدین شیرازی استبعاد از تسدید نمودند و برین بودند که
تسدید شان این بیخ نمیتواند بود بواسطه آنکه فعل در دیگری بفعل نباید
یا آنکه اگر از و تسدید شود بر پشت چشم تر بید اعشد یا که سابقا میبود جهت آنکه
شان این بیخ صعود است و بعضی قبول نمودند که معقول بود و علت نفخ
سابقا از چیزی میگفتند که در الحال واقع بود و بعید نمود و این حقیر میگوید

که اگرچه

که اگرچه مقدار قلیل ازین بیخ تسدید نمیتواند کرد اما میتواند بود
که کثرت مقدار وی و تمادی استعمال موجب تسدید شود خاصه
که اتفاق افتد با بعضی ادویه و اغذیه غرویه مستعمل شود و این هنگام
محتملست که تسدید کند اما آن دو بزرگوار که بر تسدید رفته بودند
این معنی را انکور نساختند مستبد و مصر بودند بلکه در الحال رجوع ازین
قول نمودند با وجود احتمال این رساله بتاریخ یوم الخمیس بیست دویم
شهر جمادی الثانی مطابق یونت ئیل سنه ۱۰۸۹ در حینی که در خدمت نواب
مستطاب صاحبی میرزای میرزا شاه ابوالمهدی سلمه الله تعالی روانه
زیارت عتبات عالیات بودیم و گرمی هوا و ناامنی راهها سد راه
بود مدتی در کریان شاهان توقف واقع شد در قصبه مذکور بیت ترقیم
العبد الاقل یافت و باتمام رسید تقی [illegible]



یارب بکعبه تو امیدم قسم [illegible]

یارب بکعبه تو امیدم قسم [illegible]

یارب بکعبه تو امیدم

یارب بکعبه تو امیدم قسم [illegible]

